

درآمد

ابتدا باید به این موضوع بپردازیم که چه عنوانی برای این درس مناسبتر است: جامعه‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی جرم، جامعه‌شناسی انحراف، جامعه‌شناسی بزهکاری و یا جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری.

عمده تحقیقات و دیدگاهها راجع به علل جرم و چرایی جرم تا اواخر قرن نوزدهم منحصرأ صبغه پزشکی و زیست‌شناختی و روان‌شناسی داشته است. جرم‌شناسی در بستر انسان‌شناسی جنایی متولد شد و پدر انسان‌شناسی جنایی، دکتر لمبروزو بود. او استاد پزشکی قانونی و همزمان یک فرد نظامی بود. پس از لمبروزو روان‌شناسانی چند هم در چارچوب علوم پزشکی در پی تحلیل علل جرم بودند. پس از انتشار کتاب لمبروزو تحت عنوان انسان بزهکار، دانشجویان وی (از جمله فری) در جهت تعدیل نگرش پزشکی، اهمیت مسائل اجتماعی را مطرح کردند. انریکو فری در کتاب خود با نام جامعه‌شناسی جنایی ضمن توسعه طبقه‌بندی دوگانه مجرمین در یک طبقه‌بندی پنجگانه، سعی کرد نشان دهد که بزهکاری نتیجه کمبودهای جسمی و روانی صرف نیست. به دنبال دیدگاههای فری، گاروفالو دیدگاههای دکتر لمبروزو و دیدگاههای فری را که به ترتیب زیر عنوان انسان‌شناسی جنایی^۱ و جامعه‌شناسی جنایی^۲ مطرح شده بود در کتابی جمع کرد و مجموعه این رویکردهای علمی متنوع در مورد جرم را زیر عنوان «جرم‌شناسی» در سال ۱۸۸۵ منتشر کرد. پس عنوان جرم‌شناسی یک عنوان کلی است که زیر مجموعه آن انسان‌شناسی جنایی، روان‌شناسی جنایی، روان‌پزشکی جنایی و جامعه‌شناسی جنایی است. در واقع جرم‌شناسی مجموعه‌ای از علوم مختلف راجع به جرم است. بدینسان در این نیمسال هم اگرچه عنوان درس ما جرم‌شناسی نیست اما در قلمرو جرم‌شناسی هستیم. پس

^۱-Criminal anthropology

^۲-Criminal Sociology / Sociology of Crime



دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده حقوق

دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

تقریرات درس

جامعه‌شناسی جنایی

(جامعه‌شناسی جرم)

استاد: ع.ح. نجفی ابرندآبادی

تهیه و تنظیم

مهدی صبوری پور

این جزوه توسط آقای محمد یکرنگی (دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی) و خانم بتول پاکزاد (دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی) بازمینی و ویرایش شده است.

نیم‌سال دوم سال تحصیلی ۸۴-۸۳

جرم‌شناسی ۱۹۶۷

اشاره به مفاهیم جرم‌شناسی در این درس امر غریبی نیست. قلمرو مطالعات جرم‌شناسی به روان‌شناسی، روان‌پزشکی، جامعه‌شناسی، تاریخ، پزشکی، پلیس علمی و حقوق کیفری مربوط می‌شود. هرچند حقوق کیفری خود اساساً رشته مادر جرم‌شناسی است. اگرچه خود جرم و مفاهیم مجرمانه اموری نسبی هستند (مثل جرم بودن شرب خمر در برخی کشورها و جرم نبودن آن در کشورهای دیگر) اما جرم‌شناسی رشته‌ای است جهانی. جرم‌شناسی نظری تئوریهای یکسانی دارد اما در شاخه‌های کاربردی جرم‌شناسی مثل جرم‌شناسی حقوقی یا انتقادی یا به تعبیر جدیدتر جرم‌شناسی سیاست جنایی و فنون حقوق کیفری،^۱ ما متعرض مقنن هم می‌شویم و مثلاً تورم کیفری را عامل جرم محسوب می‌کنیم. حقوق کیفری رشته‌ای است ملی و داخلی اما جرم‌شناسی رشته‌ای است بین‌المللی. حقوق کیفری ارتباط تنگاتنگی با نظام سیاسی حاکم دارد و بدلیل تفاوت ارزشهای سیاسی و اقتصادی حکومتها، بخش جزای اختصاصی حقوق کیفری جنبه کاملاً داخلی دارد. با این توضیحات می‌توان گفت رویکرد جامعه‌شناسانه به جرم یعنی جامعه‌شناسی جنایی یا جرم‌شناسی جامعه شناختی یا به تعبیر عده‌ای جرم‌شناسی اجتماعی شاخه‌ای از جرم‌شناسی‌های اختصاصی است.

اصطلاح جامعه‌شناسی جنایی برای اولین بار به زبان ایتالیایی و توسط انریکو فری (و پژوهشگر دیگری به نام کلونجلی) به کار برده شد (sociologia criminala). این اصطلاح به زبان فرانسه به *sociologie criminelle* و به زبان انگلیسی به *criminal sociology* یا *Sociology of crime* ترجمه شد. بنابراین، عنوان جامعه‌شناسی جنایی عمری حدود ۱۱۰ سال دارد. (یعنی از سال ۱۸۸۹ که فری چاپ

۱۹۶۸ مباحثی در علوم جنایی

دوم کتاب خود یعنی «افقهای نوین در حقوق و آیین دادرسی کیفری» را به «جامعه‌شناسی جنایی» تغییر عنوان داد. فری پایان‌نامه خود را تحت عنوان «جبریت جرم» به نگارش در آورد. پس از انتقاداتی که به نظریه جبریت جرم لمبروزو وارد شد، فری در سال ۱۸۸۱ کتابی تحت عنوان افقهای نوین در حقوق و آیین دادرسی کیفری نوشت و در آن از جمله صحبت از همعرض‌ها یا قائم مقام‌ها یا جانشین‌های کیفری نمود. وقتی جانشین‌های کیفری را در کتاب فری ملاحظه می‌کنیم در می‌یابیم منظور وی اقدامات پیشگیرانه غیر کیفری است. مثلاً می‌گوید طلاق را قانونی کنید تا زنا کم شود یا می‌گوید زیارتگاهها را تعطیل کنید تا کیف‌زنی کاهش یابد. به این ترتیب او در کتاب خود، در برابر مجازاتها و اقدامات کیفری، اقدامات غیر کیفری را توصیه می‌کند تا از حقوق کیفری بی‌نیاز شویم. در برابر حقوق کیفری بکاربایی، دیدگاه غیر کیفری را توصیه می‌کند. به این ترتیب به علل جامعه‌شناختی جرم اشاره می‌کند و می‌خواهد بگوید جرم فقط جنبه فیزیکی و روانی ندارد. لذا او عنوان چاپ دوم کتاب خود را «جامعه‌شناسی جنایی» قرار داد.

ملاحظه می‌شود که هم نهضت حقوق کیفری و هم جرم‌شناسی و هم جامعه‌شناسی جنایی از ایتالیا آغاز شد. کتاب انریکو فری سبب شد که تدریجاً از دیدگاههای توارثی و عوامل ذاتی جرم فاصله گرفته شود. در فرانسه، دورکیم بخشی از کلاسهای درس خود را به بحث درباره جامعه‌شناسی جنایی اختصاص داد. این عنوان از سالهای ۱۸۹۲ و پس از آن وارد ادبیات حقوقی فرانسه شد. جامعه‌شناسی جنایی اگرچه در اواخر قرن نوزدهم در اروپا متولد شد اما در سالهای ۱۹۲۰ میلادی به بعد در آمریکا مورد توجه و مخصوصاً از دهه ۱۹۶۰ موضوع پژوهشهای زیادی قرار گرفت. دلایل این امر عبارت بودند از:

۱- در دهه ۱۹۲۰، آمریکا با موجی از بزهکاری و بویژه جرایم از نوع سازمان یافته مواجه شد.

^۳ - برای مطالعه بیشتر رجوع شود به تقریرات استاد در درس «جرم‌شناسی سیاست جنایی» یا جرم‌شناسی حقوقی دوره دکتری دانشگاه شهید بهشتی، (تهیه و تنظیم: لیلا اسدی و بتول پاکزاد)، نیمسال اول سال ۸۵-۱۳۸۴.

جرم‌شناسی ۱۹۶۹

۲- در دهه ۱۹۲۰، مهاجرت به آمریکا سرعت گرفت. چون جنگ اول جهانی تمام شده و مردم مستأصل اروپا دنبال پناهگاهی دیگر برای خود می‌گشتند. پدیده مهاجرت باعث انتقال فرهنگهای مجرمانه به آمریکا نیز شد، لذا بزهکاری در آمریکا تبدیل به معضل حادی گردید. در سال ۱۹۲۹ این امر به اوج خود رسید. در این سال آمریکا قانون منع تولید و مصرف الکل را وضع کرد (prohibition Act). جرم انگاری مصرف و توزیع الکل، زمینه ساز بازار سیاه شد. در این زمان جرایم سازمان یافته مرتبط با جرم انگاری الکل، مثل تولید غیرقانونی الکل و تأسیس مشروب‌فروشی‌های غیرقانونی بوجود آمد. این پدیده مجرمانه سبب شد محققین آمریکایی متوسل به دیدگاههای جرم‌شناسانه شوند، ضمن اینکه در پدیده مهاجرت، مهاجرین عالم و دانشگاهی نیز به آمریکا رفتند و زمینه‌آشنایی آمریکایی‌ها با مفاهیم جرم‌شناسی را پدید آوردند و هنوز هم آمریکا پیشرفت خود را مدیون دانشمندان مهاجر اروپایی است.

در دهه ۱۹۲۰ و پس از آن پژوهشهای جامعه‌شناسی جنایی در آمریکا رونق گرفت و از دهه ۶۰ میلادی آمریکا نظریه‌های جامعه‌شناسی جنایی را به اروپا صادر کرد.

الف- عنوان‌های مختلف برای جامعه‌شناسی جنایی

در اروپا عده‌ای گفته‌اند^۱ که جامعه‌شناسی جنایی همان جامعه‌شناسی فرآیند ارتکاب جرم است. جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل^۲ و همان علت‌شناسی جرم است. منتهی در اینجا این فرآیند گذار از اندیشه به عمل در ارتباط با عوامل محیطی است که به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- محیط فیزیکی: آب و هوا، شرایط جغرافیایی - ۲-

۱۹۷۰ مباحثی در علوم جنایی

محیط اجتماعی عمومی مثل نظام‌های سیاسی و فرهنگی کشور - ۳- محیط اجتماعی شخصی مثل خانواده.

هر محیط اجتماعی عمومی جرایم خاص خود را بر می‌انگیزد. مثلاً اقتصاد ارشادی جرایم خاص خود و اقتصاد آزاد نیز جرایم خاص خود را دارد (جرم‌شناسی کلان). اما در جرم‌شناسی خرد، تأثیر عوامل جزئی بر جرم بررسی می‌شود مثلاً تأثیر درآمد فرد بر ارتکاب جرم توسط وی. محیط اجتماعی شخصی ممکن است انواع آن در همه ما مشترک باشد اما هرکس محیط شخصی متفاوتی دارد. مثلاً خانواده یک محیط اجتماعی شخصی است. یکی دارای دو همسر است و دیگری یک همسر دارد. پس در جامعه‌شناسی جنایی هم علت‌شناسی مطرح می‌شود لکن علت‌شناسی محیطی.

اما از دهه ۶۰ به این سو نظریات جدیدی در ارتباط با جرم تحت عنوان کنترل اجتماعی^۱ یعنی تأثیر کنترل اجتماعی بر جرم مطرح شد. کیفر به جای آنکه سدی در برابر جرم تلقی شود در جرم‌شناسی به عنوان عامل جرم در فرضیات وارد شد. با توجه به اینکه به جای توجه به جرم، توجهات به کیفر و واکنش اجتماعی علیه جرم و انواع مصادیق کنترل جرم معطوف شد، گفتند به جای «جامعه‌شناسی جنایی» بگوییم «جامعه‌شناسی کیفری». در جهت تأیید این نظر برخی گفتند که قانون مجازات هیچگاه تعریف مستقلی از جرم نداده و در تعاریفی که داده، معیار تفکیک جرم از غیر جرم را فقط ضمانت اجرای پیش‌بینی شده توسط مقنن دانسته است. پس مجازات در تعریف جرم موضوعیت دارد. به این ترتیب عنوان «جامعه‌شناسی کیفری» را ترجیح دادند زیرا جرم و کیفر، دو روی یک سکه هستند.

¹ - Social Control Criminology

¹ - Penal Sociology / Sociology of criminal Justice

²- Acting out criminology

جرم‌شناسی ۱۹۷۱

برخی گفته‌اند جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از جامعه‌شناسی حقوق^۱ است. جامعه‌شناسی کیفری به شرحی که خواهیم دید به مطالعه فرآیند قانونگذاری، چگونگی انعکاس مجازات در جامعه، میزان کارآیی مجازات، میزان بازدارندگی مجازات (مانند اعدام) و بالاخره فرآیند دادرسی کیفری می‌پردازد. اینها موضوعات مورد بررسی جامعه‌شناسی کیفری هستند یعنی از لحظه کشف جرم تا لحظه اجرای مجازات. مثلاً در باب مجازات می‌گوییم سه نوع مجازات داریم: ۱- مجازات قانونی ۲- مجازات قضایی ۳- مجازات اجرایی. مجازات قانونی سلیقه مقنن است. با وجود ماده ۲۲ و ۷۲۸ ق.م.ا در حقوق ما قاضی ناگهان از آن مجازات قانونی مجازات جدیدی از حیث ماهیت یا میزان اعمال می‌کند (مجازات قضایی) سپس در مرحله اجرا هم امکان تغییر مجازات (تعلیق، عفو، تخفیف) وجود دارد لذا مثلاً جرمی با ۱۵ سال مجازات قانونی ممکن است با ۲ سال مجازات اجرایی فیصله یابد. در جامعه‌شناسی کیفری به دنبال آن هستیم که دریابیم اولاً ملاک مقنن برای تعیین میزان مجازات چیست؟ مثلاً چرا برای یک عمل خاص ۱۰ سال حبس تعیین می‌کند. نکته دیگر بازنمایی اجتماعی دستگاه کیفری و بطور کلی نهادهای مختلف نظام کیفری است. یعنی چه تصویری در ذهن مردم نسبت به عملکرد این دستگاه وجود دارد.

پس در جهت رد عنوان جامعه‌شناسی کیفری می‌گوییم جامعه‌شناسی کیفری به دنبال علت شناسی جرم نیست. به دنبال چگونگی تولد، تحول، رشد و افول نهادهای حقوق کیفری است. رویکرد جامعه‌شناسی کیفری یک رویکرد علت شناسی نیست بلکه نهاد شناسی است. مثلاً می‌گوید چرا در کشور ما تعلیق یا آزادی مشروط عملاً جا نیفتاده است. یا مثلاً در کشور ما علیرغم جرم‌انگاری ربا از سال ۱۳۷۵، موارد تعقیب این جرم و محکومیت به آن طبق مطالعات انجام شده، بسیار اندک بوده است.

^۱ - جامعه‌شناسی حقوقی شامل رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی حقوق مدنی، حقوق اداری، حقوق بازرگانی و ... می‌شود که موضوع آن مطالعه نهادهای حقوقی مربوط از منظر جامعه‌شناسی است.

۱۹۷۲ مباحثی در علوم جنایی

اما در نظریات تعامل‌گرایانه^۱ یا جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی یا نظریات کنترل اجتماعی جرم، برخی از جرم‌شناسان منتقد کیفر و قانونگذاری هستند و برخی رفتارهای پلیسی و قضایی را جرم‌زا تلقی کرده‌اند. در این صورت می‌شود گفت کیفر در فرضیات جامعه‌شناسی جنایی می‌تواند به عنوان علت جرم محسوب شود. در اینجا قصد ما بررسی میزان جرم‌زایی کیفر است. موضوع ما شناخت علل جرم است. این جرم است که موضوعیت دارد لذا ما همچنان در قلمرو جرم‌شناسی هستیم.

عده‌ای در مقابل جامعه‌شناسی کیفری و جامعه‌شناسی جنایی عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری»^۲ را پیشنهاد کرده‌اند و با این عنوان عام خواسته‌اند هر دو وصف کیفری و جنایی را زیر این عنوان بیاورند. استدلال آنها این است که جامعه‌شناسی بزهکاری (sociology of delinquency) را به جای جامعه‌شناسی جنایی قرار دهیم و عنوان جامعه‌شناسی عدالت کیفری (sociology of criminal justice) را به جای عنوان متعارف و سنتی جامعه‌شناسی کیفری بگذاریم و آنگاه همه را ترکیب کرده و به عنوان جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری برسیم. استدلالهای هواداران این عنوان چنین است:

دلیل اول: وقتی صحبت از جامعه‌شناسی جنایی می‌شود ما یاد جنایت^۳ می‌افتیم که شدیدترین نوع جرم است. میزان وقوع جرایم شدید کمتر از جرایم خرد است. لذا جرایم خرد افراد بیشتری را گرفتار می‌کنند. پس عنوان جامعه‌شناسی جنایی با آمار جنایی که حکایت از غلبه جرایم متوسط و خرد دارد، سنخیتی ندارد و ما را به یاد

^۲ - جرم‌شناسی تعامل‌گرا (Interactionist Criminology)، یکی از زیرشاخه‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی است. می‌توان گفت که جرم‌شناسی‌های مشهور به واکنش اجتماعی از تعامل جامعه‌شناسی کیفری (رشته‌ای از جامعه‌شناسی حقوقی) و جامعه‌شناسی جنایی (رشته‌ای از جرم‌شناسی) بوجود آمده‌اند.

^۳ - Sociology of Delinquency and Criminal Justice

^۳ - Crime

جرم‌شناسی ۱۹۷۳

آنها نمی‌اندازد. عنوان مذکور شامل جرایم اطفال و جرایم توده‌ها (توده‌ای) هم نمی‌شود. جرایم توده‌ای یعنی بزهکاری اکثریت مردم. مثلاً سرقت در دسترس همه مردم است اما ارتشا چنین نیست و فقط کارمند دولت می‌تواند آنرا مرتکب شود.

پس ایراد می‌شود که جامعه‌شناسی جنایی شامل جرایم خفیف نمی‌شود. در پاسخ می‌گوییم که اصطلاح crime که در فارسی به جنایت ترجمه شده است در دو معنا آمده: ۱- جرم بزرگ (capital crime)

بر وزن (Capital punishment) مجازات بزرگ^۱ ۲- جرم به معنای اعم (بزه) پس criminal sociology فقط منحصر به جرایم شدید نیست زیرا crime معنای عامی دارد و هرگونه جرمی را شامل می‌شود، اگرچه در زبان حقوقدانان بیشتر به معنای جرم بزرگ به کار رفته است.

دلیل دوم: در همه کشورها عنوان شدیدترین جرم crime نیست. دیگر اینکه جرایم به سه دسته مثل حقوق فرانسه تقسیم نشده‌اند. مثلاً در حقوق فعلی ما تقسیم‌بندی جنحه و جنایت و خلاف وجود ندارد. پس عنوان جامعه‌شناسی بزهکاری مناسبتر است چون همه کشورها جرایم را به سه دسته جنایت، جنحه و خلاف تقسیم نکرده‌اند.

دلیل سوم: اما طرفداران عنوان سوم- که عدالت کیفری را هم به عنوان پیشنهادی خود افزوده‌اند- گفته‌اند که اصطلاح جامعه‌شناسی کیفری بیشتر یادآور آن جایگاه اصلی است که ما به واکنش‌های اجتماعی علیه جرم می‌دهیم. وقتی می‌گوییم جامعه‌شناسی کیفری ما در واقع به واکنش‌های علیه جرم و مجازات‌ها اهمیت می‌دهیم و لذا توجه محقق بر فرآیند کیفری مجازات بخش و فرآیند کیفری توزیع کننده مجازات متمرکز است. اما آیا فرآیند کیفری در همه موارد منجر به کیفر می‌شود؟ آیا در بطن عدالت کیفری همه رسیدگیها منجر به صدور حکم مجازات می‌شود؟ مواردی

۱۹۷۴ مباحثی در علوم جنایی

که در اجرای ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ از طریق مذاکره و سازش، پرونده مختوم می‌گردد دیگر صحبت از کیفر نیست. در اینجا ملاحظه می‌شود که دادرسی کیفری به انتها رسیده اما توزیع مجازات صورت نگرفته است. همچنین وقتی شاکی تقاضای ترک محاکمه می‌کند (تبصره ماده ۱۷۷ همان قانون) دادگاه قرار ترک تعقیب صادر می‌کند، بی‌آنکه حکم مجازات صادر شود. پس دستگاه قضایی همیشه صادر و توزیع‌کننده مجازات نیست.

علاوه بر اینها اگر ما شورای حل اختلاف را یکی از شیوه‌های حل و فصل اختلافات کیفری بدانیم برخی دعاوی کیفری بدون توزیع کیفر حل و فصل می‌شوند. لذا عنوان جامعه‌شناسی کیفری فقط به بخشی از پرونده‌ها که به صدور حکم مجازات منتهی می‌شود اشاره خواهد داشت و مواردی که به هر دلیل منتهی به صدور حکم مجازات نمی‌شود زیر عنوان جامعه‌شناسی کیفری قابل جمع نیستند، اما ذیل عنوان عدالت کیفری جمع می‌شوند. عدالت کیفری شامل همه نهادهایی است که در تولید و اجرای ابزاری تصمیمات قضایی شرکت می‌کنند (مانند مقنن). مقنن با تولید هنجار موضوع جدیدی را برای عدالت کیفری ایجاد می‌کند. عنصر دوم، پلیس است که بعد از تولید هنجار کیفری توسط مقنن، متعرض کسانی می‌شود که آن هنجار را نقض کرده اند. سپس نهادهای قضایی و پیراقضایی مطرح می‌شوند. دسته اخیر مثل وکلای دادگستری و مددکاران اجتماعی و سازمان زندانها، نهادهایی هستند که ذیل عدالت کیفری قرار دارند و زمینه اجرای عدالت کیفری را فراهم می‌کنند.

با توجه به این توضیحات، طرفداران عنوان سوم معتقدند که جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری عنوان مناسبی است. این دو موضوع، مکمل یکدیگر هستند و در تعامل با یکدیگر قرار دارند. لذا ذیل این دو عنوان می‌توانیم نظریات واکنش اجتماعی و انواع محیطها و تأثیر آنها بر جرم را بررسی کنیم.

^۲ - یعنی به ترتیب جنایت مستوجب اعدام و کیفر مرگ.

ب- جنبه‌های مختلف جامعه‌شناسی جنایی

به این ترتیب عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» رشته مطالعاتی با ابعاد متفاوت است. این ابعاد عبارتند از: ۱- جامعه‌شناسی انحراف (کژروی) ۲- جامعه‌شناسی حقوقی ۳- جامعه‌شناسی سیاسی ۴- جامعه‌شناسی سازمانها و نهادها. پس ذیل این عنوان ما با این چهار شاخه جامعه‌شناسی هم سر و کار داریم. مع‌ذک باتوجه به اینکه عنوان درس، جامعه‌شناسی جنایی است و این عنوان در زبان تخصصی فارسی جا افتاده است، لذا ما جامعه‌شناسی جنایی در معنای مطالعه علل محیطی جرم (رشته‌ای از جرم‌شناسی) و جامعه‌شناسی حقوقی برای مطالعه نهادهای مختلف حقوق جزا در بستر جامعه و از نظر جامعه‌شناسی مطالعه و اطلاق می‌کنیم.

«جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» عنوانی جامع می‌باشد، این عنوان از یکسو با جامعه‌شناسی انحراف سرو کار دارد و از سوی دیگر با جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی سازمانها و تشکیلات. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که قلمرو جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری دارای چهار بعد است.

۱- جامعه‌شناسی انحراف

انحراف اعم است از جرم و کژروی. انحراف از واژه *deviance* می‌آید. واژه اخیر از دو واژه *de* و *via* تشکیل شده است. *via* در لاتین به معنای خیابان و راه است. *devi* هم به معنای اشتقاق و انحراف از راه راست می‌باشد. *deviation* یعنی راه انحرافی، پس انحراف یعنی خارج شدن از راه راست یعنی از مجموعه رفتارهایی که از یک قاعده یا هنجار (*norm*) اجتماعی دور باشد، رفتارهایی حاکی از دور شدن از هنجارهای اجتماعی است. به این ترتیب بزهکاری یا جرم یکی از انحرافات اجتماعی است که به موجب قانون کیفری و حقوق کیفری دارای مجازات است (ضمانت اجدار است) اما انحراف آن کژروی اجتماعی است که ضمانت اجرای اجتماعی

۱۹۷۶ مباحثی در علوم جنایی

دارد، یعنی طرد اجتماعی فرد، مذمت و سرزنش کردن و تذکر به فرد. پس می‌شود گفت که بین انحراف و جرم مرزهای نفوذناپذیر وجود ندارد. ما امروز در حقوق کیفری جرایمی داریم که خطری برای جامعه ندارند و یک انحراف‌اند اما استقرار آنها زمینه جرم است. لذا جوامع به‌طور قراردادی آن رفتارها را جرم انگاری می‌کنند (منظور جرایم مانع یا جرایم بازدارنده است).^۱ پس مرز بین جرم و انحراف بسیار ظریف است و می‌توان گفت تا حدودی هم این مرز از بین رفته و این دو مقوله همپوشانی می‌کنند.

توضیح آنکه ساز و کار جرم انگاری^۲ و جرم زدایی^۳ اجازه می‌دهد که یک انحراف به جرم و یا جرم به انحراف تبدیل شود. مثال: فرض کنید امروز استفاده از ویدئو جرم است ولی فردا از آن جرم‌زدایی می‌شود، اما ممکن است کماکان نزد خانواده‌های مذهبی یک انحراف محسوب شود. پس جامعه‌شناسی بزهکاری با جامعه‌شناسی انحراف همپوشانی می‌کند. لکن تفاوت در آن است که در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی انحراف را می‌خوانند و ما در علم حقوق، جامعه‌شناسی جنایی را مطالعه می‌کنیم. انحراف و بزهکاری مرزهای نزدیک به هم دارند.

[برخی از جرم‌شناسان معتقدند که تخم مرغ دزد امروز، شتر دزد فردا می‌باشد. یعنی بزهکاران از انحراف شروع کرده و تدریجاً تبدیل به بزهکار خطرناک می‌شوند. مطالعات امروزی جرم‌شناسی این ترتیب و ترتب در بزهکاری را رد کرده است. پس نمی‌شود گفت فرد بزهکار خطرناک امروزی ابتدا فردی غیراجتماعی بوده، سپس تبدیل به فردی منحرف (ضداجتماعی خفیف) و نهایتاً تبدیل به مجرم (ضداجتماعی فعال) شده است. آری، در خصوص بزهکاران به عادت معمولاً این ترتیب وجود دارد اما بزهکاران به عادت یا مزمن فقط ۵ تا ۶ درصد مجرمین را تشکیل می‌دهند (اگرچه

^۱ - Délit Obstacle (Fr), Accessory Offence (En)

^۲ - Criminalisation

^۳ - Decriminalisation

جرم‌شناسی ۱۹۷۷

همین تعداد کم، حدود ۵۵ درصد جرایم را مرتکب می‌شوند). مجرمین غیر مزمن اکثریت بزهکاران را تشکیل می‌دهند اما مرتکب اقلیت جرایم هستند.^۱

۲- جامعه‌شناسی حقوقی

شاخه بعدی مرتبط با بحث ما جامعه‌شناسی حقوقی است. موضوع جامعه‌شناسی حقوقی از سویی مطالعه پدیده تولید قانون و فرآیند قانونگذاری است. فرآیند قانونگذاری چگونه است؟ مثلاً قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۸۱ چگونه وارد حقوق ما شد؟ گروه خاصی به دنبال تصویب آن بودند؟ آیا این قانون منافع و آثار خاصی برای عده‌ای دارد؟ آیا مصلحت بین‌المللی جمهوری اسلامی بوده است یا آنکه برای مقابله با موارد رو به افزایش کودک آزاری بوده است؟ از سوی دیگر موضوع مطالعه جامعه‌شناسی حقوقی چگونگی استقرار و پذیرش و دریافت و اجرای متن قانون توسط جامعه غیررسمی و نهادهای رسمی است. مثلاً آیا قانون مذکور مورد پذیرش قضات کیفری قرار گرفته و وارد سنت قضایی کشور ما شده است یا خیر؟ آیا اکنون که سه سال از اجرای این قانون می‌گذرد موارد کودک آزاری کاهش یافته و کودک آزاران منصرف از این عمل شده‌اند؟ این مطالب در جامعه‌شناسی حقوقی (که جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از آن محسوب می‌شود) بررسی می‌شود.

بحث دیگر جامعه‌شناسی حقوقی، کارکرد حقوق در جامعه است. آیا همه روابط اجتماعی از جمله روابط اجتماعی متشنج به نام جرم از طریق حقوق مدون (Codified Law) حل و فصل می‌شود؟ یا آنکه در جوار حقوق دولتی، سازوکارهای جامعوی (جامعه مدنی) هم بخشی از امور را مدیریت می‌کنند؟ آیا حقوق رسمی و دولتی همه روابط اجتماعی را می‌تواند تنظیم کند؟ پوشش و قلمرو اعمال حقوق که

۱۹۷۸ مباحثی در علوم جنایی

از نظر قانونگذار، به همه سرزمین جغرافیایی مربوط است آیا واقعاً رخ می‌دهد یا خیر؟

در بحث جامعه‌شناسی کیفری که یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی حقوقی است بحث از این است که واکنش متقابل حقوق کیفری و سایر شیوه‌های حل اختلاف چیست؟ آیا حقوق کیفری با گذشت زمان به نفع سازوکارهای غیر کیفری کنار می‌رود؟ آیا مقنن ما با اعطای صلاحیت به شورای حل اختلاف معتقد است که حقوق رسمی توان اداره همه روابط متشنج را ندارد؟ به این ترتیب می‌رسیم به تأثیر خود نهادهای کیفری بر انگ زدن به فرد. در این قسمت جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری با جامعه‌شناسی حقوقی سروکار دارد.

زیرمجموعه‌های عدالت کیفری عبارتند از قانون کیفری، پلیس، دستگاه قضایی و نهادهای متولی اجرای مجازات. البته در حقوق ما بخش چهارم (نهادهای متولی اجرای مجازات) خارج از مجموعه عدالت کیفری هستند و اجرای مجازات یک امر کاملاً اداری و فارغ از دغدغه دستگاه قضایی است. در حقوق ما قاضی اجرای مجازات کار اداری و اجرایی می‌کند و نه کار قضایی. در حالیکه مثلاً در فرانسه قاضی اجرای مجازات کار قضایی می‌کند و می‌تواند مستقل از نظر قاضی صادرکننده رأی در مجازات دست ببرد. در پیش نویس قانون مجازاتهای اجتماعی در کشور ما دو تأسیس پیش‌بینی شده است: ۱- قاضی اجرای مجازاتهای اجتماعی ۲- دادگاه اجرای مجازاتهای اجتماعی. یعنی در این پیش نویس، دادگاه متولی اجرای مجازات داریم و به این ترتیب مقام قضایی در جریان اجرای مجازات حضور دارد در حالیکه در حال حاضر مرحله اجرای مجازات یک امر کاملاً اداری است و قاضی اجرای احکام حق

۱- قسمت درون قلاب (کروشه) را استاد در پاسخ به سؤال یکی از دانشجویان در مورد سیر از

انحراف به جرم مطرح کردند.

جرم‌شناسی ۱۹۷۹

دخل و تصرف در میزان مجازات را مستقل از نظر قاضی صادرکننده حکم ندارد. پس عدالت کیفری از مطالعات جامعه‌شناسی حقوقی استفاده می‌کند.^۱

۳- جامعه‌شناسی سیاسی

شاخه سوم، جامعه‌شناسی سیاسی است. جامعه‌شناسی سیاسی ارتباط تنگاتنگ با حقوق کیفری دارد. در جامعه‌شناسی سیاسی موضوع تحلیل، دولت است. دولت به معنای مجموعه نظام و همه قوا (state) مطرح است. ایدئولوژی تشکیل دهنده، در جامعه‌شناسی سیاسی بررسی می‌شود. جوهر و شاخه‌های این ایدئولوژی در قانون

^۱ - جرم‌شناسی جزء علوم مرکب است. خصوصیات رشته‌های علوم مرکب را می‌توان اینگونه برشمرد:

اول- از روشها و موضوعات رشته‌های دیگر استفاده می‌کنند، اما آنها را مطابق نیاز خود تغییر می‌دهند.

دوم- جنبه نظری و عملی (کاربردی) دارند.

سوم- مبتنی بر اخلاق (اتیک) خاص خود هستند.

چهارم- جنبه چند مبنایی دارند و از رشته‌های دیگر نیز استفاده کرده و به موازات آنها، خود نیز متحول می‌شوند.

پنجم- اخلاق حرفه‌ای فنی خاص در این رشته‌ها وجود دارد (professional ethics) مثل اخلاق پزشکی، اخلاق جرم‌شناسی در رشته‌های کاربردی آن.

ششم- یک تعداد مفاهیم ارزشی غیر قابل تعریف در این رشته‌ها وجود دارد، مثل سلامتی و بیماری در پزشکی یا رنج و عذاب کیفری در حقوق. این مفاهیم تعریف مشخصی ندارند بلکه تعریف عرفی دارند. در این علوم تعاریف اعتباری هستند.

هفتم- این علوم به موازات پیشرفتی که در پهنه رشته‌های تشکیل دهنده آنها رخ می‌دهد خودشان هم متحول شده و پیشرفت می‌کنند. به عنوان مثال ما در جرم‌شناسی کاربردی از پیشگیری وضعی صحبت می‌کنیم. یکی از طرق این کار نصب نرده و استخدام سرایدار است. لیکن امروزه یک دوربین مخفی در امور حفاظتی جایگزین این وسایل شده است، اما حول همین وسیله جدید مباحث جدیدی هم مثل حق خلوت مردم مطرح می‌شود زیرا آن دوربین همه رفت و آمدها را ضبط می‌کند. پس جرم‌شناسی با موازین حقوق بشری و اخلاق هم سروکار دارد.

۱۹۸۰ مباحثی در علوم جنایی

اساسی تبیین شده است. هر قدرت سیاسی مبنایی برای مشروعیت خود دارد مثل مذهب یا نژاد. موضوع دیگر جامعه‌شناسی سیاسی مطالعه قوای تشکیل دهنده نظام و روابط آنها و بررسی چگونگی تدوین و اجرای سیاستهای عمومی است.

به این ترتیب می‌شود گفت که سیاست جنایی یکی از شاخه‌های سیاستهای عمومی نظام است. حقوق کیفری در برخی کشورها شاخه‌ای از حقوق عمومی است. حقوق کیفری و اعمال مجازات، نماد دولت است. حق مجازات در انحصار دولت است. دولت به نام جامعه تعقیب و مجازات می‌کند. سیاست کیفری یعنی چگونگی کاربرد نهادهای کیفری که یک گزینه کاملاً سیاسی است، لذا دولت براساس ایدئولوژی خود و براساس سیاست کلی خود، سیاست کیفری خود را تنظیم می‌کند. مجری این سیاست دستگاه عدالت کیفری است. پس جامعه‌شناسی سیاسی با دستگاه قضایی ارتباط نزدیک دارد. در کشور ما به عنوان مثال، عملکرد جمهوری اسلامی به اعتبار کارنامه کیفری دستگاه قضایی خود مورد قضاوت داخلی و بین‌المللی قرار می‌گیرد نه به خاطر پرونده‌های مدنی. پس حقوق کیفری با مشروعیت نظام سیاسی ارتباط دارد. علت اینکه حقوق کیفری بسیار قانونمند است، سروکار داشتن آن با کرامت انسانهاست. انسانها مشروعیت دهنده به دولت در یک نظام مردم‌سالار هستند. پس نباید قربانی دولت شوند. مردم هستند که سیاستهای دولت از جمله سیاست کیفری را برمی‌گزینند. این سیاستها در ارتباط تنگاتنگ با ایدئولوژی حاکمیت و مردم قرار دارند.

هرگاه ایدئولوژی حکومت ایجاب کند که دولت دارای اقتدار فراگیر (توتالیتیر) باشد تا بتواند ریزترین اعتراضات و موارد دگراندیشی و تفاوت را کنترل کند دست به جرم‌انگاری می‌زند. گزینه دولتهای اقتدارگرای فراگیر آن است که صلاحیت مداخله خود را با جرم‌انگاریهای بسیار، زیاد کنند به این ترتیب شانس مجرم شدن شهروندان

جرم‌شناسی ۱۹۸۱

آن کشور نیز افزایش می‌یابد. لذا موضوع بحث ما در حقوق کیفری گسترش می‌یابد و جرایم جدیدی چون جرایم فنی را هم در بر می‌گیرد.

«سیاست کیفری» یعنی تدبیر و چاره‌اندیشی راجع به کیفر و سیاستگذاری راجع به آن. در اینجا کیفر موضوعیت دارد. کیفر هم صرفاً جنبه دولتی دارد. انحصار تعیین کیفر، در دست دولت است. پس وقتی می‌گوییم «سیاست کیفری»، بطور غیرمستقیم به جرم عنایت داریم زیرا کیفر با جرم ارتباط دارد. اما «سیاست جنایی» تدبیر و چاره‌اندیشی راجع به جرم است. چاره‌اندیشی راجع به جرم فقط یک بعدش کیفری است. بعد دیگر آن پیشگیری است. پس در بحث پیشگیری لزوماً دولت مداخله نمی‌کند. هسته اصلی سیاست جنایی دولت است اما بخشی از آنهم مربوط به جامعه مدنی است. مثلاً در برابر افزایش سرقت، مالکین خودشان دست به چاره‌اندیشی می‌زنند. این یک تدبیر غیر دولتی است. در سیاست جنایی هسته اصلی دولت است چون هسته اصلی سیاست جنایی حقوق کیفری است اما همه پاسخهای به جرم، مجازات نیستند. پاسخهای مدنی و غیردولتی هم وجود دارد.

۴- جامعه‌شناسی سازمانها و تشکیلات

رشته دیگر جامعه‌شناسی سازمانها و تشکیلات است که موضوع مطالعه اش تحلیل طرز کار مجموعه انسانی سازمان یافته و منظم و دارای سلسله مراتب است که هدف آن، تبیین همکاری اعضای آن مجموعه به قصد دستیابی به اهداف معین است. از این منظر ادارات دولتی و عمومی از سویی و احزاب سیاسی (غیردولتی) از سوی دیگر و مؤسسات بازرگانی هر کدام یک مجموعه انسانی را تشکیل می‌دهند که کارکرد خاص دارند. یک مجموعه انسانی دارای سلسله مراتب و مرامنامه است. منطق و هدف خاص خود را دارد. مثلاً هدف شرکت تجاری کسب سود است. از این منظر دستگاه قضایی (عدالت کیفری) یک مجموعه انسانی دولتی دارای اصول و قواعد خاص خود است که موضوعش مبارزه واکنشی با جرم است. پس می‌شود گفت که عدالت کیفری

۱۹۸۲ مباحثی در علوم جنایی

و بررسی سازوکار این نهاد می‌تواند در بحث جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری به ما کمک کند. در بحث جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی دیدیم که روان‌شناسی قضات و ضابطین می‌تواند مجرمین را به سمت مزمن شدن یا ترک جرم سوق دهد.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که موضوع بحث ما رشته‌ای است چند بعدی که جرم را به عنوان پدیده‌ای انسانی از زوایای مختلف تحلیل می‌کند.

رعایت اصل قانونی بودن است که باعث می‌شود دستگاه قضایی فقط جنبه واکنشی داشته باشد. تاجرمی واقع نشده امکان مداخله وجود ندارد. پاسخهای کنشی توسط دستگاه عدالت کیفری اعمال نمی‌شوند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا متولی اجرای بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، دستگاه قضایی است، یعنی آیا در این بند برای دستگاه عدالت کیفری جنبه کنش‌گرا قائل شده‌اند؟ خیر. اجرای قسمت اول بند ۵ اصل ۱۵۶ بر عهده قوه قضاییه است که مرکب از نهادهای مختلف می‌باشد. چه بسا لازم باشد برای اجرای این قسمت سازمان جدیدی احداث شود. دادگاهها زمانی رسیدگی می‌کنند که جرمی واقع شده باشد (عملکرد واکنشی). اینکه محاکم عمومی به استناد بند ۵ روزنامه‌ها را تعطیل کردند توجیه حقوقی ندارد. این بند را محاکم اجرا نمی‌کنند. قوه قضاییه برای اجرای بند ۵ در لایحه پیشگیری از جرم سازمانی به نام «شورای عالی پیشگیری از جرم» را پیش‌بینی کرده است. محاکم دادگستری بنده اصل ۱۵۶ را اعمال می‌کنند، یعنی کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و....^۱

به این ترتیب معلوم می‌شود که جامعه‌شناسی جنایی رشته‌ای مختلط است. موضوع آن در چندین رشته دیگر هم بحث می‌شود ولو تحت عناوین دیگر از قبیل انحراف، ناسازگاری، مفسده، منکرات. پس جرم ممکن است با عنوان دیگری در

^۱ - برای مطالعه بیشتر در این خصوص ر.ک به امیرحسین نیازپور. پیشگیری از بزهکاری در قانون

رشته‌های دیگر هم بحث شود. از سوی دیگر روشهای معمول در بحث ما ممکن است مورد بررسی و استفاده رشته‌های دیگر هم باشد.

در جرم‌شناسی ما از سویی برای شناخت بهتر بزهکاری و پی‌بردن به علل بزهکاری از آمار جنایی استفاده می‌کنیم (روشهای کمی).^۱ پس روشهای کمی برای شناخت علل بزهکاری است. رقم سیاه بزهکاری هم توسط روشهای کمی بررسی می‌شود. روشهای کمی در جامعه‌شناسی هم هستند. اما برای پی‌بردن به خصوصیات بزهکاری از روشهای کیفی^۲ مثل مطالعات موردی (case studies)، مطالعات مبتنی بر پیگیری بزهکار در زمان و مکانی پس از تحمل کیفر و کسب آزادی (follow up studies)، گفتگو، مصاحبه، تحلیل پرونده‌ها، بررسی مطبوعات و رسانه‌ها که راجع به جرم تحلیل ارائه می‌دهند استفاده می‌شود. مشاهده و مطالعه (observation) که دو روش مستقیم و غیرمستقیم دارد. یکی از روشهای کیفی است. در مشاهده مستقیم یا مشارکتی (participant observation)، خود محقق به جلد و پوشش مرتکب جرم در می‌آید و مدتها با مجرمین زندگی می‌کند تا از درون، آداب و رسوم و عرف آن محیط مجرمانه را بشناسد. اما در روش غیرمستقیم، فرد محقق از طریق پرونده‌های کیفری و مطالعه در محل، جرم خاص را مطالعه کرده و به علل آن پی می‌برد.

ملاحظه می‌شود که «جامعه‌شناسی جنایی» هم از نظر موضوع و هم از نظر روش با آن چهار رشته ارتباط دارد. به این ترتیب می‌شود گفت که «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» با توجه به اینکه در پی بررسی جرم و تأثیر دستگاه قضایی و علل محیطی بر جرم است، علاوه بر استفاده از روشها و تکنیکهای مختلف در جهت شناخت علل، کار معرفت‌شناختی هم انجام می‌دهد به این معنا که محقق باید به بستر و فضای سیاسی و اقتصادی و تاریخی که در آن کار می‌کند توجه نماید. تولیدات علمی بی‌تأثیر از فضای سیاسی و فضای اقتصادی حاکم نیستند. محقق خود

عضوی از جامعه است و مثل بقیه جامعه مملو از پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌های ارزشی است، اما باید از اصل عینیت یا بی‌طرفی (objectivity) در مطالعاتش استفاده کند یعنی مطالعات و تحقیقات، او را به سمت نتیجه‌گیری هدایت کند و نه پیش‌داوریهای او، وی را به سمت نتایج دلخواه خود سوق دهد. به این ترتیب پژوهشگر همواره بین علمی بودن و بی‌طرفی از سویی و پیش‌داوریهای درونی شده در خود از سوی دیگر در حال مبارزه است. مضاف براینکه اغلب محققین برای انجام طرحهای پژوهشی خود وامدار نهادهای دولتی هستند. آیا در این شرایط پژوهشگر می‌تواند کاملاً بی‌طرف باشد و نتایج تحقیق را همانگونه که هست منعکس نماید؟ باید پذیرفت که تولید علم بویژه در حوزه علوم انسانی همواره در چالش با عوامل سیاسی و اقتصادی است.^۱

ج- طرح مطالب نیمسال

موضوعاتی که در این نیمسال بررسی و بحث خواهند شد عبارتند از:

۱- فرآیند شکل‌گیری و تولد رشته جامعه‌شناسی جنایی. می‌خواهیم ببینیم این رشته چگونه متولد شد و تحت تأثیر چه نظریاتی متحول گردید. بدهاها در بحث شکل‌گیری جامعه‌شناسی جنایی، نظریات و مکاتب جدید ابتدا بحث خود را با رد مکاتب قبلی و ایراد به گذشتگان شروع می‌کنند و از این طریق نظریات جدید در پی کسب مشروعیت برای خود هستند اما باید توجه کنیم که چه بسا نظریات قدیمی و منزوی، اعتبار علمی بیشتری نسبت به نظریات معروف و جدیدتر داشته باشند. در بحث ما بینش‌ها و مفاهیم جبر پندار و لیبرال در مقابل هم قرار دارند.

۲- برای تبیین جرم، عده‌ای بر شخص مجرم، عده‌ای بر نهادهای متولی مبارزه با جرم تأکید می‌کنند و بهرحال در مفاهیم جدید تأکید بر آن است که چگونه نهادهای

^۲ - باید یادآوری شود که در این نیمسال همان عنوان «جامعه‌شناسی جنایی» به کار برده شده است.

^۱ - Quantitative Methods

^۲ - Qualitative Methods

جرم‌شناسی ۱۹۸۵

رسمی، محدوده‌های امور مجاز و غیرمجاز را تعریف می‌کنند. جدال در اینجا بین نظریات جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل^۱ و جرم‌شناسی واکنش اجتماعی^۲ است. ۳- پس از بررسی شکل‌گیری جامعه‌شناسی جنایی، حداقل پنج عنوان قابل بحث است.

اول، گرایش‌ها یا نظریه‌های فرهنگی (Culturalist theories). یعنی نظریات جامعه‌شناختی که بر تأثیر فرهنگ بر جرم تأکید دارند. این دسته، شوک فرهنگی را تحلیل می‌کنند که در چارچوب فرآیند مهاجرت و یکپارچه‌سازی مهاجرین در جامعه مهاجرپذیر خلاصه می‌شود.

مثلاً وقتی شوک فرهنگی اسلامی عربی به شوک فرهنگی اروپایی برخورد می‌کند آیا تولید جرم می‌کند؟ از سوی دیگر اقدامات دولت مهاجرپذیر برای یکپارچه‌سازی مهاجرین و جذب مهاجرین در فرهنگ خود چیست؟ در نظریات فرهنگ مدار، بزهکاری محصول نابسامانی و متلاشی‌شدن ساختار اجتماعی و فرهنگی است که در پی مهاجرت بوجود می‌آید، زیرا ساختار اجتماعی و سازمان و نظم اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌پذیری فرد و معاشرت و مردم آمیزکردن افراد نقش موثری دارد. در اثر پدیده مهاجرت این ساختار دستخوش تغییر می‌شود. فرآیند جامعه‌پذیری تحت تأثیر کدامیک از دو فرهنگ (اصلی و مهاجرپذیر) انجام می‌شود؟ این مسائلی است که نظریات فرهنگ‌مدار به آن می‌پردازند.

دومین بحث زیر عنوان نظریات فشار (Strain theories) مطرح می‌شود. در اینجا بحث آن است که انسان موجودی است ماهیتاً هم‌نوا و مطیع، در جهت

^۱ - منظور از جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه، مطالعه فرآیند شکل‌گیری اندیشه و نقشه مجرمانه تا مرحله تحقق بخشیدن عملی به آن، تحت تأثیر عوامل شخصی و اجتماعی، توسط مرتکب است.

^۲ - جرم‌شناسی واکنش اجتماعی به تأثیر گذاری نهادهای قانونگذاری، پلیسی، قضایی و رفتارهای آنها با افراد است که ممکن است جرم‌زا باشد.

۱۹۸۶ مباحثی در علوم جنایی

سازگاری با محیط اقدام می‌کند. زیرا انسان هم‌نوا می‌تواند آمال و آرزوهای خود را محقق کند. اما برخی انسانها تحت تأثیر امیال خود و با نداشتن امکانات مشروع جهت دستیابی به اهداف خود راه بزهکاری در پیش می‌گیرند. تئوری فشار یعنی اینکه چگونه انسان ذاتاً مطیع و قانونگرا برای دستیابی به آمال مشروع خود ضوابط متعارف را نقض می‌کند.

سومین گرایش مورد بحث، نظریه عقلانیت محوری است. به این ترتیب که در واقع انسان موجودی است عقلانی. طبق این نظریه انسان بزهکار دست به انتخاب عقلانی می‌زند (Rational choice theory). پس بزهکاری تابع یک عقلانیت است. چگونه بزهکار به این عقلانیت مجرمانه رسیده است.

گرایش چهارم، آن است که برای مطالعه جرم باید به جای مطالعه مجرم، کیفر و دستگاه قضایی و به طور کلی عدالت کیفری را مطالعه کرده و تأثیر آنها را بر جرم بررسی کنیم. در این دیدگاه، دستگاه قضایی سدی در برابر جرم و مجرم تلقی نمی‌شود بلکه خود ممکن است به جرمی دامن بزند. در اینجا است که بحث جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی مطرح می‌شود.

پنجم، آن که گرایشات کنونی جامعه‌شناسی جنایی چیست؟

گفتار اول - چگونگی تولد جامعه‌شناسی جنایی

اصولاً علوم اعم از علوم طبیعی مثل ریاضی و نجوم و علوم انسانی مثل جامعه‌شناسی و تاریخ در آغاز در چارچوب علوم متافیزیک یا در واقع علوم دینی قرار داشتند یعنی جزء بحثهای انحصاری ادیان و اخلاق دینی بودند. معمولاً علمای دینی - مثلاً در غرب، علمای مسیحی - راجع به آنها قلم می‌زدند. اما علوم طبیعی در عصر روشنگری و با وقوع انقلاب صنعتی از اواخر قرن هجدهم به تدریج از ملاحظات متافیزیکی و دینی فاصله گرفتند. افراد غیرروحانی هم به خود اجازه دادند که راجع به علوم طبیعی و پس از آن

جرم‌شناسی ۱۹۸۷

کم کم علوم انسانی فکر کنند و آنها را غیر قابل تبیین ندانند. علوم طبیعی مثل فیزیک و شیمی سریعاً از ملاحظات متافیزیک خالی شدند اما علوم انسانی هنوز هم این رگه‌ها را حفظ کرده است. به همین دلیل مباحث حقوق و جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم انسانی برای دولتها حساس است چون ایدئولوژی مبنای آن دولت نسبت به این مسائل نظر دارد.

اولین دانشمندی که کوشید به علوم اجتماعی جنبه علمی بخشد آگوست کنت بود. او از بنیان جامعه‌شناسی بود که کوشید آورده‌های علوم را برای مطالعه وقایع اجتماعی مورد استفاده قرار دهد و با رویکردی تحقیقی یعنی مطالعه و مشاهده و آزمون، وقایع اجتماعی را بررسی و تحلیل کند. یکی از وقایع اجتماعی جرم است. به این ترتیب بود که پس از آقای کنت و در حدود یک قرن بعد، دکتر لمبروزو با توجه به روش تحقیقی مورد نظر کنت جرم را به عنوان واقعه اجتماعی از زاویه دید پزشکی بررسی کرد. به این ترتیب که در مطالعه جرم از زاویه پوزیتیویستی (تحقیقی)، آورده‌های علوم پزشکی را مورد استفاده قرار داد. طبعاً مقاومت در برابر رویکرد تحقیقی و اثباتی و علمی در علت‌شناسی جرم به این جهت بود که این روش اجازه می‌داد خیلی از بی‌عدالتی‌های طبقه حاکم و علل بزهکاری مرتبط با اقتصاد حاکم و تبعیض اقتصادی موجود بیان و منافع طبقه حاکم تهدید شود. لذا در اروپای قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم با توجه به اینکه بزهکاری مساوی با طبقه پایین جامعه تلقی می‌شد و سرمایه‌داران منزله از جرم اعلام می‌شدند، فرض بر این بود که سرمایه‌داران تأثیری در علل بزهکاری افراد جامعه ندارند. روش تحقیقی این فرض معمول را زیر سؤال برده و منافع سرمایه‌داران را تهدید می‌کرد، زیرا روش علمی مطالعه جرم نشان می‌داد که بخشی از بزهکاری ناشی از بهره‌کشی اقتصادی از مردم توسط حکومت است، یعنی بخشی از بزهکاری به خاطر نقض حقوق اولیه مردم توسط حکومتها و سرمایه‌داران است. به این ترتیب روش تحقیقی به تدریج جای خود

۱۹۸۸ مباحثی در علوم جنایی

را باز کرد و جرم هم مشمول مطالعات علمی شد و از تأملات اخلاقی و فلسفی خارج گردید. اما مطالعه علمی و عینی جرم با موانعی روبروست که باعث می‌شود این مطالعه همیشه با عینیت و بی‌طرفی صورت نگیرد. اول اینکه جرم و بزهکاری همواره ایجاد ترس و وحشت می‌کند. این احساس ناامنی می‌تواند رویکرد عینی و مستقل را مخدوش کند. چون جرم عمل بدی است، ممکن است محقق تحت تأثیر این برداشت قرار گیرد که جرم بد است و پیش‌داوری پیدا کند. جرم ایجاد ترس از دیگری می‌کند ترس از تفاوت. به این ترتیب متفاوت زیستن افراد باعث نگرانی عده‌ای می‌شود.

این متفاوت بودن در نوشته‌های لمبروزو به چشم می‌خورد. او سیمایی از مجرم ترسیم کرده که متفاوت از سیمای انسانهای متعارف است.^۱ به خاطر ویژگیهای نامتعارف اشخاص، لمبروزو برخی را مجرم مادرزاد می‌دانست. حال آنکه تنها گناه این عده، تفاوت جسمانی آنها با متعارف افراد جامعه بود. پس جرم‌شناسی در بستری منفی و با پیش‌داوری نسبت به دیگران بوجود آمد. ترس از بیگانه (مثلاً کسی که جور دیگری لباس می‌پوشد یا به زبان دیگری تکلم می‌کند) هم از جنس ترس از مجرم است. بومیان از بیگانگان دوری کرده و احتیاط می‌کنند. مجرم هم مترادف است با بیگانه و بیگانه بودن یعنی تفاوت داشتن و تفاوت نیز مترادف است با خطر. همین احساس خطر، محقق را به سمت پیش‌داوری سوق می‌دهد.

دومین مانع آن است که جرم جاذبه دارد. جرم مصرف دارد و یک صنعت را به خود اختصاص داده است. مثلاً فیلمها و رمانهای پلیسی و صفحات حوادث روزنامه

^۱ - به این نگرش که مجرم را فردی ماهیتاً متفاوت از غیرمجرم می‌داند، رویکرد افتراقی (Differential

جرم‌شناسی ۱۹۸۹

ها علاقمندان بسیاری دارند. جرم یک تجارت است و همین جذابیت می‌تواند بی‌طرفی محقق را برهم زند.^۱

مانع سوم در مطالعه علمی راجع به جرم آن است که مرز جرم با گناه همواره نامشخص است. لذا مطالعه جرم ما را با مطالعات دینی نزدیک می‌کند. البته امروز خیلی از جرایم مانند عبور از چراغ قرمز یا جرایم رایانه‌ای محملی در اخلاق دینی و شرعی ندارد، اما راجع به قتل و زنا و نظایر آن حکم خاص شرعی وجود دارد. محقق با پیشداوریهای دینی خود ممکن است مجرم را فردی گناهکار بداند و لذا ملاحظات علمی را بطور کامل رعایت نکند. در جهت قرابت جرم و گناه ملاحظه می‌شود که تشریفات دادرسی قرابت زیادی با تشریفات اخلاق مذهبی دارد مثل ادای سوگند شاهد به گفتن حقیقت یا شروع دادرسی با نام خداوند (در ایران).^۲ از این گذشته در زبان حقوق کیفری مضامین اخلاقی کم نیستند مثل سزا، پاداش، مکافات، توبه و کفاره. اینها مضامینی هستند که در مورد فرد گناهکار هم بکار می‌بریم. لذا ممکن است بین جرم و گناه خلط شود. خود این مسأله بی‌طرفی در مطالعه را مخدوش می‌کند. رویکرد یا روش پوزیتیویستی که به دنبال آگوست کنت توسط پزشکان و حقوقدانان و جامعه‌شناسان- به ترتیب مثل لمبروزو، گاروفالو و فری- در قرن نوزدهم نسبت به جرم اعمال شد تدریجاً اجازه داد به رویکردی بی‌طرف نسبت به

^۱ - این امر از آن جهت مانعی در مطالعه علمی و عینی جرم است که جرم برای افراد جامعه جالب است. هنگامی که جرمی به وقوع می‌پیوندد آنها می‌خواهند بیشتر درخصوص آن بدانند و این همان جاذبه‌دار بودن جرم است. از طرفی پژوهشگر نیز عضوی از همین جامعه است لذا ممکن است هنگام مطالعه جرم تحت تأثیر این جاذبه قرار گرفته و عینیت و عقلانیت لازم را رعایت نکند.

^۲ - در مورد رابطه جرم و گناه، نگاه کنید به: دکتر سید محمد حسینی، «رابطه مفهوم شرعی گناه و مفهوم حقوقی جرم و نسبت تحریم و تجریم» کتاب «علوم جنایی»، مجموعه مقالات در تجلیل از

۱۹۹۰ مباحثی در علوم جنایی

جرم برسیم. طبعاً رویکرد جامعه‌شناختی در جرم‌شناسی پس از رویکرد زیست‌شناختی مطرح شد.

در گرایش زیست‌شناختی لمبروزو و طرفدارانش جرم را امری ذاتی تلقی کرده و لذا مجرم را از دست رفته می‌دانستند. آنها طرفدار تأثیر عوامل ذاتی بر جرم بودند. اما رویکرد جامعه‌شناختی، این جزمیت را شکست و تدریجاً جرم را محصول جامعه دانست. این اراده آزاد در کتاب بکاریا مورد تأکید قرار می‌گیرد. بکاریا در کتاب جرایم و مجازاتها با جبریت مخالفت می‌کند و انسان را در مقابل اعمال خود مسئول می‌داند. بحث دیگری که مطرح می‌شود آن است که جبریت چهره‌های مختلف دارد و جرم از زوایای مختلف علاوه بر زاویه زیست‌شناختی مورد بررسی قرار گرفته است و لذا مثلاً از نظر اجتماعی هم ممکن است جرم یک پدیده جبری و اجتناب‌ناپذیر تلقی شود. یا آنکه جرم ناشی از یک جبریت اقتصادی باشد، یا آنکه این جبریت بزهکاری جنبه آماری یا سیاسی داشته باشد.

بنابراین همانطور که قبلاً اشاره کردیم آفت تحقیقات در علوم انسانی عدم رعایت بی‌طرفی است. بر جرم‌شناسان ایراد می‌گیرند که چون آنها برای گذران زندگی باید تحقیقات خود را با بودجه‌های عمدتاً دولتی انجام دهند نمی‌توانند در نتایج تحقیقات‌شان، واقعیات را آنگونه که هست نشان دهند چه بسا که این واقعیات به مذاق دولت خوش نیاید.

از سوی دیگر هر پژوهشگری نیاز به داده‌ها و اطلاعات دارد. این اطلاعات را کارفرمای او در اختیارش قرار می‌دهد. لذا محقق وابسته به کارفرماست و سند و مدرکی را مطالعه می‌کند که کارفرما در اختیار وی قرار داده و طبیعی است که در این زمینه هم خط قرمزها و محدودیتها و طبقه‌بندی‌هایی وجود دارد. البته برخی محققان می‌کوشند با مطالعات میدانی خلأ آمار و اطلاعات رسمی جرم را پر کنند.

نگاه اثباتی یا تحقیقی یا علمی به جرم در طول تاریخ رشته ما اشکال مختلفی به خود گرفته است. محققین مختلف چه از بعد جامعه‌شناسی و چه انسان‌شناسی و پزشکی با درجات مختلفی جرم را هم به عنوان پدیده ای ضد اجتماعی و هم به عنوان یک پدیده اخلاقی مذموم مورد مطالعه قرار داده‌اند و البته دیدگاههای آنها گاه مقابل هم قرار گرفته است. اولین رویکرد به جرم، رویکرد جغرافیایی و مطالعه تأثیر محیط فیزیکی یا محیط طبیعی بر جرم بوده است. از نظر تاریخی، ابداع آمار جنایی در فرانسه، مطالعه جرم در بستر محیط جغرافیایی را تسهیل کرد. آمار جنایی برای نخستین بار توسط ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم در فرانسه بوجود آمد و «ژاک گری دو شانوف» مسئول شد تا آمار آراء محکومیت‌های کیفری دادگاههای فرانسوی را از سال ۱۸۲۵ به قول عده‌ای، و از سال ۱۸۲۶ به قول عده‌ای دیگر، جمع‌آوری و تنظیم کند. لذا اولین آمار جنایی، در مورد بزهکاری قانونی بود. این آمار در سال ۱۸۳۳ موضوع مطالعه‌ای در کتاب «آندره میشل گری» به نام «جستاری در آمار اخلاقی فرانسه» قرار گرفت. موضوع این کتاب مطالعه جرم براساس آمار محکومیت‌های کیفری محاکم فرانسه در سالهای بین ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ بود. اما سؤال این است که چرا این کتاب عنوان جستاری در آمار اخلاقی فرانسه را داشت در حالیکه موضوع آن مطالعه آمار محکومیت‌های کیفری فرانسه بود؟

پاسخ این است که در آن عصر (اوایل قرن نوزدهم) هنوز حقوق کیفری و جرم با اخلاق و گناه رابطه نزدیک داشت. در ابتدا هر جرم گناه و هر گناه جرم محسوب می‌شد. لذا آقای آندره میشل گری و نیز آقای کتله که به آماردانان اخلاقی (آمارگران اخلاقی) مشهور هستند جرم را عملی ضد اخلاقی می‌دانستند و لذا با مطالعه جرایم در فرانسه به دنبال برآورد میزان تخلف مردم به اخلاقیات بودند. چون جرم یک ضد اخلاق بود.

این تحقیقات در پنج استان فرانسه انجام شد و سپس روی نقشه فرانسه، منحنی بزهکاری بررسی شد. آقای آندره میشل گری به این نتیجه رسید که در آن دوره پنج ساله یک نظم سالیانه در آمار بزهکاری دیده می‌شود. در آن کتاب آقای گری یک نیمرخ از جرم و مجرمین ترسیم کرد. به موجب این سیمای جنایی، محکومین دادگاههای کیفری فرانسه مذکر، جوان، شهری و از طبقه فقیر بودند. گری نتیجه گرفت که براساس این آمار پنج ساله، چه از نظر کمی و چه کیفی ما شاهد نوعی نظم و استمرار سالیانه در آمار هستیم. جرم و بزهکاری یک پدیده تصادفی نیست. بلکه پدیده‌ای است که از یک اصل تبعیت می‌کند. یک جبر آماری براین مقوله حاکم است، یعنی براساس آمار، میزان بزهکاری تقریباً ثابت است.

پس از آندره میشل گری، «آدولف کتله» در کتابی تحت عنوان «جستاری در فیزیک اجتماعی» در سال ۱۸۳۵، براساس آمار محاکم فرانسه تا سال ۱۸۳۳ و مطالعه در استانهای مختلف با لحاظ تأثیر سن، جنس، سطح تحصیلات، فصول و مطالعه استمرار سالیانه بزهکاری و تناسب جرایم نتیجه گرفت که بطور مستمر نوعی تمایل به جرم یا میل مجرمانه وجود دارد و وی ثابت کرد که تمایلات مجرمانه تابعی است از نوسانات جمعیتی و اجتماعی. کتله و گری بطور ضمنی می‌خواهند بگویند نوعی جبریت در بزهکاری وجود دارد. جالب آنکه آنها منکر آزادی اراده نیستند، اما معتقدند که گویی در جامعه یک سلسله عوامل طبیعی (فیزیکی) وجود دارد که اراده‌های فردی عده‌ای را خنثی می‌کند. لذا کتله هم صحبت از جبریت آماری کرد، جبریت آماری که رفتار انسان را جهت می‌دهد. به این ترتیب کتله و گری با توجه به قانون استمرار سالیانه جرم و نظم سالیانه در ارتکاب جرم معتقدند که می‌شود گفت چند نفر مرتکب جرم خاص (مثلاً قتل یا ایراد جرح) می‌شوند همانطور که می‌شود پیش‌بینی کرد که هر سال چند نفر متولد شده یا می‌میرند. کتله و گری جبر پنداران آماری بوده‌اند.

جرم‌شناسی ۱۹۹۳

اما در ادامه تحقیق کتله و گری، در سال ۱۸۴۳ در بلژیک فردی به نام «دوک پسیو»^۱ کتابی به نام «شرایط فیزیکی و اخلاقی جوانان کارگر» تدوین نمود. در این کتاب او با آمار نشان داد که فقر و بحران اقتصادی که یکی از شاخص‌های آن بیکاری است رابطه معنا داری با بزهکاری دارد و نیز صنعتی شدن جامعه بر تعداد جرایم می‌افزاید. این دیدگاه را به جبریت اقتصادی تعبیر کرده‌اند. در همین وادی، فرد بلژیکی دیگری به نام «بورت»^۲ در سال ۱۸۴۲ براساس مطالعات خود در لندن و پاریس، تنزل کیفیت شرایط کار به خاطر صنعتی شدن و کاهش قیمت‌ها و دستمزدها بدلیل رقابت شدید را به عنوان عوامل اصلی افزایش تعداد سرقتها و شورش‌های ناشی از قحطی و گرسنگی اعلام کرد. پس به تعبیر «بورت» بزهکاری نتیجه سوء عملکرد اجتماعی است و دلایل آنرا باید در ساختار اجتماعی جستجو کرد (جبریت اجتماعی).

ب- مکتب سوسیالیزم

در همین زمان عده‌ای از فلاسفه و اقتصاددانان و جرم‌شناسان معتقد بودند که برای مبارزه با بزهکاری و برهم زدن این جبریت کافی است دست به اصلاحات بزنیم. راه نجات جامعه از بزهکاری، اصلاحات است. در مقابل این اصلاح در اواسط سده نوزدهم دیدگاهی مطرح شد که بعدها به دیدگاه یا مکتب سوسیالیزم مشهور گردید. مکتب سوسیالیزم طرفدار انقلاب برای برهم زدن جبریت جرم بود. دو بانی عمده سوسیالیزم مارکس و انگلس بودند. این دو در سال ۱۸۴۸ منشور حزب کمونیسم را نوشتند. مارکس در سال ۱۸۶۷ کتاب سرمایه (capital) را نوشت و قویاً علیه بورژوازی و دین قلم زد و به طرفداری از طبقه کارگر و زحمتکش که دچار مشکلات بودند مطالبی را به نگارش در آورد. در آثار این دو نفر، جرم و چرایی آن خیلی موضوعیت ندارد بلکه بیشتر به مسائل اقتصادی پرداخته می‌شود. اما در این

۱۹۹۴ مباحثی در علوم جنایی

کتاب به زعم بسیاری از تحلیلگران، بزهکاری یک بی‌نظمی اجتماعی محسوب نشده است. جرم از منظر سوسیالیزم، خصیصه نظم اجتماعی دنیای سرمایه‌داری است و از این جهت امری محتوم در جامعه سرمایه‌داری، است.^۱ انگلس در سال ۱۸۴۵ کتاب «وضعیت و موقعیت طبقه زحمتکش در انگلستان» را به رشته تحریر در آورد. او در این کتاب جرم را پدیده‌ای تصادفی نمی‌داند بلکه جرم را تولید اجتماعی می‌داند که بر روابط اجتماعی موجود مبتنی است. روابط اجتماعی موجود در آن عصر، رابطه طبقه دارا و نادار بوده است. لذا در چنین شرایطی بزهکاری کارگر امری محتوم است چون طبقه کارگر برای کسب حقوق جدید دست به اقداماتی می‌زند که از نظر جامعه سرمایه‌داری، جرم و شورش و طغیان تلقی می‌شوند. به این ترتیب جرم در چارچوب و مکانیزم تولید در جامعه سرمایه‌داری بوجود می‌آید و لذا اگر کسی مرتکب سرقت چوب برای تأمین گرمای خانه‌اش می‌شود این از دید جامعه سرمایه‌داری نقض یک هنجار اخلاقی نیست بلکه از این جهت چنین کاری جرم و قابل تعقیب است که به اقتصاد و تولید اقتصادی جامعه لطمه می‌زند. بنابراین از زاویه دید مکتب سوسیالیزم، ملاحظات اخلاقی در جامعه سرمایه‌داری حاکم نیست بلکه آنچه مهم است اقتصاد است و لذا فرآیند جرم انگاری علیه اموال صرفاً بار اقتصادی دارد و آنهم حمایت از مالکیت خصوصی است که در ید عده قلیلی از سرمایه‌داران است.

در اینجا هم نوعی جبریت اقتصادی به چشم می‌خورد. به این معنا که مادام که جوامع سرمایه‌داری وجود دارند و عده قلیلی از انسانها از اکثریت انسانها بهره‌کشی کرده و حقوق آنها را نمی‌پردازند تضاد منافع و اختلاف طبقاتی وجود دارد و از منظر حقوق حاکم مبارزه طبقاتی یعنی جرم.

^۱ - اینان جرم را نوعی اعتراض به جامعه سرمایه‌داری و قوانینی که در جهت منافع عده‌ای اندک یعنی

سرمایه‌داران وضع شده می‌زنند.

^۱ - Duc petiaux

^۲ - Burt

جرم‌شناسی ۱۹۹۵

جبریت اقتصادی در جوامع سرمایه داری از نظر سوسیالیسم به دلایل دیگری هم توجیه می‌شود و آن اینکه بزهکار تولید جرم می‌کند. در پی تولید جرم او بطور غیرمستقیم تولید حقوق کیفری می‌کند. به دنبال حقوق کیفری تولید استناد حقوق جزا می‌کند و در کنار استاد و کلاس درس، تولید ادبیات جرم می‌شود. همه این تولیدات بار اقتصادی دارد. از سوی دیگر بزهکار، پلیس را تولید می‌کند و دادگستری را نیز بوجود می‌آورد. همزمان زندانبان و جلاّد و هنر و رمان و تراژدی جنایی را بوجود می‌آورد. به این ترتیب مکتب سوسیالیستی معتقد است که بزهکار در تحریک نیروهای مولد (productive) شرکت می‌کند. چون جرم سبب می‌شود که آن جمعیت اضافی در بازار کار حذف شود. یعنی عده ای مرتکب جرم می‌شوند و با این کار به زندان می‌روند و به این ترتیب جا برای کار دیگران باز می‌شود. به این ترتیب رقابت بین کارگران کم می‌شود و حقوقها نیز از یک حداقل پایین‌تر نمی‌آید. مبارزه علیه جرم هم بخشی از نیروی جامعه را به خود جلب می‌کند. پس ملاحظه می‌شود که از منظر مکتب سوسیالیستی بزهکار در جامعه سرمایه داری موجودی است مولد و تنظیم کننده بازار. به عبارت دیگر عده‌ای از جرم‌شناسان سوسیالیست از این تحلیل اصل دیگری را استخراج کرده‌اند و آن اینکه اگر در جامعه سرمایه‌داری کمبود نیروی کار پیش آید سعی می‌شود افراد کمتر به زندان فرستاده شوند یا از زندان آزاد شوند تا وارد بازار کار شوند. به عکس هرگاه تعداد بیکاران زیاد باشد دولت بخش مازاد متقاضیان کار را به زندان می‌اندازد تا بازار متعادل شود. به این ترتیب هم از دید مکتب سوسیالیسم جرم در جامعه سرمایه داری کارکرد اقتصادی دارد. مادام که جامعه سرمایه‌داری وجود دارد و ثروت عادلانه توزیع نشده باشد جرم وجود دارد.

به دنبال دیدگاههای سوسیالیسم برخی در جهت انجام تحقیقات بپیش فرضهای مارکسیستی از آثار مارکس و انگلس استفاده کردند. در این خصوص در ایتالیا فردی

۱۹۹۶ مباحثی در علوم جنایی

به نام کلاجان، از معاصران فری، بالحق به تحلیل‌های مارکسیستی کلاً توضیحات زیست‌شناختی در باب جرم را منکر شد در حالیکه قبلاً طرفدار مکتب تحقیقی بود. به این ترتیب دیدگاههای مارکس به دیدگاههای مکتب تحقیقی ضربه زد. کلاجان مشروعتی تز دکتر لمبروزو را در سال ۱۸۸۴ زیر سؤال برد و اعلام کرد که تربیت طفل در خانواده، رفتار وی را جهت می‌دهد. این تربیت خانوادگی به منابع اقتصادی و مالی خانواده وابسته است و با آن رابطه مستقیم دارد. بودجه قویتر باعث تربیت بهتر است و در نتیجه جرم بوجود نمی‌آید. عکس این مطلب هم صادق است.

دیدگاه مارکس مورد توجه فردی هلندی به نام بونگر هم قرار گرفت. او پایان‌نامه دکتری خود را با عنوان «بزهکاری و شرایط اقتصادی» در سال ۱۹۰۵ دفاع کرد. در این پایان‌نامه او بزهکاری فقرا و توانگران را مقایسه کرد. در این کتاب او نشان داد که جرایم مالی مثل سرقت و تکدی را معمولاً افراد فقیر مرتکب می‌شوند، اما جرایم طبقه دارا از قبیل سرقتهای متقلبانه، جعل و انواع تقلب است که در بستری اجتماعی و اقتصادی ارتکاب می‌یابد. هدف آن افزایش حداکثر سود و حکومت منطق سوداگری است که روابط اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. او فراتر از تز سوسیالیسم می‌رود و معتقد است که اگر روابط اجتماعی تحت حکومت سوداگری و منطق پول باشد هر دو طبقه دارا و ندار مرتکب جرم می‌شوند. در اینجا هم با جبریت اقتصادی مواجهیم.

ج - مکتب تحقیقی

مکتب تحقیقی در سال ۱۸۸۰ بوجود آمد. کتاب سزار لمبروزو (انسان / مرد بزهکار) در سال ۱۸۷۶ چاپ شد و کتاب انریکو فری (افق‌های نوین حقوق کیفری / جامعه شناسی جنایی) در سال ۱۸۸۱ و کتاب رافائل گاروفالو (جرم‌شناسی) در سال ۱۸۸۵. پس در این سالها مکتب تحقیقی و به موازات آن تز مارکسیستی حاکم است. اما این دو مکتب، دو جبریت متفاوت را ارائه می‌دهند: جبریت اقتصادی مکتب سوسیالیسم با

جبریت زیستی مکتب تحقیقی این تفاوت را دارد که مکتب تحقیقی یک مکتب تجربی و مبتنی بر آزمایش و مقایسه بوده و مجرم را از نزدیک مطالعه کرده اما مکتب سوسیالیسم بیشتر بر پیش‌فرضها و تاملات فکری خود استوار است که لزوماً مبتنی بر مطالعات آماری نیستند. این مکتب نوعی مخالفت با حکومت‌های سرمایه‌داری و آثار جرم‌زای آن است. در جرم‌شناسی علمی مکاتبی را بحث می‌کنیم که مبنی بر مطالعه علمی و میدانی باشند. دیدگاه‌های فلسفی و اظهارات کلی جنبه نیمه علمی دارد اگرچه از نوعی علمی بودن تبعیت می‌کند. (اگوست گنت سه مرحله برای علم قائل است: مرحله ربانی، مرحله عقلانی (دیدگاه‌های عقلی محض) و مرحله علمی (مبتنی بر مطالعات میدانی و شواهد تجربی)).

در مکتب تحقیقی ایتالیایی اصل کلی آن است که نوع جبریت ما با عوامل زیستی و روانی همراه است. این عوامل زیستی و روانی از منظر لمبروزو امری ارثی است. آقای فری جبریت زیستی لمبروزو را تعدیل کرده و جرم را حاصل شرایط اجتماعی و فردی دانست.^۱ فری براساس مطالعات گری و کتله دو قانون را مطرح کرد: «قانون اشباع جنایی»^۲ و «قانون فوق اشباع جنایی».^۳

پس دیدگاه فری بی‌تأثیر از قانون حرارتی کتله و قانون نظم سالیانه در ارتکاب جرایم نبوده است که کتله قبلاً به آن اشاره کرده بود. فری در بحث قانون اشباع جنایی اعلام کرد که در یک محیط اجتماعی معین میزان مستمر و معینی از بزهکاری وجود دارد و به موجب قانون فوق اشباع جنایی هرگاه در یک محیط اجتماعی یک

^۱ - باتوجه به اینکه لمبروزو معتقد به جبریت زیستی بود یعنی جرم را ناشی از عوامل زیست‌شناختی می‌دانست لذا در این جا که مربوط به جامعه‌شناسی جنایی است به نظریات وی پرداخته نمی‌شود (هرچند که وی در سال‌های پس از ارائه نظر خود وجود مجرمی اتفاقی را نیز پذیرفت) لیکن باتوجه به اینکه فری جرم را حاصل ۳ دسته عوامل می‌دانست: (۱) عامل انسان شناختی (۲) محیط فیزیکی و (۳) محیط اجتماعی، لذا در این مبحث به نظریات فری می‌پردازیم.

^۲ - Criminal Saturation

^۳ - Criminal Saturation

واقعه غیرعادی رخ می‌دهد منجر به تغییر روابط اجتماعی می‌شود که این تغییر روابط باعث افزایش جرایم می‌شود. به محض اینکه این واقعه و آثارش تعدیل شود جریان بزهکاری در آن جامعه آهنگ معمول خود را باز می‌یابد. به تعبیر فری در یک جامعه نیروهای طبیعی در همه جا حضور دارند که به ارتکاب جرم در زمان نظم می‌دهند. فری می‌گوید انسان فکر می‌کند آزاد است، اما این یک وهم است چون انسانها هر ساله باید تا میزان معینی مرتکب جرم شوند. این نیروهای طبیعی هستند که رفتار مجرمانه را باعث می‌شوند.

بنابراین فری در کتاب افق‌های نوین حقوق کیفری اصل کلاسیک مسئولیت کیفری را رد کرده و مسئولیت اجتماعی بدون تقصیر را پیشنهاد می‌کند که مبتنی بر درجه خطر اجتماعی است و به جای کیفر هم اقدامات دفاع اجتماعی را هماهنگ با مسئولیت اجتماعی پیشنهادی می‌کند که این اقدامات باید منطبق با خصوصیات بزهکار باشند.

فری با دو قانون خود به جبریت اجتماعی توجه می‌کند. در رابطه با تأثیر این دیدگاهها در حقوق کیفری باید اشاره کرد که ما در حقوق کیفری تا اندازه‌ای مسئولیت اجتماعی مبتنی بر خطر اجتماعی را پذیرفته‌ایم و آنهم در اقدامات تأمینی است که مبتنی بر حالت خطرناک هستند. در قانون اقدامات تأمینی ما مواردی وجود دارد که اقدام تأمینی بدون ارتکاب جرم اعمال می‌شود مثل ضمانت احتیاطی موضوع ماده ۱۴. در سال ۳۹ یعنی سال تصویب این قانون، تهدید به قتل جرم نبود. این ماده با ماده ۱ همان قانون تعارض دارد. زیرا در ماده ۱ به لزوم ارتکاب جرم برای اعمال اقدام تأمینی تصریح شده است. علت این استثنای ماده ۱۴ چیست؟ در پاسخ باید گفت که این قانون از حقوق سویس الهام

جرم‌شناسی ۱۹۹۹

گرفته است.^۱ در سالهای دهه ۱۹۶۰ حالت خطرناک مجرم ملاک بود و این ضمانت احتیاطی یک اقدام دفاع اجتماعی است که البته خلاف اصل قانونی بودن مجازات است. بنظر می‌رسد که قانونگذار ما در اقتباس خود اشتباه کرده است.

اندیشه اقدامات دفاع اجتماعی را باید در مکتب تحقیقی جستجو کرد. اقدامات دفاع اجتماعی بر دو نوع است: پیش از جرم^۲ و پس از جرم.^۳ حقوق کیفری به اقتضای اصل قانونی بودن فقط مرحله پس از جرم را پذیرفته اما جرم‌شناسی در هر دو سطح در نظر گرفته می‌شود.

در عرصه علم حقوق، ارتکاب جرم اماره و جلوه قانونی حالت خطرناک است اما حالت خطرناک همیشه به صورت جرم بروز نمی‌کند. در ماده ۱۴ ما با حالت خطرناکی مواجهیم که بر آن اماره قانونی مبتنی نیست.^۴ و^۵

بحث دیگر ما راجع است به مفاهیم نسبی یا نظریه‌های نسبت‌گرا در جامعه‌شناسی جنایی (در مقابل مطلق‌گرایی جبریت). در این خصوص از مکتب محیط اجتماعی صحبت می‌کنیم. بانی این مکتب لاکاسانی، پزشک فرانسوی بود. او

^۱ - درخصوص تاریخچه وضع این قانون در ایران باید اشاره نمود که زمانی که دکتر هدایتی دانشجوی دکترا در سوئیس بودند قانونی درخصوص این اقدامات در آنجا تصویب می‌گردد که ایشان نیز پایان‌نامه خود را به این امر اختصاص می‌دهند. پس از مراجعت به ایران، ایشان پیش‌نویس این قانون را تهیه و تنظیم کرده که پس از طی مراحل و تشریفات به صورت قانون فعلی درآمد.

^۲ - Ante Delictum

^۳ - Post Delictum

^۱ - برای اطلاع بیشتر در این خصوص ر.ک: نجفی‌ابرنادآبادی، علی‌حسین، کیفرشناسی، انتشارات مجد، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، صص ۱۸-۹.

^۲ - ما در حقوق کیفری موضوعه از «حالت خطرناک» نام نمی‌بریم بلکه از «مجرم خطرناک» یاد می‌کنیم. این بدان علت است که هنگامی که ما از مجرم یاد می‌کنیم درواقع نظر به اصل قانونی بودن جرم و مجازات داشته‌ایم.

۲۰۰۰ مباحثی در علوم جنایی

به طور ضمنی جبر پنداری گذشتگان خود بویژه جبریت مکتب تحقیقی را رد می‌کند. چون او مثلاً معتقد است که هر جامعه دارای مجرمینی است که شایسته آن است. او جامعه را تشبیه می‌کند به محل کشت و در این محل کشت، انسان بزهکار را به میکرب تشبیه می‌کند که اگر فرهنگ مساعد باشد آن میکرب رشد کرده و تبدیل به مجرم می‌شود.

متعاقب وی می‌توان از آقای گارو سخن گفت. او بین آزادی اراده مطلق از یکسو و جبریت مطلق از سوی دیگر یک حالت بینابین را می‌پذیرد. او معتقد است که برخی انسانها در میان این دو حد عمل کرده و آزادی نسبی در ارتکاب جرم دارند لذا مسئولیت کیفری آنها نسبی است.

حقوقدان دیگر فرانسوی، گابریل تارد، بیشتر به جنبه جامعه‌شناختی جرم توجه دارد و جرم را با محیط و پیرامون فرد مرتبط می‌کند. مثلاً در مورد سارقین و قاتلین می‌گوید اکثریت آنها کسانی هستند که در دوران کودکی به حال خود رها شده‌اند و در کوچه و خیابان زندگی کرده‌اند. بزهکاری آنها ناشی از عوامل ارثی نیست. آنها جرم را انتخاب کرده‌اند و دلیل این امرهم مشکلات دوران طفولیت آنها بوده است. او در سال ۱۸۹۰ کتاب «فلسفه کیفری» را به نگارش در آورد. وی در زمینه بزهکاری خانواده، بحران دینی و فقر را موثر می‌داند. آقای تارد دیدگاه دیگری نیز دارد تحت عنوان «قوانین تقلید» که در آنها اراده فرد را بین جبریت و آزادی کامل می‌پذیرد. او معتقد است که همه رفتارهای انسانی تحت تأثیر سه مدل اتفاق می‌افتند: ۱- هر چه انسانها به هم نزدیکتر باشند بیشتر از هم تقلید می‌کنند. ۲- انسانها بیشتر از فرد فرادست خود تقلید می‌کنند. ۳- الگو یا مُدل در انتخاب تقلیدها نقش مهمی دارد. وقتی دو مدل معایر هم هستند فرد آن مدلی را انتخاب می‌کند که جدیدتر است. به این ترتیب آقای تارد می‌خواهد از طریق قوانین تقلید تحول تاریخی جرم را برای ما توضیح دهد و بگوید مردم در واقع مفاسد و معایب طبقه حاکم را تقلید می‌کنند و

جرم‌شناسی ۲۰۰۱

روستاییان هم از مردم شهر تقلید می‌کنند (مثلاً شرب خمر یا مصرف مواد مخدر به این نحو تقلید می‌شود). تارد معتقد است که قوانین تقلید اجتناب‌ناپذیر نیستند. او منکر مسئولیت کیفری فرد نیست ولی معتقد است که کیفر باید موردی و براساس خصایص روانشناختی فرد تعیین و اعمال شود.

گفتار دوم- بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی

الف- کتله و گری

از جمله بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی کتله و گری هستند. کتله بلژیکی و ریاضیدان بود و گری فرانسوی و حقوقدان. این دو در مطالعاتی جداگانه با توجه به آمار جنایی دادگستری فرانسه که حاوی اطلاعات راجع به بزهکاری قانونی و بزهکاری قضایی بود نوسانات بزهکاری را در شهرستانهای فرانسه از یکسو و استانهای فرانسه از سوی دیگر مطالعه کردند.

هدف کتله آن بود که ویژگی جرایم و نرخ جرایم را بر حسب ویژگی محیط جغرافیایی مطالعه کند (بررسی تأثیر آب و هوا و شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی ساکنین: جغرافیایی جنایی، نقشه‌برداری جنایی (تعبیر دکتر کی‌نیا)، مکان‌شناسی (topology) جنایی). این دیدگاه قبل از کتله و گری در کتاب مقدمه ابن خلدون و در برخی فصول کتاب روح‌القوانین منتسکیو منعکس شده بود. البته این دو، توجه خاص به جرم نداشته‌اند اما اشاراتی هم به تأثیر شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی مردم کرده‌اند. مثلاً منتسکیو فصلی از کتاب خود را به بررسی تأثیر آب و هوا بر خلق و خوی مردم اختصاص داده است. مثلاً او حرمت خمر در اسلام را به آب و هوای گرم شبه جزیره عربستان نسبت می‌دهد ولی در غرب که هوا سرد است، مشروب تا حدودی کمبودهای جغرافیایی آن مناطق را جبران می‌کند و لذا شرب خمر ممنوع

۲۰۰۲ مباحثی در علوم جنایی

نیست. بهرحال کتله و گری با بنیانگذاری مکتب جغرافیایی جنایی چند آورده داشته‌اند:

۱- قانون حرارتی بزهکاری: در فصل گرم و کشورهای جنوبی معمولاً جرایم علیه اشخاص بیشتر است و در فصل سرد و کشورهای شمالی جرایم علیه اموال بیشتر است. پس نوع بزهکاری تابع شرایط فصول است.

۲- «قانون استمرار و تداوم جرم»: کتله براساس آمار جنایی دادگستری فرانسه نتیجه گرفت که در هر جامعه‌ای و کشوری سالیانه شاهد وقوع میزان معینی جرم هستیم. هر جامعه‌ای به اقتضای شرایط خود میزان معینی جرم را مستمراً تجربه می‌کند. ارتکاب جرم دارای نظم سالیانه و مستمر است. اگر شرایط اجتماعی جامعه بهم بخورد، بی‌تردید در نظم آن بزهکاری هم خلل وارد می‌کند و جرایم را کاهش یا افزایش می‌دهد. این دیدگاه را بعد از او، فری مطرح کرد. او در کتاب جامعه‌شناسی جنایی خود، قوانین اشباع جنایی و فوق اشباع جنایی را ارائه داد. او معتقد بود که در هر جامعه‌ای میزان معینی جرم رخ می‌دهد. اگر در شرایط اجتماعی جامعه بر اثر حوادث سیاسی یا عوامل طبیعی تحول ناگهانی رخ دهد میزان جرایم هم تغییر می‌یابد. جامعه در این صورت پدیده فوق اشباع جنایی را تجربه می‌کند و به محض اینکه شرایط به حالت عادی برگردد نرخ جرایم کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر افزایش نرخ جرایم به خاطر حدوث واقعه‌ای غیر مترقبه بوده و به محض رفع آثار آن واقعه، جامعه به قانون اشباع جنایی برمی‌گردد.

ب- دورکیم

آورده نخست امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی که می‌توان گفت جامعه‌شناس جنایی نیز می‌باشد این است که مثل کتله و گری از علت‌شناسی جنایی که ریشه‌های پزشکی و زیستی داشت فاصله گرفت. در عصر او تفکر غالب در بحث چرایی جرم، مسائل ارثی و زیستی و پزشکی بود. جرم حتی به تعبیر مکتب تحقیقی جنبه جبری

جرم‌شناسی ۲۰۰۳

داشت چون مجرم فردی غیرعادی بود. دورکیم از این نقطه نظر فاصله گرفت و با تکامل‌گرایی داروین (evolutionism) نیز فاصله زیادی داشت و در مقابل این فاصله‌گیری به شکل‌گیری رفتار مجرمانه در پرتو جامعه و محیط تاکید کرد. ویژگی دیگر کار دورکیم آن است که از ملاحظات اخلاقی و فلسفی راجع به جرم نیز فاصله گرفت و در خصوص چرایی جرم بیشتر به واکنش اجتماعی علیه جرم یعنی واکنش هیأت اجتماع علیه جرم توجه کرد. در آثار جرم‌شناسانه دورکیم می‌بینیم که مطالب و تحقیقات خود را حول سه محور ترتیب داده است: ۱- حقوق ۲- جرم ۳- کیفر. دورکیم چند کتاب دارد که هنوز هم ارزش خود را حفظ کرده‌اند: «خودکشی»، «تقسیم کار اجتماعی»، «قواعد روش جامعه‌شناختی». دورکیم عمده منابع خود را در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۸۰ منتشر کرد.

حقوق

در مورد حقوق، دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی جوامع را به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱- جوامع مکانیکی (خودکار یا غیرارادی) ۲- جوامع ارگانیکی (اندام‌واره). او معتقد است که همبستگی (solidarity) و نودوستی در این دو جامعه متفاوت است. در جوامع دسته اول او معتقد است که انسجام درونی این جوامع ناشی از نیرو یا قدرت وجدان جمعی است. وجدان جمعی رویهم رفته یکپارچه است و لذا این الزامات و فشارهای بیرونی (ناشی از وجدان جمعی) و آن سرزنش جمعی یا اخطار و تقیب مردم نقش بسیار قوی در حفظ انسجام جامعه دارد. زیرا جرم این انسجام را زیر سؤال می‌برد. جوامع مکانیکی جوامعی هستند که مثل جوامع بدوی دارای تقسیم کار ابتدائی هستند و لذا در این جوامع همبستگی یا نودوستی قوی است چون ارزشها یکپارچه است و انسجام اجتماعی قوی‌ای وجود دارد. افکار عمومی در مقابل انحراف و جرم پاسخ می‌دهد. هر کس صرفاً برای خود نیست. هر کس برای دیگری است. شاید جوامع روستایی را بتوان از این دسته دانست. در مقابل ما جوامع

۲۰۰۴ مباحثی در علوم جنایی

ارگانیک داریم. در این جوامع خصیصه بارز، تقسیم کار است (تقسیم کار به لحاظ پیچیده شدن کارها و تنوع و تعدد مشاغل و فنی‌شدن مشاغل). در این جوامع همبستگی مبتنی بر مشابهت افراد به یکدیگر نیست. در این جوامع همبستگی برای همه افراد معیار مشترکی ندارد بلکه بر اساس معیار «مکمل یکدیگر بودن» است. در این جوامع که نمونه بارز آن جوامع صنعتی است، اعضا از استقلال نسبی زیادی برخوردار هستند. فردیت و مسئولیت فردی مطرح است. در این جوامع همبستگی متفاوت است. دورکیم معتقد است که حقوق به عنوان یک رشته تنظیم‌کننده روابط اجتماعی می‌تواند شاخصی در جهت تفکیک این دو دسته جوامع باشد. در جوامع مکانیکی حقوق کیفری جنبه قهرآمیز دارد زیرا هدف حقوق کیفری، تنبیه کسانی است که وحدت و وجود گروه را به مخاطره می‌اندازند. خصیصه کیفری در این جوامع غالب است. اما در جوامع ارگانیکی، حقوق بیشتر جنبه جبرانی، (restitutive). یا جنبه همکاری و تعاون دارد. یعنی حقوق بیشتر در جهت حمایت از بزه دیده و به نوعی رفع مشکلات بزهکار از طریق اصلاح و بازپروری است و حال آنکه در جوامع قبلی به اقتضای نوع حکومتها که بسته هستند جنبه قهرآمیز این رشته بیشتر پررنگ است.

هدف حقوق در این جوامع حفظ تعادل اجتماعی است (در جوامع مکانیکی وحدت و همبستگی مطرح و هدف است). کاهش عناوین مجرمانه در این جوامع حکایت از درجه تحول این جوامع دارد. در جوامع مکانیکی تکرر ارزشها وجود ندارد و وظیفه حقوق هم حفظ این وحدت ارزشی جامعه است. اما در جوامع ارگانیکی ارزشها متکثر است و کار حقوق برقراری تعادل میان این ارزشهای متکثر است. شاید

جرم‌شناسی ۲۰۰۵

بشود گفت در جوامع مکانیکی چون نظام ارزشی واحد است و همه در آن مشترکند لذا به ضمانت اجراهای آن ارزشها هم اعتقاد دارند و لذا اگر نظام واحد ارزشی با انحراف کسی مواجه شود، چون همه جامعه در آن سهیم است واکنش سرکوبی نشان داده می‌شود. اما جوامع ارگانیکی براساس تقسیم وظایف بوجود آمده و به تعداد این مشاغل متنوع ارزش وجود دارد. کما اینکه امروزه حقوق کیفری تبدیل به حقوق کیفری فنی شده است. حقوق کیفری فنی یعنی قطعه‌قطعه شدن حقوق کیفری براساس موضوع جرم، نوع مجازات و آیین دادرسی کیفری مثل حقوق کیفری خانواده، حقوق کیفری اطفال، حقوق کیفری محیط زیست و....

در جوامع صنعتی به لحاظ تکثر مشاغل، مرانامه‌های مختلفی بوجود می‌آید. به تعداد NGOها که هر یک دارای اساسنامه‌ای هستند، دارای گروههای ارزشی مختلف هستیم. حقوق، شاخص خوبی برای تفکیک این دو جامعه است. در جامعه نوع اول حقوق کیفری بدنال حفظ انسجام درونی جامعه است اما در جوامع ارگانیکی حفظ تعادل مطرح است. این دیدگاه دورکیم در مقاله‌ای از وی در سال ۱۹۰۰ بازتر شد. مقاله‌ای با عنوان «دو قانون تحول یا تکامل کیفری» قانون اول را دورکیم از مشاهده مجازات نتیجه گرفته است. او معتقد است که مجازاتهای شدید و قوی معمولاً با جوامعی که قدرت مرکزی دارای خصیصه مطلق است ملازمه دارند. بعبارت دیگر سازمان تشکیلات توسعه یافته نیست و حکومت مرکزی مطلقه است. او مثال می‌زند در فرانسه، اوج سلطنت مطلقه یا پادشاهی مطلقه مصادف است با اوج مجازاتهای شدید و قوی و اوج سرکوبی کیفری. اما از سالهای ۱۸۱۰ به این سو یعنی بعد از انقلاب فرانسه و سقوط سلطنت لویی‌ها، شاهد ورود بحث کیفیات مخففه و نرم شدن تدریجی کیفرها هستیم. از این نکته قانون دوم را نتیجه می‌گیرد. در قانون دوم، او با ملاحظه اینکه کیفر مرگ و بطور کلی کیفرهای بدنی جای خود را به کیفر حبس می‌دهد نتیجه می‌گیرد که سلب آزادی به تدریج به یک شیوه عادی و جاری کنترل

۲۰۰۶ مباحثی در علوم جنایی

اجتماعی تبدیل می‌شود. چرا این تبدیل و تغییر صورت گرفته است؟ او جواب می‌دهد که این تحول می‌تواند ناشی از علل زیر باشد: ۱- تغییر ماهیت جرایم، یعنی جرایم نسبت به گذشته ملایم تر شده‌اند. ۲- جایجایی احساسات جمعی به احساسات فردی، بعبارت دیگر معتدل شدن تدریجی مجازاتها ممکن است ناشی از این موضوع باشد که جرایمی که علیه فرد است، کمتر احساس تنفر یا انزجار را در بین مردم ایجاد می‌کند تا جرایمی که در گذشته علیه ارزشهای جمعی یا مذهبی بوده است. بعبارت دیگر چون در جوامع ارگانیکی کل تبدیل به جزء و فرد می‌شود، جرایم علیه فرد، افکار عمومی را کمتر برمی‌انگیزد و لذا این بی‌تفاوتی نسبی افکار عمومی به جرایم علیه فرد شاید توجیهی باشد براینکه کیفر سلب آزادی که خفیفتر است جای اعدام را می‌گیرد. ۳- ظهور مقوله جدیدی به نام حقوق بشر که طبق آن شکنجه و اذیت و آزار حتی به نام مجازات ممنوع است. ۴- رشد صنعت بیمه و اینکه بیمه همه چیز حتی جرم را تضمین می‌کند. ۵- دلیل اقتصادی: به این معنی که امروزه ثروت و به تبع آن اموال به ویژه اموال منقول و حتی غیرمنقول توزیع عادلانه‌تری پیدا کرده است و این امر سبب شده است که مالکیت و اموال ارج و بهای گذشته را نداشته باشد و بزه دیدگان طرفدار شدت عمل و انتقام جویی شدید نباشند زیرا می‌توانند به راحتی مثل آن را جایگزین سازند. دورکیم در مورد قانون دوم می‌گوید که فروپاشی قدرت مطلقه مرکزی و توزیع قدرت بین مردم از طریق دموکراسی این تحول را کامل کرده و مجازاتها خفیف می‌شود.

جرم

موضوع دیگر در مطالعات دورکیم، جرم است. قبل از دورکیم در مکتب تحقیقی، جرم فعلی یا حالتی است آسیب گونه (pathologic) و مرتکب جرم به تبع آن فردی است بیمار و منحرف و لذا مستحق درمان و اصلاح. دورکیم در بستری وارد می‌شود که جرم‌شناسی مملو از دیدگاههای پزشکی، روانشناختی و فیزیولوژیک است.

جرم‌شناسی ۲۰۰۷

دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی (۱۸۹۳) از سوی و در کتاب قواعد روش جامعه‌شناختی (۱۸۹۵) از سوی دیگر معتقد است که جرم سه خصیصه دارد: ۱- بهنجار بودن ۲- کارکرد اجتماعی ۳- فایده دار بودن. به عنوان مقدمه او می‌گوید جرم عبارت است از هر عملی که صرف نظر از درجه شدت خود باعث می‌شود که علیه مرتکب آن واکنش خاصی اجرا شود که این واکنش را جامعه کیفر می‌نامد. به این ترتیب، دورکیم جرم را از طریق کیفر تعریف می‌کند، زیرا در حقوق کیفری تعریف جرم عنایت دارد به معیار کیفر. دورکیم می‌گوید که جرم یا جرایم صرفنظر از ماهیات متفاوت خود همگی خصیصه‌ای مشترک دارند و آن اینکه جرایم همگی در این نقطه مشترکند که دارای ضمانت اجرای کیفری هستند، میزان مجازات اهمیت و خامت جرم را نشان می‌دهد. طبعاً خصیصه مشترک دیگر جرم این است که اعمال مجرمانه توسط اعضای جامعه به‌طور مشترک محکوم می‌شود. لذا از منظر جامعه‌شناسی جرم نوعی توهین و صدمه و لطمه به احساسات جمعی است که در آن وجدان جمعی متبلور شده‌اند. جرم عملی است که به حالتهای قوی یا باورهای قوی یا ارزشهای قوی و بالای وجدان جمعی صدمه و لطمه می‌زند، لذا جرم به این جهت جرم است که وجدان مشترک جمعی را می‌رنجانند. به این ترتیب جرم دارای محتوای ذاتی قبیح نیست بلکه جامعه است که آن خصیصه را به جرم می‌دهد. زیرا احساسات مشترک جامعه و اعتقادات مشترک جامعه در حال تحول است و این تحول لاجرم معنای جرم را عوض می‌کند یعنی فعلی که امروز به حالات قوی وجدان جمعی لطمه می‌زند ممکن است چند سال دیگر این خصوصیت را از دست بدهد و دیگر جرم نباشد.

بدیهی است دورکیم به عنوان یک جامعه‌شناس لائیک (دین جدا) استدلال می‌کند، زیرا معتقد است جرم از نظر ذاتی و ماهیتی قبیح نیست بلکه چون به مجموعه اعتقادات و احساسات مشترک اکثریت اعضای جامعه لطمه می‌زند، به ناچار

۲۰۰۸ مباحثی در علوم جنایی

مقنن برای آن واکنشی بنام کیفر تعیین می‌کند و جرم‌انگاری می‌شود و جامعه با آن مبارزه می‌کند. در مقابل دیدگاه دورکیم، جامعه شناس و حقوقدان دینی معتقد است برخی اعمال از نظر اخلاق دینی ذاتاً قبیح هستند و زمان و مکان نمی‌شناسند مثل زنا، لذا عده‌ای در رد دیدگاه دورکیم معتقدند همه جرایم نسبی نیستند بلکه برخی جرایم طبیعی هستند.^۱ اما در عین حال دورکیم این نکته در صحبت‌هایش هست که در صد سال پیش به‌طور ضمنی به‌ساز و کار جرم‌انگاری و جرم‌زدایی اشاره کرده و گفته بر اثر تحولات متوسط جامعه، سیاهه جرایم تغییر می‌کند. به دیدگاه دورکیم در باب نسبییت جرایم اضافه کنیم که سیاهه جرایم ارتباط نزدیک با فرهنگ دارد و لذا حقوق کیفری رشته‌ای است ملی (داخلی). حقوق کیفری بیشتر با بحث فرهنگی ارتباط دارد و به همین جهت است که جهانی شدن حقوق کیفری و نزدیک کردن حقوق کیفری دولتها به یکدیگر بسیار مشکل است (درحالی‌که نزدیک کردن حقوق تجارت کشورها بهم خیلی راحت‌تر است). حقوق کیفری به جهت ارزشی و فرهنگی بودن به سختی یکپارچه می‌شود.

خصیصه اول یعنی بهنجاری جرم: دورکیم به آن اشاره می‌کند این است که جرم پدیده‌ای است بهنجار (نرمال). او در این‌باره دلایلی دارد. او معتقد است جرم صرفنظر از نوع جوامع، زمان و مکان همواره وجود داشته و دارد و لذا جرم بیشتر در چهارچوب جامعه‌شناسی بهنجار و اعمال بهنجار قابل بررسی است. یک عمل بیمارگونه نیست. آسیب‌شناختی نیست. طبعاً جرم از این جهت که در همه جوامع وجود داشته و هیچ جامعه‌عاری از جرم در طول بشریت نبوده لذا جرم بی‌تردید کار

^۱ - گاروفالو و تارد از جمله حقوقدانان معتقد به جرم طبیعی بوده‌اند. تارد در تعریف جرم طبیعی می‌گوید: «جرم طبیعی عملی است که به علت مخالفت آن با شرایط اساسی زندگی اجتماعی همواره منع شده است». به نقل از: دکتر محمد باهری، نگرشی بر حقوق جزای عمومی، انتشارات مجد، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳.

کردی دارد، یعنی فوایدی دارد که جامعه عاری از جرم را بشر نتوانسته محقق کند. بدیهی است آقای دورکیم با کاربرد صفت بهنجار بودن نمی‌خواهد بگوید که جرم خوب است. اما چون جرم واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است می‌گوید بهنجار است. چون جامعه بدون جرم وجود ندارد می‌گوید جرم بهنجار است اما او نمی‌گوید جرم ذاتاً طبیعی و خوب است و با سرشت بشر هماهنگ است.

خصیصه دوم یعنی کارکرد اجتماعی: جرم از دید وی دارای کارکرد اجتماعی است. وی سه کارکرد برای آن در نظر می‌گیرد: اولاً: باعث افزایش همبستگی گروهی می‌شود. افراد با هم در مقابله با آن متحد می‌شوند. ثانیاً: اینکه جرم امری بدیع است یعنی نوعی «originality» (بدیع بودن) در آن است و این تازگی بنظر وی اجازه می‌دهد که اخلاق اجتماعی متحول شود. جرم تلنگری در آب است که موج ایجاد می‌کند. این موج اخلاق جامعه و ارزشها را به چالش می‌کشد. در بستر این جرم، مقنن به فکر می‌افتد که چرا جرم شایع شده است. آیا مصلحت اجتماعی منظور در این جرم، اعتبار اجتماعی خود را از دست داده، پس باید از عداد جرایم خارج شود؟ در جهت توضیح این استدلال، دورکیم می‌گوید که همانطور که یک نابغه وقتی کاری می‌کند ما آنرا غیرعادی می‌دانیم اما اجازه می‌دهیم کارش را بکند و وقتی این کار به منصفه ظهور رسد در جامعه اخلاق جدیدی را ایجاد می‌کند، جرم هم عملی بدیع است که اگرچه خسارت بار است اما وضع موجود و اخلاق موجود را به چالش می‌کشد. مقنن را به فکر وامی‌دارد و لذا ممکن است جرم نوعی پیشی گرفتن از اخلاق موجود باشد، عمل مجرم ممکن است، هشداری برای اخلاق جامعه باشد. مثالی که می‌زند راجع به آزادی اندیشه است. او معتقد است که آزادی اندیشه‌ای که در فرانسه وجود دارد (صد سال پیش) چه بسا ریشه در نقض قوانین گذشته دارد. ریشه در افعال و ترک افعال کسانی دارد که قواعد عصر خود را نقض کرده‌اند و با نقض آن ارزشها و با فداکردن خود، اخلاق سیاسی را در جامعه متحول کرده‌اند. مثال

دیگری که می‌زند محاکمه سقراط است. سقراط به اتهام افساد جوانان و کفرگویی محاکمه و محکوم به مرگ شد. اما دورکیم می‌گوید او قربانی شد ولی اتهامی که متوجه سقراط بود پس از اعدام او سبب تحول اخلاق جامعه شد.^۱ ثالثاً فایده دیگری که دورکیم برای جرم قائل است اینکه جرم اجازه می‌دهد تا ما عمل غیر جرم را بشناسیم. جرم یک مقیاس است که حد و مرز رفتار را مشخص می‌کند.

۳- دورکیم از این فایده‌دار بودن جرم یعنی دو کارکرد فوق نتیجه می‌گیرد که مجرم را نباید بعنوان یک فرد ضداجتماعی بشناسیم. چه بسا مجرم بعنوان یک عامل نظم بخش به زندگی اجتماعی باشد. مجرم فردی حاشیه‌ای نیست بلکه چه بسا فردی متعادل کننده جامعه و موتور تحول اخلاق جامعه است.

کیفر

بحث سوم دورکیم، کیفر است. کیفر برای ما معیار تعریف جرم است. کیفر از نظر دورکیم یک واکنش احساسی با شدت مدرج است. این واکنش احساسی در واقع به نام جامعه و از طرف جامعه توسط هیئت‌ی ساختارمند به نام دستگاه قضایی علیه آن اعضای که برخی قواعد رفتاری را نقض کرده‌اند اعمال می‌شود. کیفر از دید دورکیم یک کار انتقام جویانه و مکافات‌ی است. وقتی صحبت از انتقام‌جویی می‌شود کیفر ما را یاد گذشته می‌اندازد، زیرا مکافات ناظر به گذشته است. کیفر صرفنظر از درجه تحول جوامع کماکان این خصیصه را دارد، با این تفاوت که امروزه با وضع قواعد آیین دادرسی و تشکیل محاکم، تعیین و اجرای کیفر بی‌معیار نیست بلکه در چهارچوب تشریفات تعیین و اعمال می‌شود. نقش کیفر از منظر دورکیم، بعد اصلاحی- درمانی مجازات نیست بلکه مجازات در واقع بیشتر به منظور حفظ انسجام اجتماعی است. کارکرد مجازات از نظر دورکیم حفظ انسجام اجتماعی است و حفظ انسجام اجتماعی با حفظ شادابی جامعه و حیات بخشیدن به وجدان جمعی ممکن است؛ یعنی کارکرد

^۱ - به همین جهت اعدام وی، به «شوکران اصلاح» معروف شد.

جرم‌شناسی ۲۰۱۱

اصلی مجازات، ارباب دیگران و اصلاح مجرم نیست، بلکه در جهت حفظ انسجام اجتماعی اعمال می‌شود و بعد بیرونی مجازات مطرح است (آنچه بنّام، خصیصه ظاهری جرم می‌نامد).^۱ به دیگر سخن کیفر از دید دورکیم کارکرد اجتماعی دارد و سعی می‌کند این وظیفه را بیشتر با تأثیرگذاری بر افراد غیرمجرم انجام دهد. مجازات احساسات جمعی را تقویت می‌کند. اشتراک احساسات را تقویت می‌کند و لذا به منظور تحقق انسجام وجدان جمعی از طریق احساسات مشترک، کیفر بیشتر خطابش افراد درستکار است. عبارت دیگر مثلاً مجازات سارق که با جرم سرقت دارای ثروتی شده است ارج گذاشتن و مشروعیت دادن به عمل شخصی است که با کار، آن ثروت و دارایی را کسب کرده است. مجازات سارق یعنی بها دادن به کار و وسایل قانونی دستیابی به ثروت. مثلاً در ماده ۲۰۸ ق.م.ا. صحبت از بیم تجربی کرده یعنی دیگران احساس کنند عدم مجازات قاتل یعنی بی‌بها شدن نفس انسان و لذا قتل دیگران قبیح خود را از دست بدهد. (مثلاً می‌گویند آمار کیفری نباید عیناً منعکس شود زیرا باعث می‌شود ارزش مورد حمایت کیفر در ذهن مخاطبین تنزل درجه پیدا کند. آمار باید قطره‌ای اعلام شود تا مردم در این فکر باشند که مجازات، خیلی‌ها را از جرم باز داشته و مجازات بی‌اعتبار نشود. اما عده‌ای هم می‌گویند آمار باید دقیقاً منعکس شود تا افراد تمهیدات لازم را برای دفاع از خود بیاندیشند). در هر حال وقتی دورکیم می‌گوید مخاطب مجازات غیرمجرمین هستند بنظر می‌آید که منظورش این است که افراد درستکار ببینند عمل مجرمانه بی‌مجازات نمی‌ماند. می‌توان گفت که جمع‌بندی نظرات دورکیم چنین است:

۲۰۱۲ مباحثی در علوم جنایی

۱- دورکیم بنیانگذار جامعه‌شناسی جنایی علمی یعنی عاری از ملاحظات اخلاقی، متافیزیک، شخصی و ذهنی است، یعنی دورکیم جرم را بعنوان پدیده‌ای اجتماعی، در بستر اجتماع، برای اجتماع و ناشی از اجتماع در نظر می‌گیرد.

۲- به عقیده دورکیم جرم را باید با اعمال متدهای علمی مطالعه کرد. قضاوت ارزشی و ذهنی جواب نمی‌دهد. این را در کتاب «قواعد روش جامعه‌شناختی» می‌گوید.

۳- آورده سوم اینکه مکتبی را ایجاد کرد بنام مکتب «محیط اجتماعی» در مقابل مکتب محیط طبیعی و فیزیکی. او جرم را پدیده‌ای اجتماعی مطرح کرد. نشر دیدگاه‌های دورکیم مصادف شد با جنگ جهانی اول، لذا مطالعات علمی تحت‌الشعاع این واقعه قرار گرفت. بین دو جنگ، جامعه‌شناسی جنایی جای خود را به جامعه‌شناسی حقوقی و جامعه‌شناسی اخلاق داد و دوباره جرم در وادی حقوق و اخلاق مطالعه شد. بعداً خواهیم دید که دیدگاه‌های دورکیم یک باران موسمی نبود بلکه با رفتن به آمریکای شمالی جامعه‌شناسی جنایی را بارور کرد.

ج- گابریل تارد^۱

پس از دورکیم باید به هم عصر وی «گابریل تارد» اشاره کرد. تارد برخلاف دورکیم شغل قضایی داشت و بعد هم پست بازرسی کل دادگستری را گرفت. مدتی رئیس اداره فنی (آمار) شد. وی مجرد بود چنانکه وقتی در سال ۱۹۰۴ فوت کرد چون وارث نداشت دوستانش کتاب وی را که باقی‌مانده بود چاپ کردند. وی دو کتاب عمده داشت: فلسفه کیفری و قوانین تقلید. آنچه از دیدگاه‌های تارد برای پژوهشگران جامعه‌شناسی جنایی قابل توجه است قوانین سه‌گانه اوست (البته تارد راجع به مجرم

^۱ - درمورد رنج ظاهری و رنج واقعی کیفر نگاه کنید به: پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۶۲.

^۱ - برای مطالعه بیشتر رک: دکتر مهدی کی‌نیا «مبانی جرم‌شناسی»، جلد ۲ و دکتر علی حسین نجفی ابرنآبادی و حمید هاشم‌بیگی، «دانشنامه جرم‌شناسی»، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

جرم‌شناسی ۲۰۱۳

به عادت هم نظریه‌ای دارد و آنرا در مقابل مجرم مادرزاد لمبروزو مطرح کرده است). تارد در مورد قوانین تقلید معتقد است که انسانها، جرم و نحوه ارتکاب آنرا از هم فراگرفته و تقلید می‌کنند. این تقلید سه رکن دارد: یکی اینکه انسانها متمایل هستند از افراد فرادست خود تقلید کنند (فرادست، عاری از هرگونه ملاحظه مادی و ارزشی: مثل برادر بزرگتر، معلم و ...) او می‌گوید در جرایم سازمان‌یافته، اعضای مافیا از رهبر باند تقلید می‌کنند. رکن دوم قوانین تقلید این است که انسانها از افراد نزدیکتر به خود تقلید می‌کنند. همزیستی، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، افراد را به تقلید از هم وامی‌دارد. تارد معتقد است که تقلید متقابل در بعد مثبت خود باعث جامعه‌پذیر شدن انسانها است. رکن سوم دیدگاه او این است که همانطور که در امور مادی انسانها تابع مد هستند در امر بزهکاری هم مرتکبین جرم از هر موقعیت جدیدی برای ارتکاب جرم استفاده می‌کنند. شکل جدید جرم را مرتکب می‌شوند. مجرمین متفاوت از افراد درستکار نیستند. آنها هم تقلید می‌کند.

در جمع‌بندی راجع به مباحث مربوط به پیشگامان جامعه‌شناسی جنایی می‌گوئیم همه این متفکرین معتقدند که بزهکاری، چه ریشه در مسائل نژادی داشته باشد و چه ریشه در مسائل شهری و چه ریشه در مهاجرت، با مشکلات اجتماعی و سوء کارکردهای اجتماعی مرتبط است و با عدم کارکرد عادی نهادهای اجتماعی و عدم ایفای مطلوب وظایف نهادها و تشکیلات ملازمه دارد، یعنی نوعی فروپاشی سازمان و تشکیلات.

گفتار سوم - نظریات فرهنگ محور

قبلاً گفتیم که جنگ اول جهانی و دوره بین دو جنگ در اروپا که مصادف شد با روی کار آمدن حکومت‌های دیکتاتوری مثل حکومت‌های هیتلر و موسولینی سبب شد شور و شوق علمی رو به زوال گذارد و از سوی دیگر اختناق و فشار اینگونه حکومتها بر دگراندیشان سبب شد که نخبگان اروپایی از جمله جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان که

۲۰۱۴ مباحثی در علوم جنایی

برخی یهودی بودند به کشورهای آمریکای شمالی مهاجرت کنند. مهاجرت این نخبگان اروپایی سبب انتقال علم اروپایی به آمریکا شد. این مهاجرت نخبگان و محققین اروپایی سبب شدن افکار افرادی مثل فری، منتسکیو و تارد به قاره جدید یعنی آمریکا منتقل شود. همزمان، در اوایل قرن بیستم به خاطر حاکمیت فضای جنگ در اروپا که قحطی و گرسنگی در پی داشت جمع زیادی از اروپاییها (افراد عادی) به آمریکا مهاجرت کردند. پس پدیده مهاجرت به آمریکا در نیمه اول قرن بیستم به اوج رسید. به موازات این پدیده زندگی شهری در آمریکا گسترش یافت. گسترش شهرنشینی و فرهنگ شهری سبب شد که پدیده‌های خشونت، ناسازگاری و بزهکاری هم به سهم خود گسترش یابد. به این ترتیب، ایالات متحده از سوئی با حجم گسترده مهاجرین روبرو شد و از سوی دیگر با حجم گسترده بزهکاری. لذا ضرورت احساس شد که چرایی افزایش بزهکاری بررسی شود. تحولات اجتماعی و اقتصادی جامعه که در پرتو مهاجرت بوجود آمد بی‌تاثیر از بزهکاری نبود. این امر ضرورت مطالعه جرم را مطرح کرد بویژه در برخی ایالات مثل پنسیلوانیا جرم‌شناسان بازار خوبی پیدا کردند. سؤال اصلی این بود که چرا شهروندان هنجارها- از جمله کیفری- را نقض می‌کنند. در بادی امر دلایل قومی و نژادی و مباحث فرهنگی و آسیبهای اجتماعی مطرح شد اما در واقع همه اینها برمی‌گردد به اینکه سازوکارهای اجتماعی در ایالات آمریکا دچار نوعی آشفتگی و از هم گسیختگی شده بود. نوعی سوء کارکردهای اجتماعی به چشم می‌خورد. یکی از شهرهایی که در آمریکا با موج بزهکاری و مهاجرت روبرو بود، شیکاگو بود.

استادان دانشگاه شیکاگو نخستین محققین راجع به افزایش نرخ بزهکاری بودند (مکتب شیکاگو).^۱ این مکتب دغدغه‌های فرهنگی داشت و علل جرم را براساس فرهنگ- در معنای وسیع کلمه- مورد توجه قرار داده بود. این مکتب معتقد است که فرد در فرآیند جامعه‌پذیر شدن خود تحت تاثیر فرهنگ قرار می‌گیرد. این فرآیند جامعه‌پذیر سازی به وی اجازه می‌دهد مدل‌های فرهنگی خاص جامعه خود را فرا گرفته و در خود درونی کند و آنرا در وجدان شخصی خود، در آن مانع اخلاقی که در درون فرد برای ارتکاب جرم بوجود می‌آید جای دهد. فرهنگ بر فرآیند جامعه‌پذیری تاثیر می‌گذارد. مکتب شیکاگو نخستین مطالعات خود را به از هم گسیختگی سازمان و تشکیلات اجتماعی که سبب می‌شود توسعه مراکز شهری دچار اختلال شود، اختصاص داد. طبعاً این نابسامانی اجتماعی بی‌تردید در چهارچوب پدیده مهاجرت، روابط قومی- نژادی، جامعه‌پذیری و برنامه‌های مشابه‌سازی مهاجرین با افراد بومی قابل مطالعه است. این علل بعد فرهنگی دارد. همه اینها در بستر فرهنگ انجام می‌شود، یعنی جذب فرهنگ مهاجرین در فرهنگ آمریکایی. باید دید از هم گسیختگی (فروپاشی) سازمان و تشکیلات اجتماعی (social disorganization) در مکتب شیکاگو چیست؟

مجموعه تحقیقات و مطالعاتی که بین سالهای ۴۰- ۱۹۱۵ توسط اساتید و دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری رشته جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو راجع به جرم انجام شده و در مجله آمریکایی جامعه‌شناسی یا در مجله خود دانشگاه چاپ شده را مکتب شیکاگو گفته‌اند.

خصایص این مکتب عبارتند از: ۱- بیشتر به جامعه‌شناسی شهری و در جامعه‌شناسی شهری عمدتاً به مسئله مهاجرت پرداخته که دامنگیر آمریکا بود. جمعیت شیکاگو در سال ۱۸۴۰، ۴۵۰۰ نفر بود ولی ۹۰ سال بعد در سال ۱۹۳۰ به ۳/۵ میلیون نفر افزایش یافته بود. در سال ۱۹۰۰ بیش از نیمی از جمعیت آمریکا خارج از این کشور متولد شده بودند، از کشورهایی مثل روسیه، لیتوانی، اسکندیناوی، لهستان، ایرلند، چک، ایتالیا، اسلواکی. از سال ۱۹۱۴ به بعد موج جدید مهاجرت به آمریکا بیشتر آفریقایی و بطور کلی غیر اروپایی بودند. به این ترتیب آمریکا در آن مقطع از اروپایی، آسیایی و آفریقایی تباران ترکیب یافته بود. این امر مورد توجه مکتب شیکاگو بود که تکثر فرهنگی باعث اختلافات قومی می‌شود و نمونه بارز آن در سال ۱۹۱۹ طغیان و شورش نژادی با حدود ۴۰ قربانی بود.

۲- خصیصه دوم مکتب شیکاگو این است که جامعه‌شناسی مطلوب مکتب شیکاگو جامعه‌شناسی اصلاح محور (reformist) است. این مکتب بیشتر جنبه عملی و تجربی دارد تا تئوری. اعضای مکتب شیکاگو بیشتر در پی آن هستند که به مسائل بحران‌ساز و فوری مطرح در شهر خود پاسخ سریع بدهند (راهکارهای عملی و اصلاحی). این مسائل عبارت بودند از مسکن، بهداشت عمومی، فقر، عدالت اجتماعی، فساد، بزهکاری و خشونت. مثلاً در مورد قتل در فاصله سالهای ۲۶-۱۹۲۳ سالانه بیش از هزار فقره قتل در آمریکا اتفاق می‌افتاد که بالنسبه زیاد بود. بانیان مکتب شیکاگو نخستین مبدعان شغل مددکار اجتماعی بودند، مددکاری اجتماعی (social working)، یعنی نوعی پزشکی اجتماعی.

۳- خصیصه سوم این مکتب آن است که جامعه‌شناسی آن عمل‌گرا و تجربی است (empirical sociology). تجربی بودن مطالعات مکتب شیکاگو نتیجه‌اش این بود که محققین این مکتب طرفدار مطالعات میدانی (field work) بودند و برای انجام کارهای میدانی باید متوسل به روشهای تحقیقات میدانی می‌شدند این تکنیکها

^۱ - باید گفت که مکتب شیکاگو بیشتر با تحقیقات و مطالعات شاو و مک کی در ارتباط با زیست بوم شناسی شناخته شده است.

جرم‌شناسی ۲۰۱۷

عبارت بودند از: ۱- تحلیل گزارشهای مشاغل مختلف. ۲- تحلیل روزنامه‌ها. ۳- تحلیل نامه‌ها. ۴- تحلیل زندگی‌نامه‌ها. ۵- تقسیم مناطق شهری روی نقشه برای شناسایی مناطق. ۶- ایجاد مراکز نظارت تحقیقاتی در اعمال مجرمانه در محله‌های مختلف مناطق بحران. ۷- مصاحبه با مجرمین و دست‌اندرکاران مبارزه با جرم. ۸- مشاهده مستقیم عمل مجرمانه یا مشاهده و مطالعه مشارکتی (participant observation). ۹- اظهارات مددکاران اجتماعی که با بزهکاران و خانواده آنها در ارتباط هستند. روش میدانی یک نوآوری در وادی تحقیقات جرم‌شناسی بود که در مطالعات جنبه توصیفی و تحلیلی داشته است.

ب- توماس و زنائیکی^۱

در خصوص آثار و تحقیقات مکتب شیکاگو اولین کتابی که منتشر شد (در ۵ جلد) که ناشی از مطالعات میدانی بوده از توماس و زنائیکی تحت عنوان «روستایی لهستانی» بوده است. این کتاب راجع به تحلیل زندگی‌نامه مهاجران لهستانی که بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ به آمریکا آمده بودند و مقایسه آنها با لهستانی‌هایی که روستایی که در خود لهستان باقی‌مانده بودند. هدف این بود که دریابند که این دو دسته چه تفاوت‌هایی با هم دارند. اما چرا لهستانی‌ها؟ بطور کلی یک چهارم مهاجران به آمریکا در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۰ لهستانی بوده‌اند. چنانکه در سال ۱۹۱۴ در شهر شیکاگو ۳۰۰ هزار لهستانی زندگی می‌کردند. این جمعیت مهاجر مسائل بزرگی از قبیل نرخ بالای بزهکاری، اختلافات خانوادگی، غیرقابل پیش‌بینی بودن رفتارهایشان را بوجود آوردند.

این کتاب از همان روشهای تحقیق استفاده کرده بود (استفاده از یادداشتهای مهاجرین، نامه‌های ارسالی و دریافتی آنها از وطن، تجربیات مامورین پلیس و شهرداری و آب و برق در برخورد با آنها). شناخت آداب و رسوم لهستانی‌ها قدم

۲۰۱۸ مباحثی در علوم جنایی

مهمی در پیشگیری از جرم آنها بود زیرا که مهاجرین لهستانی به دو دلیل تغییر فرهنگی را تجربه کردند: ۱- از لهستان (اروپا) به آمریکا (قاره آمریکا) آمده بودند. ۲- از روستا به شهر آمده بودند. در این مطالعات می‌توان گفت دو مفهوم را مکتب شیکاگو مطرح می‌کند: یکی مفهوم طرز تفکر و طرز نگرش یا رویه و طرز برخورد (attitude) که به موجب آن عوامل عینی و واقعی مثل فقر و بیکاری نیست که جرم زاست بلکه استعدادها و آمادگی‌های شخصی و ذهنی و نیز جهتی که کنشگران اجتماعی به این آمادگی‌ها می‌دهند را نیز در تبیین جرم باید در نظر گرفت. توضیح آنکه با پدیده‌ای در روستای لهستان نوعی برخورد می‌شود و چه بسا معنای مثبتی داشته باشد اما در آمریکا طرز نگرش و رفتار کنشگران اجتماعی (مسئولین، پلیس، قضات و مامورین شهرداری) راجع به آن متفاوت باشد. این تفاوت طرز نگرش خود قابل بحث است. این را محققین مکتب شیکاگو از طریق نامه‌ها، دفترچه خاطرات، مصاحبه با مهاجرین پیدا کردند و از طریق مطالعه این اسناد و مدارک شخصی متوجه شدند که این تفسیر که اینها از رفتار لهستانی‌ها دارند لزوماً آن برداشتی نیست که خود فرد مهاجر از رفتارشان دارد (طرز نگرش متفاوت).

مفهوم دوم که این محققین مطرح کردند، از هم گسیختگی و فروپاشی سازمان و تشکیلات اجتماعی است (Social disorganisatio). این از هم گسیختگی را محققین در گروهها و جمعیت‌های لهستانی دیدند که حاصل پیدایش رویه‌ها و طرز فکرهای فردگرا و لذت طلب است که در اثر مهاجرت بوجود آمده و این رویه‌ها باعث شده بود که همبستگی خانوادگی در میان آنان از بین برود، شکاف و تعارض بین نسله‌ها بوجود آید و انقیاد به یک طرز فکر مشترک در جامعه و گروه لهستانی هم رو به افول بگذارد. می‌شود گفت جامعه لهستانی در آن عصر، جامعه‌ای مکانیکی بوده است، اما فرد مهاجر با مهاجرت وارد جامعه ارگانیک آمریکا می‌شد. تعلق به وجدان مشترک جمعی از بین رفته و فردیت جایگزین آن می‌شود.

^۱ - Thomas / Znaniecki

از هم پاشیدگی اجتماعی یعنی افول قدرت هنجارهای گروه برای اعضای گروه، سبب شد که برای توجیه بزهکاری از نظریه‌های کلاسیک مثل فقر و بزهکاری، قدرت خرید و بزهکاری به بحث گسترده‌تر بیاییم و آن برهم خوردن نظم اجتماعی است. به عبارت دیگر فقر، اعتیاد، فحشاء، قمار، خودکشی، فساد سیاسی و بی‌نظمی، جملگی، آثار از هم پاشیدگی اجتماعی یا کم‌رنگ شدن هنجارهای گروه هستند.

ج- پارک و بورگس: ^۱ بنیانگذاران مکتب زیست بوم‌شناسی جنایی

از جمله محققینی که در این زمینه کار کردند روبرت پارک از محققین دانشگاه شیکاگو بود. او در سال ۱۹۲۵ به اتفاق بورگس و مک کنزی کتابی تحت عنوان «The city» منتشر کردند که بیشتر راجع به شهر شیکاگو بود. آنها بی‌نظمی اجتماعی را ناشی از تغییرات اجتماعی دانستند که این تغییرات هم مولود صنعتی شدن جامعه و بویژه تغییر اشکال کنترل جرم بود. در خصوص اشکال مختلف کنترل جرم باید گفت دو شیوه وجود دارد: ۱- شیوه‌های سنتی (اقناع آور) مثل خانواده، همسایه و دین که در فرآیند جامعه پذیری فرد معروف و منکر را به وی القاء می‌کنند. این شیوه‌های اقناع آور به طریق اجماعی از جرم‌پیشگیری می‌کنند.

۲- شیوه‌های رسمی (آلترناتیو) کنترل جرم مثل دادگاه یا پلیس و تشکلهای رسمی یعنی اشکال الزام‌آور کنترل جرم. با توجه به این توضیح به تعبیر روبرت پارک، از هم گسیختگی اجتماعی ناشی از این موضوع است که اشکال متعارف و سنتی کنترل جرم با پدیده مهاجرت تضعیف شده است. افراد از بستر آبا و اجدادی خود خارج شدند. مهاجرین از هنجارهای گروهی اولیه رهایی یافته و بجای الزامات گروهی و خانوادگی و همسایگی که تضعیف شده با شیوه‌های صرفاً قهرآمیز کنترل جرم مواجه‌اند. از آنجا که این شیوه‌ها نمی‌توانند مثل شیوه‌های قبل عمل کنند، سازوکار کنترل جرم تضعیف شده است.

پارک در شیکاگو با همکاری بورگس تحقیقی راجع به ابعاد فضایی و مکانی جرم- یعنی ارتکاب جرم در مکانهای مختلف - انجام داد. شهر شیکاگو را روی نقشه تقسیم بندی و بزهکاری را بررسی میدانی کرد و روی نقشه پیاده نمود. مطالعات وی یکی راجع به سالنهای رقص بود(که عملاً محل روسپیگری بودند) و دیگر مطالعه طلاق، فحشاء، خودکشی، کارگران فصلی (که از مکزیک و آمریکای لاتین به شیکاگو می‌آمدند)، مطالعه بیماران روانی و دو تحقیق عمده راجع به بزهکاری اطفال که این تحقیقات نتایجی را به دنبال داشت.

اولین تحقیقی که پارک^۱ و بورگس^۲ انجام دادند راجع به باندهای مجرمانه (gang) بود. آنها شهر شیکاگو را تقسیم کردند به دواير مختلف به مرکزیت یک نقطه با شعاعهای مختلف. آقای ترشر^۳ همکار آنها سعی کرد بزهکاری جوانان و اطفال را در این دواير از نظر محلی مشخص کند. این پژوهشگران ۱۳۱۳ باند بزهکاری جوانان را در پنج لایه یا قشر شهری شیکاگو در دواير مختلف شناسایی و مطالعه کردند. قبل از اینکه به علل شکل‌گیری باند پردازند، هر لایه شهری را در آن دواير بررسی کردند. پنج قشر یا لایه شهری را تفکیک کردند. مرکز شهر که نزدیک دریاچه میشیگان بود (لایه اول) مرکز تجاری و اداری شهر بود. به این لایه عنوان لوپ (loop) را دادند. این مرکز روز فعال و شب خالی از سکنه بود. حول این دایره اول، دایره دومی وجود داشته که در این لایه، محله، ویرانه و رها شده بود. در حاشیه این لایه، لایه سوم بوده که کارگران متوسط‌الحال در آنجا زندگی می‌کردند و بین آنها مهاجرینی که با جامعه شیکاگو ادغام شده بودند هم دیده می‌شد. لایه چهارم، منطقه‌ای مسکونی بوده که محل زندگی طبقه پولدار بوده است. لایه پنجم، منطقه‌ای بوده که در شرف مسکونی شدن بوده است. بعد از این لایه بندی مشاهده کردند

^۱ - Park

^۲ - Burgess

^۳ - F. Thrasher

^۱ - R. Park / Burgess

جرم‌شناسی ۲۰۲۱

بزهکاری در لایه واسط بین لایه اول و سوم بیشتر است. اسم این لایه را گذاشتند کمر بند فقر (poverty belt) به این جهت که در آن هم مهاجرین تازه وارد مقیم شده بودند و جمعیت آنها مستمرا تغییر می‌کند. در همین منطقه تعداد باندهای مجرمانه زیادتر بود (gang land). آنها سعی کردند این باندها را شناسایی کنند. تحقیقاتی روی این باندها انجام شد که بیشتر مبتنی بود بر مشاهده مشارکتی (participant observation)^۱ در این تحقیق آقایان بورگس و ترشر متوجه شدند این باندها بطور خود جوش و با آشنایی تصادفی کودکان و نوجوانان بوجود می‌آید و شکل‌گیری این باندها مولود دو امر است:

۱- اختلاف و تعارضی که این نوجوانان با جامعه متعارف دارند. یعنی شکل‌گیری باند در بستر تعارض است. ۲- اختلاف یا تعارض با منافع باندهای دیگر. گروه برای حفظ منافع خود در مقابل گروه دیگر بوجود می‌آید. با شکل‌گیری باند، رهبر باند انتخاب می‌شود و نوعی نظم درون گروهی بوجود می‌آید. هنجارهای درون گروهی بوجود می‌آید. احساس تعلق به گروه بوجود می‌آید و اعضای گروه هویت اجتماعی پیدا می‌کنند اگرچه این هویت مجرمانه است. این افراد با هم احساس پیکر واحد را پیدا می‌کنند.

در برابر این باندها، بورگس و ترشر باندهای موقتی و مناسبتی را شناسایی می‌کنند. آقای ترشر با رویت این باندها نتیجه می‌گیرد که شکل‌گیری باند پاسخی به فروپاشی نظم اجتماعی واز هم گسیختگی اجتماعی است زیرا گروه یا باند در واقع جانشین آن گروهی می‌شود (مثل خانواده) که باید نیازهای فرد را به طور متعارف تأمین و برآورده کند که دیگر قادر به انجام آن نیست. باند یک خلاء را برای افراد پر می‌کند. چنانکه این باندها برای اعضای خود کارکردهای مثبت دارند: تأمین محبت،

^۱ - در این روش پژوهشگر به لباس مجرمان درآمده، با آنان همزیستی می‌کند تا از درون، زندگی و خصوصیات رفتاری آنان را مشاهده و بررسی نماید.

۲۰۲۲ مباحثی در علوم جنایی

تأمین همبستگی، تأمین نیازهای تفریحی و نظایر اینها. به محض اینکه افراد نیاز خود را در گروه تأمین ببینند، برنامه‌های مددکاران اجتماعی و بهزیستی را بی اهمیت تلقی می‌کنند و ترجیح می‌دهند در همان باند باقی بمانند. این گروهها هویتی فردی و جمعی به فرد می‌دهد که جامعه متعارف نتوانسته به فرد بدهد. آداب و رسوم حاکم بر باند یک خرده فرهنگ را تشکیل می‌دهد. در چنین بستری به تعبیر ترشر، بزهکاری محصول منطق کنترل نشده نیروهای محیط زندگی افراد است. محصول یک نوع تنازع برای بقا.

اعضای باند عمدتاً فقیر، محیط زندگی آنها در حال تخریب، با اعتقادات دینی ضعیف و اوقات فراغت با برنامه‌ای نداشته‌اند. پس باند در بادی امر برای رفع نیاز اقتصادی بوجود نیامده بلکه برای رفع نیازهای دیگری بوده است. محل شکل‌گیری باندها هم عمدتاً جایی بوده که مورد توجه شهرداری و مقامات شهری نبوده است. علت این امر آن بوده که مالکین این لایه دوم- با توجه به افزایش قیمت زمینهای آن ناحیه بدلیل توسعه مرکز تجاری شهر- در فکر فروش ملک خود بوده‌اند و به بهسازی آن توجه نمی‌کردند. شهرداری هم به تبع آنها به آن قسمت شهر توجهی نمی‌کرده است.

د- شاو و مک‌کی^۱

تحقیق دوم راکلیفورد شاو و هانری مک‌کی انجام دادند. شاو مأمور تعلیق مراقبتی و به تعبیر امروز مأمور کنترل قضایی بوده است.^۲ مک‌کی هم آماردان بوده است. این دو برنامه‌ای تحقیقاتی راجع به بزهکاری نوجوان در شیکاگو انجام دادند و از فرضیات

^۱ - Shaw / Mac Kay

^۲ - قرار کنترل قضایی از جانشین‌های قرار بازداشت موقت است. متهم در محیط آزاد باقی می‌ماند اما تحت نظارت و مراقبت است. مثلاً باید در زمانهای مشخص خود را به مقام خاصی معرفی کند. این مربوط به فرانسه است اما در آمریکا و انگلستان، تعلیق مراقبتی (probation) را داریم.

جرم‌شناسی ۲۰۲۳

و تجربیات ترشر در مطالعات خود استفاده کردند. زوج شاو و مک‌کی رابطه بین ساختار بزهکاری جوانان و شهرسازی را مطالعه کردند. هدفشان این بود که دریابند آیا بزهکاری در شهرها تابع منطق منطقه‌ای و محلی است یا خیر؟ اسم آنها فضاها و مناطق بزهکاری (areas of delinquency) گذاشتند. شاو و مک‌کی برای بررسی رابطه بزهکاری نوجوانان و شهرسازی، پرونده تعدادی از اطفال صغیر را که با پلیس و دستگاه قضایی ارتباط یافته بودند را بررسی کردند (پرونده‌های سه دوره ۱۹۰۶-۱۹۰۰، ۱۹۲۳-۱۹۱۷ و ۱۹۳۳-۱۹۲۷ را بررسی کردند). مک‌کی و شاو شهر شیکاگو را بصورت مربع شکل تقسیم کردند. متوجه شدند که محل زندگی این اطفال بزهکار (صرفنظر از ادوار زمانی مورد بررسی)، محله‌های مشابه است. در این محله‌ها جمعیت و ساکنین محله عوض شدند اما نرخ بزهکاری آنها عوض نشده بود. مطالعات از روی نقشه نشان می‌داد که در محله‌هایی که نظم اجتماعی از هم گسیخته است، بزهکاری بیشتر است. این فضاها بزهکاری اطفال مناطقی هستند که اطراف مرکز شهر قرار دارند یعنی اطراف نقطه‌ای که در تحقیق ترشر هم دیده شده بود. یعنی تحقیقات شاو و مک‌کی نتیجه مطالعات ترشر را تأیید کرد. یعنی فضاها بزهکاری در محله‌هایی هستند که حول مرکز شهر هستند. در این محله‌ها بیکاری، خودکشی، مرگ و میر اطفال، بیماری و جدایی خانواده‌ها بالاست و بزهکاری اطفال جزیی از بزهکاری این مناطق است.

نکته دیگری که این دو پی بردند آن بود که صرفنظر از کسانی که وارد محله‌های حول مرکز شهر می‌شوند نرخ بزهکاری همواره بالاست. نتیجه گرفتند که بزهکاری ربطی به مهاجر بودن ندارد چون کسانی که وارد این محله‌ها می‌شوند، وقتی وضعشان بهتر شده و به لایه سوم می‌روند، احتمال بزهکاری آنها کم می‌شود. پس بزهکاری نتیجه مشکلات انطباق با فرهنگ جدید نیست بلکه ارتباط دارد با فضای حاکم بر یک محله، یعنی فضای حاکم بر آن محله‌ها به گونه‌ای است که هرکس وارد

۲۰۲۴ مباحثی در علوم جنایی

آنها شود بدلیل عدم وجود نظم اجتماعی مرتکب جرم می‌شود. شیوه‌های متعارف کنترل جرم از هم پاشیده و احساس تعلق به فرهنگ واحد و اصلی از بین رفته است. نمونه‌های عمران و آبادانی و فرهنگ در این محله‌ها وجود ندارد.

سه دسته عوامل متعارف جرم با تحقیق شاو و مک‌کی رد می‌شود: ۱- وضع اقتصادی متزلزل ساکنین ۲- سیال بودن جمعیت ۳- عدم تجانس جمعیت‌هایی که وارد این محله‌ها شده و سبب می‌شوند انسجام اجتماعی از بین برود.

شاو و مک‌کی نشان دادند که سست شدن کنترل‌های اجتماعی سنتی و تضعیف اشکال سنتی تنظیم رفتارهای اجتماعی مثل خانواده و مدرسه، سبب می‌شود زمینه بزهکاری افزایش یابد و در نتیجه در این مناطق جامعه پذیری و جامعه پذیر شدن بجای الگو برداری از مدل‌های اجتماعی بیشتر الگو برداری از همسالان خود و بین همگروه‌های همسن و سال و همزاد است. بعبارت دیگر در این فضاها جامعه پذیری اطفال و نوجوانان در درون باندهای مجرمانه رخ می‌دهد.

این دو درعین حال نشان دادند که پاسخ کیفری به جرایم درچنین وضعیتی نه تنها فایده ندارد بلکه تالی فاسد هم دارد زیرا تکیه بر مجازات برای اصلاح و درمان مجرمین در واقع به این معناست که بزهکاران خود را با الگوهای جامعه سازگار کنند و حال آنکه قبل از رفتن به زندان این الگوها (مثل خانواده و مدرسه) یا نبوده یا اگر هم بوده دچار نوعی بی‌نظمی و از هم پاشیدگی بوده است. لذا مجازات، ضدیت این افراد با جامعه را زیاد می‌کند زیرا این بزهکاران خود را قربانی جامعه می‌دانند. وانگهی برنامه‌های اصلاحی زندان و کانونهای اصلاح، بیشتر صورتگرایی (formality) است و اساسی و ریشه‌ای نیست. پس پاسخ شدید کیفری در خصوص این جرایم کار ساز نیست. شاوومک‌کی با انتقاد از مجازات‌ها پیشنهاد می‌کنند که بحث پیشگیری مطرح شود. شاید این اولین بار بود که در قرن بیستم بحث پیشگیری اجتماعی مطرح شد. این پیشگیری از دید آنها باید از ساماندهی محله‌ها و گروه‌ها

جرم‌شناسی ۲۰۲۵

شروع و به مرمت و عمران محله‌ها ختم شود و پیشگیری از جرم باید با کمک اعضای محله انجام شود (پیشگیری محلی). پیشگیری محلی در مقابل پیشگیری دولتی مطرح می‌شود.

شاو و مک‌کی معتقد بودند که پیشگیری دولتی بدلیل عدم شناخت شرایط خاص محله‌ها اقداماتی سطحی و بی‌فایده هستند. پیشگیری محلی خود مردم محله را درگیر در پیشگیری می‌کند. مثلاً فقط مردم محله هستند که می‌دانند محل اجتماع معتادین در کجاست و چگونه می‌توان آن محل را تغییر کاربری داد و مثلاً به فضای سبز تبدیل کرد (مثلاً در مورد قضیه خاک سفید تهران پیشگیری محلی مستلزم آن بود که بررسی شود: ۱- آیا شهرداری خدمات شهری مناسب به آن محله می‌دهد؟ ۲- آیا اتوبوسهای شرکت واحد ارتباط ارگانیک بین آن منطقه و سایر نقاط تهران برقرار کرده‌اند؟ ۳- آیا تعداد مدارس کافی است؟ ۴- آیا فضای سبز به اندازه کافی است؟ ۵- آیا گشتهای پلیس محسوس است؟ یا آنکه خیر، منطقه خاک سفید جزیره‌ای دور افتاده از بقیه شهر و رها شده به حال خود بوده است. تخریب خاک سفید فقط صورت مسئله را پاک کرد.)

شاو و مک‌کی معتقد بودند به جای مجازات باید مشکلات محله اصلاح شود و تا وقتی این اصلاح صورت نگیرد، مجازات نمی‌تواند جنبه پیشگیرانه چندانی داشته باشد.

شاو و مک‌کی معتقد به جرم‌زایی برخی مناطق بودند یعنی این مناطق بدلیل فقدان شیوه‌های کنترل اجتماعی جرم‌زا هستند، صرفنظر از اینکه مهاجرین در آنجا ساکن باشند یا آمریکایی‌های بومی. این بحث در بوم‌شناسی جنایی^۱ مطرح می‌شود. در مقابل، جغرافیای جنایی^۲ فقط به تأثیر محیط طبیعی بر جرایم می‌پردازد.

^۱ - Criminal Ecology

^۲ - Criminal Topology (مکان‌شناسی جنایی)

۲۰۲۶ مباحثی در علوم جنایی

هدف شاو و مک‌کی این بود که جوانان خود را متعلق به محله و مستقر در آن بدانند و افراد با همدیگر ارتباط داشته باشند و همبستگی محلی بوجود آید، فردیتی که در نتیجه از هم‌گسختگی اجتماعی بوجود می‌آید تبدیل به همبستگی اجتماعی شود. یکی از وسایل دستیابی به این هدف، عمران و آبادسازی محله و دخیل کردن افراد در سرنوشت محله است.

زیستگاه^۱ یا زیست‌بوم دارای آثاری بر رفتار انسانها است. زیستگاه یعنی مجموعه اوضاع و احوال مادی و غیرمادی که فرد را در محل زندگی و کار احاطه می‌کند. زیستگاههای متفاوت بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد. رفتار انسانها تا حدی محصول زیستگاهی است که خود ساخته‌اند. انسان زیستگاه را درست می‌کند اما خود هم از آن تأثیر می‌گیرد. از جمله پیشنهادات شاو و مک‌کی آنست که برحسب نیازهای هر محله: ۱- کلیسا بسازیم و آنرا مکان اجتماعی شدن و احیای فرهنگ عمومی کنیم. ۲- در محله‌ای دیگر با ایجاد امکانات ورزشی فعالیت‌های ورزشی را وسیله القای ارزشهای مطلوب جامعه قرار دهیم. ۳- در تابستان و به بهانه سر و سامان دادن به اوقات فراغت، امور نیک و پسندیده (الگوهای خوب) به افراد بدهیم.

اما ایرادات وارد به تحقیقات شاو و مک‌کی عبارتند از:

۱- ایراد اول را ویلیام ویت^۲ مطرح کرده است. او گفته است که مفهوم از هم‌گسختگی اجتماعی با واقعیت منطبق نیست چون در محله‌هایی که شاو و مک‌کی از هم‌گسختگی اجتماعی را استنباط کردند یک سیستم سنتی تعهدات متقابل می‌بینیم که ممکن است با همبستگی متعارف در جامعه آمریکا تطابق نداشته باشد. بعبارت دیگر ویلیام ویت معتقد است مهاجرین تازه وارد که به تعبیر شاو و مک‌کی بیشتر از مهاجرین

^۱ - Habitat

^۲ - Williams Whyte از استادان دانشگاه شیکاگو و نویسنده کتاب Street corner society (۱۹۴۳). وی

با استفاده از روش مشاهده مشارکتی participant observation، محله فقیر ایتالیایی نشین شهر

بوستون را مطالعه کرد و مفهوم desorganization را به نقد کشید.

جرم‌شناسی ۲۰۲۷

قدیمی در معرض ارتکاب جرم هستند اتفاقاً توسط هم میهنان خود که از قبل در آن محله بوده‌اند تحت کنترل اجتماعی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر تغییرات اجتماعی که صحبت آن شد (مثل شهری شدن و صنعتی شدن) که منجر به آسیب پذیر شدن ساکنین می‌شود زیر سؤال می‌رود زیرا به تعبیر ویلیام‌ویت در این مناطق از یک تاریخ به بعد فقط افراد سیاه پوست زندگی می‌کرده‌اند. یعنی یک قوم یک دست بودند و انسجامی بین آنها بوده است.

۲- جرایمی که در لایه دوم شهر شیکاگو ارتکاب یافته از جرایم اصطلاحاً خیابانی و آشکار^۱ هستند و لذا رقم سیاه آنها کمتر است چون بزه دیده شخصی حقیقی است. جرم شاکی دارد و خشونت آمیز است. لذا توفیق پلیس و ضابطین در شناسایی مجرمین زیاد است و انعکاس این جرایم در آمار رسمی چنین تعبیر می‌شود که لایه دوم شهر شیکاگو (مجاور مرکز شهر) نرخ بزهکاری بالاتری دارد. در حالیکه جرایم به جرایم خشونت آمیز خلاصه نمی‌شوند. ما جرایم آپارتمانی^۲ و جرایم مبتنی بر نیرنگ هم داریم که کمتر کشف می‌شوند. در شرایط برابر، پلیس و دستگاه قضایی به افراد نادار، بیکار و خارجی بیشتر سوء ظن پیدامی‌کنند. به این ترتیب چه بسا در لایه‌های سوم و چهارم شهر شیکاگو نرخ بزهکاری بالا باشد، اما رقم سیاه بزهکاری نیز آن در مناطق بالاتر باشد. ممکن است بدلیل از بین رفتن قبح اجتماعی برخی جرایم در محله‌های لایه‌های سوم و چهارم، اعلام آنها کمتر صورت می‌گرفته است. چه بسا عملی دارای وصف مجرمانه، قبح اجتماعی خود را از دست می‌دهد و لذا شاکی ندارد مثلاً ارتشاء در بعضی ادارات اینگونه است.

نتیجه‌گیری

عامل ساختاری از هم پاشیدگی نظم اجتماعی - یعنی تضعیف تاثیر باز دارنده هنجارهای گروه بر اعضا - باید با عامل اقتصادی کامل شود یعنی دیدگاه‌های

۲۰۲۸ مباحثی در علوم جنایی

شاوومک کی کاملاً جواب نمی‌دهد. باید به آنها عوامل اقتصادی مثل بیکاری و فقر را اضافه کرد.

ه - نظریه معاشرتهای ترجیحی

بحث بعدی، معاشرتهای ترجیحی یا افتراقی^۱ است. در دانشگاه شیکاگو عده‌ای پژوهشگر جامعه‌شناس بودند که هر یک از زاویه‌های متفاوت جرم را مورد توجه قرار دادند اما نظریه‌های همه آنها حول مهاجرت بوده است. نظریه معاشرتهای ترجیحی ساترلند در انتقاد به نظریه از هم گسیختگی اجتماعی مطرح شد. چون ساترلند راجع به همبستگی بین بزهکاری و از هم گسیختگی اجتماعی با احتیاط عمل می‌کند و معتقد است این همبستگی مطلق نبوده و قابل بحث است. یک ایراد ساترلند به شاوومک کی و ترشر این است که آنها تحقیقات خود را بر اساس آمار جنایی رسمی انجام دادند در حالیکه در آمار رسمی و دولتی همه جرایم منعکس نمی‌شود پس نمی‌شود نتیجه تحقیقات حاصل از آنها را به همه مجرمین تسری دهیم.

نکته دیگر آنکه ادوین ساترلند از سال ۱۹۲۸، تحقیق بدیعی را شروع کرد با عنوان بزهکاری مدیران موسسات تجاری - صنعتی بزرگ. در آن سالها جرم‌شناسی نوپا بود، عمری حدود ۵۰ سال داشت. جرم‌شناسی ابتدا نوعاً با مطالعه مجرمین کلیشه و قالبی شروع شد و لذا در تحقیقات لمبروزو، سوءظن نسبت به طبقه حاکم و ذی‌نفوذ به لحاظ فرهنگ حاکم در زمان وی مطرح نشد اما ساترلند در کشور سرمایه داری آمریکا نسبت به جرایم طبقه مذکور هم سوءظن خود را نشان داد.

ساترلند در این تحقیق فرض را بر این نهاد که طبقات اجتماعی حاکم و ذی‌نفوذ از حمایت اجتماعی در برابر دستگاه قضایی برخوردارند. ولی به لحاظ موقعیت اجتماعی غالب و روابط قوی‌ای که دارند موفق می‌شوند از تعقیب و مجازات فرار کنند. لذا اثر اندکی از آنها در آمار جنایی وجود دارد. لذا ساترلند تحقیقات راجع به

¹ - Differential Associations

¹ - Street Crimes

² - Suite Crimes

جرم‌شناسی ۲۰۲۹

بزهکاری افراد ذی‌نفوذ را توصیه می‌کند. او دو کتاب دارد یکی تحت عنوان «سارق حرفه‌ای» در سال ۱۹۳۷ و دیگری به سال ۱۹۲۴ با عنوان «اصول جرم‌شناسی». کتاب اخیر بیشتر، جامعه‌شناسی جنایی است. در این کتاب او نظریه بزهکاری یقه سفیدها را مطرح می‌کند (white collar criminality) به این ترتیب ساترلند قلمرو مطالعه جرم‌شناسان را گسترده‌تر کرد.^۱

بدین ترتیب، ساترلند با تحقیق پیرامون رفتار مدیران موسسات و شرکتها متوجه شد که در محیط مدیران هم جرایمی ارتکاب می‌یابد اما این افراد از نوعی حمایت‌های اجتماعی در برابر دستگاه قضایی و پلیس برخوردارند. او پیشنهاد کرد که ما حوزه مطالعات جرم‌شناسی را تعمیم دهیم به کسانی که در بادی امر، مجرمیت آنها قابل تصور نیست. به این ترتیب او پس از طرح بحث بزهکاری مدیران براساس فرآیند یادگیری جرم، نظریه معاشرتهای ترجیحی را بیان کرد. او معتقد بود که جرم مثل اعمال دیگر فراگرفتنی است و بعنوان یک خصیصه اکتسابی از طریق فراگیری وارد شخصیت فرد می‌شود. کسانی که در یک زیست بوم جرما مرتکب جرم می‌شوند کسانی هستند که این امر را فرا می‌گیرند. او این سؤال را مطرح کرد که چرا در یک محله جرما (به تعبیر طرفداران نظریه از هم گسیختگی اجتماعی) فقط برخی مرتکب جرم می‌شوند؟ برای پاسخ به این سؤال ساترلند در ۹ مورد جواب داد. نظریه معاشرتهای ترجیحی او ۹ رکن دارد که همگی حول مفهوم فرایند یادگیری - فراگیری (learning process) مطرح می‌شود. این ارکان عبارتند از:

۱- اصل مبنایی این نظریه آن است که رفتار مجرمانه آموخته می‌شود، پس ارثی نیست. اکتسابی است. این رکن اول و تفاوت نظریه ساترلند با نظریه لمبروزو و مکتب تحقیقی است.

۲۰۳۰ مباحثی در علوم جنایی

۲- فراگیری رفتار مجرمانه در تماس با اشخاص دیگر صورت می‌پذیرد. این فراگیری یک فرایند دارد و به دو طریق می‌تواند انجام شود: الف) ارتباط شفاهی و کلامی. ب) از طریق الگوبرداری- به این ترتیب در رکن دوم تاثیر نظریه تارد در باب تقلید را می‌بینیم.

۳- رفتار مجرمانه در درون گروهی محدود از انسانها، در درون یک گروه از روابط صمیمی بین اشخاص فراگرفته می‌شود مثل خانه و مدرسه. به این ترتیب ساترلند بطور ضمنی می‌گوید که تاثیر روزنامه و رسانه‌های گروهی بر بزهکاری خیلی محدودتر است تا ارتباطات درون یک گروه.

۴- رفتار مجرمانه در واقع ضمن اینکه خودش آموخته می‌شود لوازم آن هم آموخته می‌شود مثل فنون ارتکاب جرم، زبان خاص آن محیط، پوشش خاص آن مجرمین، نحوه زندگی آنها، انگیزه‌های آنها، جهت‌گیری انگیزه‌ها، نحوه استدلال و توجیه رفتار مجرمانه در آنها. پس فقط خود رفتار مجرمانه به تنهایی آموخته نمی‌شود بلکه تقلید، کامل است.

۵- جهت‌گیری انگیزه‌های مجرمانه (آنچه قصد را بوجود می‌آورد) تابعی است از تعبیر و برداشت و تفسیر موافق یا ناموافق (مساعد یا نامساعد) از قانون. به این ترتیب که هرگاه الگوی تقلید فرد یا دوستان فرد نسبت به قوانین رویه‌ای مساعد و هم‌نوا داشته باشند او هم هم‌نوا می‌شود. اما اگر آن هم‌گروهان نقض قانون را مشروع بدانند فرد هم از آنها این امر را می‌آموزد. پس در فرایند یادگیری، تعبیر، برداشت و استنباط قوانین (interpretation of law) و فضایی که احترام به قانون یا عدم توجه به آن را ترویج می‌کند اهمیت دارد.

۶- یک فرد زمانی منحرف می‌شود که تعابیر و رویه‌ها و نگرشهای ناموافق (نامساعد) نسبت به قانون بر نگرش و رویه‌های مثبت غالب شود. بعبارت دیگر می‌توان گفت نقض قانون سمبل مشروعیت و موفقیت بشود و اجرای قانون سمبل

^۱ - علاوه بر اینها ادوین ساترلند در تبیین مفهوم جرم سازمان یافته نیز پیشگام بوده است.

جرم‌شناسی ۲۰۳۱

عقب‌ماندگی. به این ترتیب اصل اساسی این نظریه آن است که فرد مجرم می‌شود زیرا خود را به مدل‌های مجرمانه پیوند می‌زند بی آنکه توجهی به مدل‌های مخالف (قانون‌گرا) داشته باشد. هر فرد به این ترتیب فرهنگ محیط خود را فرا می‌گیرد بویژه زمانی که مدل تطبیقی در اختیار نداشته باشد.

۷- تاثیر معاشرتهای ترجیحی (میزان نفوذ پیوندهای افتراقی) بر جرم تابعی است از (۱) میزان کثرت آن تماسها، (۲) مدت تماسها و (۳) شدت (حجم) تماسها. هر قدر تعداد تماسها با مدل و محیط نامطلوب و مدت آن تماسها بیشتر باشد و کیفیت تماس قوی و پرمعنا باشد، میزان تاثیر و تداوم معاشرتها بر جرم بیشتر خواهد بود. پس صرف رفت و آمد به محیط مجرمانه برای جرم آموزی کافی نیست. بلکه باید: الف) تداوم آن در زمان زیاد باشد. ب) دفعات آن زیاد باشد. ج) کیفیت دار باشد.

۸- فراگیری جرم تابع همان ساز و کارهای فراگیری رفتار درست است. پس به تعبیر دیگر، مجرم شدن از منظر ساترلند نسبت به فراگیری رفتارهای مطلوب و قانونی، بیگانه نیست. تفاوتی در ساز و کارهای یادگیری نیست. مضافاً اینکه خود مجرمین هم تفاوتی با افراد عادی ندارند.

۹- رفتار مجرمانه، بیان همان نیازها و ارزشهایی است که رفتار غیرمجرمانه بیانگر آنهاست. رفتار مجرمانه در پاسخ به بعضی از نیازهاست، مثل پول. جستجوی موفقیت مالی و جستجوی لذت چه برای افراد عادی و چه مجرم یک ارزش و نیاز است لکن مجرمین از روشهای دیگری برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنند. به عبارتی رفتار مجرمانه بیان نیازها و ارزشهاست اما از طریق همان نیازها توجیه نمی‌شود.

نظریه معاشرتهای ترجیحی مبتنی است بر چگونگی انتقال رفتار مجرمانه به جوانان و در محله‌های خاص. فراگیری جرم از همان ساز و کارهایی که به جامعه برای القای هنجارهای خود دارد، استفاده می‌نماید. مثلاً نهاد خانواده و مدرسه ساز و کارهای جامعه‌پذیری فرد هستند اما همین‌ها ممکن است بستر فراگیری جرم باشند.

۲۰۳۲ مباحثی در علوم جنایی

ساز و کار یکی است اما نحوه آرایش و مدیریت متفاوت است. مثلاً در خانواده پدر معناد و مادر هم بی تفاوت است. این خانواده به جای جامعه‌پذیر کردن فرد الگوهای جرم را به او می‌آموزد. همین ساز و کارها را عده‌ای طی می‌کنند و به استاد و روحانی (افراد قانونگرا) تبدیل می‌شوند و برخی هم مجرم می‌شوند. تفاوت در بستر فراگیری است و نه در سازوکار فراگیری.

پس در دید ساترلند آنچه مهم است تعامل و میان‌گش بین افراد (Interaction) یا ارتباط متقابل بین افراد است. پس صرف رفت و آمد به یک محیط نامطلوب کافی نیست بلکه لازم است او با آن محیط تعامل داشته باشد. رفتار مجرمانه در ارتباط با دیگران و در چهار چوب ساز و کار تعبیر و برداشت فرد از الگوی خود بوجود می‌آید. پس تعامل و ارتباط در اینجا نقش اساسی دارد.

ایرادات وارد بر نظریه ساترلند:

اولین ایرادی که به ساترلند می‌گیرند اینست که تعاملات قوی بین فرد و جامعه را چندان مورد توجه قرار نداده است. در دیدگاه وی چنین بنظر می‌رسد که فرد مجرم، فردی است منفعل که تحت تاثیر الگوها قرار می‌گیرد. در حالیکه مجرمین دست به انتخاب زده و نقش فعال دارند.

ایراد دوم این نظریه این است که بیش از اندازه به نقش محیط مجرمانه پیرامون فرد تاکید کرده و تاثیر این اطرافیان را در فرآیند جامعه‌پذیری مورد توجه قرار داده است به این ترتیب تاثیر جو و فضای عمومی جامعه بر بزهکار و تاثیر تجربیات شخصی بزهکار را نادیده گرفته است. ساترلند تاثیر عواملی مثل شکست تحصیلی و فرار از مدرسه را بررسی نمی‌کند. بعبارت دیگر دیدگاه ساترلند در این نظریه خیلی خرد است (به ساختار اقتصادی و نابرابریهای اجتماعی توجه ندارد).

ایراد سوم آن است که ساترلند تاکید زیادی دارد بر اینکه جرم فراگرفتنی است و همراه فراگیری خود رفتار مجرمانه، بزهکار لوازم آن رفتار را هم فرا می‌گیرد. یعنی

جرم‌شناسی ۲۰۳۳

صلاحیت مجرمانه را با تقلید کسب می‌کند. اما می‌توان گفت همه جرایم نیاز به صلاحیت و تکنیک ندارد مثل سرقت‌های ساده که در دسترس همه است. پس فراگیری تکنیکی جرم در همه جرایم مطرح نیست.

ایراد چهارم آنست که امروزه به لحاظ جهانی شدن عرف و آداب و رسوم و نزدیک شدن ملل به یکدیگر، خیلی از الگوهای مجرمانه از طرق جدید در معرض دید و انتخاب افراد قرار می‌گیرد پس در چهارچوب نظریه معاشرتهای ترجیحی قابل طرح نیست. یعنی تعاملات افراد در خیلی موارد با واسطه می‌باشد. این تعاملات مورد نظر نظریه معاشرتهای ترجیحی قرار نگرفته‌اند.

علاوه بر موارد فوق، ایرادات دیگری نیز بر ساترلند وارد شده است از جمله اینکه: از ابتدا گروههای نابهنجار چگونه بوجود آمده‌اند؟ و اینکه فقط مربوط به آمریکاست.

نظریه معاشرتهای ترجیحی هم مربوط است به دانشگاه شیکاگو. منشاء این نظریه به زعم عده‌ای، دیدگاههای تارد (قوانین تقلید) است.

و- نظریه تعارض‌های فرهنگی

نظریه دیگر تعارض‌های فرهنگی (Conflict of Cultures / Cultural Conflicts) است. این نظریه با نام دو استاد دانشگاه شیکاگو در دهه ۱۹۳۰ میلادی عجین است. لوئیس ویرث (Louis wirth) و تورستن سلین (Thorsten Sellin). سلین این نظریه را در واقع از ویرث اقتباس کرده است. این نظریه مثل نظریه از هم گسیختگی اجتماعی بیشتر در بستر تبیین چرایی بزهکاری خارجی‌ها مطرح شد. مطالعات ویرث بیشتر در محله‌هایی انجام شد که مهاجرین خاصی را در خود جای می‌داد. او به این محله‌ها «ghetto» می‌گفت (در جنگ دوم جهانی، هیتلر در کشورهای تحت اشغال خود محله‌هایی را به نگهداری یهودیان اختصاص داد که آنها را «ghetto» می‌گفتند).

۲۰۳۴ مباحثی در علوم جنایی

گنو از امکانات بقیه شهر برخوردار نبوده است. ویرث در تحلیل شرایط حاکم برگتوها به دنبال این بود که ببیند تعارض فرهنگی چقدر در رفتار مجرمانه مهاجرین تاثیر دارد. ویرث تحقیق خود را با این فرض شروع می‌کند که مهاجرین نسل اول (متولد در خارج از کشور) از نظر نرخ بزهکاری ثبت شده با جمعیت بومی آمریکا یکسان هستند. نرخ بزهکاری آنها با نرخ بزهکاری آمریکاییها یکی است. آنچه این‌ها را از آمریکایی‌ها جدا می‌کند ماهیت جرایم ارتكابی مهاجرین است که ارتباط مستقیم با خاستگاه فرهنگی آنها (کشور مهاجر فرست) دارد. فرض دوم وی آن است که نرخ و ماهیت بزهکاری مهاجرین نسل دوم برابر است با نرخ و ماهیت جرایم آمریکایی‌ها. همسان شدن ماهیت جرایم ارتكابی آمریکایی‌ها و مهاجرین نسل دوم بیانگر این است که مهاجرین نسل دوم در حال طی فرآیند فرهنگ زدایی در کشور مهاجرپذیر هستند. فرآیند فرهنگ‌زدایی و فرهنگ‌پذیری یعنی بی‌تفاوتی نسبت به فرهنگ کشور مهاجر فرست و پذیرش فرهنگ کشور مهاجرپذیر. نسل دوم در چارچوب فرآیند فرهنگ زدایی (Deculturation) و فرهنگ‌پذیری (Acculturation) مستحیل شده است.

تعارض دو جنبه دارد: عینی (objective) و ذهنی - شخصی (subjective). تعارض عینی یعنی تفاوت مقررات فرهنگی مهاجرین و کشور میزبان که جرما نیست، بلکه آنچه بیشتر جرما است تعارض فرهنگی ذهنی است. یعنی خارجی‌های مهاجر، در یک کشور میزبان، برای برآورد فرهنگ خاستگاهی و آبا و اجدادی خود، برخورد افراد مهاجرپذیر را نسبت به فرهنگ خود معیار قرار می‌دهند یعنی مهاجرین فرهنگ خود را براساس نحوه و کیفیت نگرش شهروندان کشور میزبان ارزیابی می‌کنند. مهاجرین فرهنگ خود را در آینه قضاوت افراد بومی می‌بینند. حال اگر این افراد مهاجر چنین استنباط کنند که متعلق به فرهنگی هستند که از نظر کشور مهاجرپذیر تحقیر شده و به آن توهین می‌شود، میل به پذیرش در جامعه مهاجرپذیر به آنها اجازه اظهار تعلق به فرهنگ اصلی خودشان را نمی‌دهد. مثلاً ایرانی مقیم آلمان

جرم‌شناسی ۲۰۳۵

اگر فرهنگ ایرانی را از زاویه دید آلمانی‌ها نگاه کند و به این نتیجه برسد که از دید آنها فرهنگ ایران خرافاتی یا پایین است، سعی می‌کند ایرانی بودن خود را پنهان کند. در چنین شرایطی این قبیل مهاجرین بیشتر تمایل دارند به هنجارها و اوامر و نواهی فرهنگ کشور میزبان ملحق شوند تا کمتر تحقیر شوند و مجموعه رفتاری کشور میزبان را الگو قرار می‌دهند تا زودتر دارای هویت اجتماعی شوند. در چنین شرایطی در برابر فرد مهاجر موانع فرهنگی برای جذب در فرهنگ کشور میزبان ایجاد می‌شود مثل آموزش زبان و آموزش شغلی. یک پاسخ فرد مهاجر ممکن است دور زدن این موانع از طریق بزهکاری باشد. پس بزهکاری فرد خارجی بیانگر تعارض فرهنگ کشور مهاجر فرست و مهاجر پذیر است.

هر قدر گروه مهاجر که فرد به آن تعلق دارد، از نظر فرهنگی متلاشی‌تر باشد و هر قدر توانمندی خود را در حمایت جامعه‌پذیرانه از اعضای خود از دست داده باشد بزهکاری به عنوان پاسخ به آن تعارض فرهنگی بیشتر است. هر قدر این فرد احساس عضویت در گروهی را بکند که در تعارض با فرهنگ کشور میزبان است رفتار آن گروه را اتخاذ می‌کند و با فرهنگ غالب در تعارض قرار می‌گیرد و مجرم می‌شود. سلین با توجه به دیدگاه‌های ویرث توضیح می‌دهد که چگونه اشکال دیگر تعارض فرهنگی شکل می‌گیرد. سلین را واضح نظریه تعارض فرهنگی می‌دانند. او معتقد است انسان در بستر یک فرهنگی متولد می‌شود و آن فرهنگ را فرا می‌گیرد و تصورات خود را بر اساس آن فرا می‌گیرد. به این ترتیب سلین اشاره می‌کند به سمبل‌های فرهنگی که نسبی هستند. با توجه به این اندیشه، سلین پیشنهاد می‌کند که بزهکاری را در وضعیت‌هایی که دارای تکثر فرهنگی هستند تبیین کنیم. به این ترتیب چون تاکید وی بر بزهکاری مهاجرین در آمریکا بود و میخواست قضاوت‌های منفی نسبت به برخی مهاجرین را رد کند، تحلیل خود را بر تعارض قواعد و هنجارهای آمریکا با قواعد و هنجارهای مهاجرین بنا می‌کند (تعارض عینی). به این ترتیب به

۲۰۳۶ مباحثی در علوم جنایی

اعتباری، سلین در ادامه تفکر ویرث معتقد است که هر چه مدل‌های فرهنگی ما بیشتر در مقابل هم قرار بگیرند تا در کنار هم، بهمان اندازه رفتار اعضای آن گروه‌ها غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود. هر قدر تکثر و اختلاف بیشتر باشد احتمال جرم بیشتر می‌شود.

سلین نظریه خود را روی دو اصل بنا می‌کند: ۱- قواعد اخلاقی از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زمانی به زمان دیگر تغییر می‌کنند (نسبیت فرهنگی) ۲- هر فرد هنجارها و قواعد جامعه خود را درونی می‌کند و هنجارهای گروه مدل خود را درون وجدان خود جای می‌دهد و در وجدان خود برای آنها ضمانت اجرا تعیین می‌کند یعنی موانع درونی همراه با درونی کردن آن ارزشها در فرد بوجود می‌آید. چنانکه اکثریت مردم به اعتبار موانع درونی از جرم امتناع می‌کنند. موانع درونی مثل حسن و قبح اعمال و یا حلال و یا حرام بودن یعنی آنچه که در فرد به عنوان معروف و منکر القا شده است (کنترل جرم از راه نزدیک، از این جهت که همراه و در درون فرد است. در مقابل تهدید به مجازات که کنترل جرم از راه دور است.

بستر بحث سلین در چارچوب جامعه آمریکا و در قالب بحث مهاجرت مطرح می‌شود و او نسبیت فرهنگی را حتی در قوانین آمریکا از یکسو و قوانین کشورهای مهاجر فرست از سوی دیگر نشان می‌دهد. به عنوان مثال در ایران در شرایط ماده ۶۳۰ شوهر می‌تواند زنش را بکشد اما اگر در فرانسه باشد و این کار را بکند، یک جنایت کرده و مجازات می‌شود. مثال دیگر اینکه در ایران رعایت شعائر اسلامی در ماه رمضان یک اصل است اما در فرانسه عدم رعایت اینها هیچ جرمی نیست. به این ترتیب شکاف فرهنگی بین این دو جامعه وجود دارد.

البته جهانی شدن فرهنگ از طریق رسانه‌های گروهی شکاف فرهنگها را حداقل از نظر ذهنی نسبت به زمان سلین، کمتر کرده است. جهانی شدن فرهنگ هم به معنای نزدیک شدن فرهنگ و هم به معنای شوک فرهنگهاست (نظریه هاتینگتون) ساموئل

جرم‌شناسی ۲۰۳۷

هانتینگتون جامعه شناس آمریکایی معتقد است که ما در هزاره سوم ناگزیر از مشاهده رویارویی شدید یا شوک بین فرهنگ غرب که عمدتاً ملهم از فرهنگ یهودی - مسیحی است و با فرهنگ اسلامی خواهیم بود. و به این ترتیب این دو فرهنگ از راهبردهای متفاوت تبعیت می‌کند و بنابراین نیازهای آنها متفاوت است و رقابت بین این دو منجر به برخورد فیزیکی و خشن خواهد شد. در برابر این بدبینی نسبت به تکثر فرهنگی جهان آقای محمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق ایران، «گفتگوی تمدن‌ها» را مطرح نمود و در همین چارچوب استاد دلماس مارتی به سهم خود معتقد است که تکثر فرهنگها باید در فرایند جهانی شدن حقوق مورد توجه قرار بگیرد یعنی حساسیتهای همه فرهنگها در جهت تحقق حقوق مشترک جهانی با تعریف تعدادی اصول کلی یا اصول راهبر، دخالت داده شود تا جهانی شدن حقوق منجر به استقرار یک حقوق یا نظم حقوقی تک قطبی یا صرفاً غربی نشود. هانتینگتون به طور تلویحی فرهنگ یهودی - مسیحی که خمیرمایه فرهنگ جوامع غربی را تشکیل می‌دهد در برابر فرهنگ اسلامی قرار می‌دهد و از شوک و مقابله آنها در آینده سخن می‌راند. به این ترتیب می‌توان گفت که با نزدیک شدن فرهنگها به هم جرایم خشونت آمیز کمتر شده و ما به سوی جرایم نیرنگ آمیز می‌رویم. نزدیک شدن فرهنگها به معنای درک بهتر فرهنگ بیگانه است. مثلاً در فرانسه ۵۰ سال پیش حجاب امری غریب بوده اما امروز برای فرانسوی‌ها بواسطه عواملی چون مهاجرت مسلمانان، ارتباطات فرهنگی با مسلمانان و نظایر آنها مأنوس تر است. لذا امروزه دیگر حجاب در فرانسه یک انحراف از نظر هنجارهای غالب در آنجا نیست، برخلاف ۵۰ سال پیش که آنرا امری غریب و ناهنجار می‌دانستند.

سلین معتقد است که تعارض فرهنگها در سه بستر ممکن است اتفاق افتد:

۱- زمانی که مرز مناطق فرهنگی به هم نزدیک باشد مثل مناطق مرزی ایران و افغانستان. جایی که فرهنگها در تماس نزدیکی با یکدیگر قرار دارند.

۲۰۳۸ مباحثی در علوم جنایی

۲- استعمار سبب می‌شود که کشور استعمارگر با استعمار یک کشور، فرهنگ خود را در آن کشور غالب کند. مثلاً کشورهای آفریقایی تا مدتها تحت استعمار فرانسه بوده‌اند و همین امر باعث شده که امروزه حتی زبان رسمی خیلی از آنها فرانسوی باشد. نمونه بارز این تعارض فرهنگها را در الجزایر می‌بینیم. فرانسوی‌ها پس از غلبه بر این کشور کد ناپلئون را عیناً در الجزایر هم اجرا کردند. از جمله در آن قانون، تعدد زوجات یک جرم جنحه‌ای بود در حالیکه در الجزایر، این امر کاملاً جنبه پذیرفته شده داشت. به این ترتیب فرهنگ بومی با فرهنگ استعمارگر - که در قانون کشور استعمارگر تبلور یافته - در تعارض قرار گرفته بود. مثال دیگر ختنه دختران در آفریقا است که فرهنگ بومی آنرا می‌پسندد اما قانون رسمی - که از کد ناپلئون گرفته شده - آنرا جرم می‌داند.

۳- وقتی که فرهنگ بومی از طریق مهاجرت به کشور جدیدی انتقال یابد. مثلاً اگر این آفریقایی در فرانسه دختر خود را ختنه کند مرتکب جرم شده است در حالیکه فرهنگ ملی وی، او را به این کار تشویق می‌کند. مثال دیگر ممنوعیت حجاب در فرانسه است که مصداقی از تعارض فرهنگی است یعنی فرهنگ اسلامی فرد مسلمان را به حجاب تشویق می‌کند اما قانون رسمی فرانسه او را از این امر باز می‌دارد. (در مورد ماهیت این تعارضها باید توجه داشت که تعارض فرهنگی مورد نظر سلین تعارض دو فرهنگ بومی و وارداتی است اما تعارض دیگری هم داریم و آن وقتی است که یک فرد در یک جامعه همزمان به چند فرهنگ تعلق دارد مثلاً یک ایرانی که همزمان دانشجوی، گُرد، عضو انجمن قربانیان خشونت و جزء فرقه دراویش است، این تعارض داخلی است.) سلین می‌گوید که در باب بزهکاری خارجی‌ها آمار ثبت شده نمی‌تواند معیار اندازه‌گیری قضاوت راجع به بزهکاری خارجی‌ها باشد. زیرا رفتار ضابطین و بطور کلی جامعه نسبت به خارجی‌ها تابعی است از موقعیت اقتصادی و سیاسی آنها. جایگاه فرد مهاجر اصولاً پایین‌تر است چه از نظر اقتصادی و

جرم‌شناسی ۲۰۳۹

چه بدلیل عدم نفوذ در دستگاه سیاسی و چه به دلیل عدم آشنایی با قوانین آن کشور و همین امر باعث می‌شود که رفتاری متفاوت با وی بشود لذا بزهکاری خارجی‌ها شفاف‌تر می‌شود و بیشتر ثبت می‌شود. در شرایط عادی ضابطین و مردم، وقتی جرمی اتفاق می‌افتد ابتدا سوءظن را متوجه فرد خارجی می‌کنند. به این ترتیب احتمال دستگیری و محکومیت وی و در صورت محکومیت، احتمال مجازات شدیدتر وی، بیشتر است. در شرایط عادی، مهاجرین از تضمیناتی برابر با بومیان، نزد دادگاه برخوردار نمی‌شوند بطور کلی با افراد خارجی برخورد شدیدتر می‌شود مثلاً قرار تامین سنگین‌تری برای آنها صادر می‌شود (رفتار افتراقی: differential treatment). می‌توان گفت که نرخ قابلیت گزارش (Reportability) و رویت پذیری - شفافیت (visibility) جرایم افراد خارجی بیشتر است. اگر یک ایرانی در ایران مرتکب جرم سرقت شود چون هویت مشخص دارد قاضی برای وی قرارى مثل وثیقه یا کفالت صادر می‌کند. زیرا وی می‌تواند مالی را وثیقه بگذارد یا آشنایانی دارد که کفالت از او برعهده گیرند اما یک خارجی چنین هویتی ندارد تا بر مبنای آن از این امکانات برخوردار شود. گذشته از این توان دفاعی وی هم کمتر است چون از قوانین آگاهی کمتری دارد. البته همه این اوضاع در مورد مهاجرینی بیشتر صادق است که بدلیل مشکلات اقتصادی مهاجرت کرده‌اند.

چنانچه گروههای مهاجر در بدو ورود و در هنگام استقرار در کشور مهاجرپذیر انسجام درونی و قومی کافی داشته باشند نوعاً اختلافات و جرایمی که درون خودشان اتفاق می‌افتد را به مراجع رسمی و قضایی منعکس نمی‌کنند بلکه خودشان آنرا حل می‌کنند. به همین دلیل آمار ثبت شده جرایم مهاجرین بیانگر واقعیت مجرمانه نیست. در حالیکه اگر گروه مهاجر دچار پراکندگی درونی شود شفافیت رفتار و کردار آنها بیشتر می‌شود و جرایم آنها بیشتر در آمار جنایی وارد می‌شود. چینی‌ها در دسته اول قرار می‌گیرند (دارای انسجام قومی زیاد). آنها سعی کرده‌اند که در کشورهایی که به

۲۰۴۰ مباحثی در علوم جنایی

آنها مهاجرت کرده‌اند فرهنگ چینی را باز تولید کنند. چنانکه در اکثر پایتخت‌های اروپایی، محله‌های چینی (china town) دیده می‌شوند. آنها بسیاری از جرایم درون جامعه چینی را به مقامات رسمی منعکس نمی‌کنند. همبستگی قومی و بومی جامعه چینی دیوار حافظی را درست کرده که باعث می‌شود مقامات کشور مهاجرپذیر از تحولات درون این جامعه آگاه نشوند.

سلین معتقد است که بنا به دلایل ذیل، جرایم خارجی‌ها نتیجه تعارض بین هنجارهای رفتاری کشور میزبان و هنجارهای رفتاری کشور مبدأ است: ۱- تغییر محیط اجتماعی از یک جامعه روستایی به یک جامعه شهری. ۲- تغییر از یک جامعه همبسته به یک جامعه از هم گسیخته. در این حالت، جامعه نامنسجم حاکی از تضعیف علقه‌های خانوادگی و گروهی است و لذا کارآیی ساز و کارهای خانوادگی و قومی کنترل جرم هم تضعیف شده است.

به این ترتیب سلین دو نوع تعارض فرهنگی را در مورد مهاجرین تفکیک می‌کند: اولیه- ثانویه.

تعارض فرهنگی اولیه شامل مهاجرینی می‌شود که به کشور میزبان وارد شده‌اند و لذا هنجارهای رفتاری آنها با هنجارهای رفتاری میزبان متفاوت است. به این ترتیب تعارض فرهنگی اولیه ناظر به نسل اول مهاجرین است.

تعارض فرهنگی ثانویه ناشی از تداوم هنجارهای اجدادی مهاجران در نسل دوم یعنی فرزندان مهاجرین اولیه است. نکته مهم در باب این نوع تعارض آن است که فرزندان مهاجرین اگرچه در کشور مهاجرپذیر متولد شده و با رفت و آمد با جامعه میزبان به سمت فرهنگ آن سوق یافته‌اند اما اگر در یک مورد خاص فرهنگ کشور میزبان حکمی متفاوت از فرهنگ کشور مهاجرپرست داشته باشد، مهاجر نسل دوم متمایل است از حکم و فرمان آبا و اجدادی خود تبعیت کند زیرا احساس نزدیکی بیشتری به آن دارد. به موجب قوانین تقلید تارد انسانها از اشخاص نزدیکتر به خود

جرم‌شناسی ۲۰۴۱

بیشتر تقلید می‌کنند (قانون دوم). اما این انتخاب با گزینه رسمی کشور میزبان در تعارض است. مثلاً ذبح حیوان در مراسم دینی مسلمان امری مشروع و مقبول است. اما در یک کشور اروپایی ذبح حیوان در خارج از نظارت رسمی و کشتارگاه ممنوع است. حال فرد مهاجر نسل دوم اگر در وضعیتی قرار بگیرد که بخواهد حیوانی را ذبح کند، از نظر قانون آن کشور مرتکب جرم شده است در عین اینکه از نظر فرهنگ درونی شده در خود (فرهنگ اسلامی کشور مهاجر فرست) کاری کاملاً مقبول و پسندیده انجام داده است.

حتی امروز هم توجه به بعد فرهنگی مهاجرین می‌تواند نحوه ارتکاب جرم را توسط آنها برای ما توجیه و تبیین کند. مثلاً ممکن است برای ارتکاب قتل، فرد مهاجر از شمشیر استفاده کند در حالیکه فرد بومی از اسلحه برای این کار استفاده می‌کند (تاثیر فرهنگ در نحوه ارتکاب جرم).

ایرادات وارد بر دیدگاه سلین

۱- یکی از ارکان نظریه وی، درونی شدن^۱ هنجارها در فرد است که فرد را از ارتکاب جرم باز می‌دارند. ایراد گرفته‌اند که او انسانها را افرادی بی‌اراده تلقی کرده که همه ارزشها را درونی می‌کنند و به این ترتیب برای افراد جای انتخاب باقی نمی‌گذارد. در حالیکه سطح درونی کردن فرهنگ و ارزشها، همواره کامل نیست. افراد از این حیث با هم تفاوت دارند.

۲- تفاوت فرهنگی اقوام و ملل و تاثیر آنها بر جرایم را بعضاً بزرگ‌نمایی کرده است زیرا هر چقدر هم فرهنگها متفاوت باشند معذک در خصوص ارزشهای مشخصی متفق‌القول هستند مثل احترام به حریم دیگری، مالکیت خصوصی و حیات دیگری. اینها تقریباً در تمامی فرهنگها وجود دارند. پس تفاوت فرهنگی به ارزشهای جدید و مرتبط با تحول تمدن بر می‌گردد و الا جرایمی مثل سرقت و قتل که مرتبط

۲۰۴۲ مباحثی در علوم جنایی

با کل تمدن بشری هستند در تمامی جوامع وجود دارند. از سوی دیگر امروزه به لحاظ جهانی شدن و به لحاظ اهمیتی که علم حقوق در ایجاد ارزشهای جدید دارد، ارزشهای جدید همزمان و یا با فاصله اندک وارد فرهنگ ملی کشورها می‌شود. مثلاً در خصوص جرایم اینترنتی، کشورها از طریق کنوانسیون‌های بین‌المللی، آنها را وارد حقوق خود می‌کنند. یا جرم قاچاق انسان که در سال ۱۳۸۳ وارد حقوق ایران شد^۱ تبعیت مقنن ما از پروتکل اول الحاقی کنوانسیون مبارزه با جرایم سازمان یافته (پارامو) بوده است. ماده یک این قانون، ترجمه ناقصی است از ماده 3-A این پروتکل. پس وجدان جهانی درخصوص عمده ارزشها همفکر و همسو است لذا تفاوت فرهنگی نسبی است.

۳- سلین در خصوص جرایم نسل دوم مهاجرین توضیح قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد. به این ترتیب که در خصوص مهاجرین نسل اول توضیح قابل قبولی می‌دهد (شوک فرهنگی تمدن میزبان و مهاجر) اما در خصوص بزهکاری نسل دوم توضیح چندانی دقیقی نمی‌دهد. زیرا این دست از مهاجرین به لحاظ تعامل با جامعه میزبان در ادوار سنی مختلف با فرهنگ میزبان خو می‌گیرند. با تعلیمات مدنی و با خصوصیات فرهنگی کشور میزبان آشنا می‌شوند. لذا علی‌القاعده باید نرخ بزهکاری مهاجران نسل دوم، سیر نزولی را طی کند. اما تحقیقات نشان داده که تمایل نسل دوم به ارتکاب جرم دست کمی از مهاجرین نسل اول ندارد. لذا نظریه تعارض فرهنگی از این حیث ناقص است.

گفتار چهارم - نظریه‌های فشار (Strain theories)

نظریه‌های فشار بر مبنای این اعتقاد هستند که انسانها ذاتاً منحرف نیستند بلکه در اثر فشار به سوی جرم کشیده می‌شوند. فشار ناشی از آمال و آرزوها از یکسو و عدم

^۱ - قانون مبارزه با قاچاق انسان مصوب ۸۳/۸/۲۵

^۱ - Internalization

جرم‌شناسی ۲۰۴۳

امکان دستیابی به آنها از طرق قانونی از سوی دیگر. علت این امر آن است که ساختار اجتماعی جامعه به ترتیبی است که بی‌عدالتی اقتصادی جنبه جرمزایی به خود می‌گیرد. رابرت مرتون^۱ تنش ناشی از شکاف بین آمال و آرزوهای قانونی و وسایل دستیابی به آنها را تئوری فشار می‌نامد.

زیر عنوان نظریه‌های فشار سه نظریه بیان می‌شود:

الف- نظریه رابرت مرتون (نظریه فشار به معنای خاص یا نظریه اهداف و ابزار مشروع و قانونی)

ب- نظریه آلبرت کوهن^۲ (نظریه خرده فرهنگ مجرمانه)

ج- نظریه کلوارد و اوهلین^۳ (نظریه فراوانی فرصت‌های نابرابر که به فرصت‌های مجرمانه اشاره می‌کند).

قبل از پرداختن به بحث، مقدمتاً اشاره می‌کنیم به نظریه انومی^۴ دورکیم. وقتی از نظریه‌های فرهنگ محور بحث شد بارها اشاره به ارتباط آنها با دیدگاه‌های تارد در قرن نوزدهم شد. نظریه‌های فشار با دیدگاه‌های دورکیم قرابت دارند. دورکیم اگرچه بیشتر یک جامعه‌شناس عمومی است اما آثاری هم دارد که از او یک جرم‌شناس و جامعه‌شناس جنایی می‌سازد. این آثار عبارتند از تقسیم کار اجتماعی (۱۸۹۳) و خودکشی (۱۸۹۷).

این دو کتاب دارای تحلیلهای جرم‌شناسانه هم هستند. از آورده‌های علمی دورکیم می‌توان به نظریه انومی (ناسازمندی، خلاء هنجاری) اشاره کرد.

دورکیم در زمانی می‌زیسته که انقلاب صنعتی در اروپا شکل گرفته و مشاغل و علاقه‌مندیهای جدیدی ایجاد کرده بوده است. او در آثار خود اشاره می‌کند که برخلاف دیدگاه‌های حاکم در قرن نوزدهم که اعتقاد به آزادی در ارتکاب جرم

۲۰۴۴ مباحثی در علوم جنایی

داشته‌اند، انسانها بعضاً مجبور به ارتکاب جرم هستند. او از قراردادهای الحاقی یاد می‌کند. همانطور که انسانها ظاهراً اینگونه قراردادها را امضاء می‌کنند، اما در واقع مجبورند، در باب مسائل بزهکاری هم این اتفاق می‌افتد. او معتقد است صنعتی شدن که مشاغل جدید را بوجود می‌آورد، باعث می‌شود اخلاق خاص هر حرفه هم شکل بگیرد. در گذشته جامعه از نظر ارزشی تقریباً یکپارچه بوده است. با پیدایش مشاغل و علاقه‌های جدید، تکرر ارزشها و اخلاق‌ها هم بوجود آمده است. در نتیجه بین وجدان جمعی و وجدانهای فرعی و گروهی (که وجدانهای فردی هستند) بعضاً تعارض ایجاد می‌شود این اختلاف از این جهت است که فرد هم عضو کل جامعه است و هم اینکه در خرده اخلاق‌ها شریک است، هر دو را باید رعایت کند. در این حالت آن ضمانت اجراهای معمول در وجدان جمعی کارآیی خود را از دست می‌دهند. چون همبستگی اجتماعی از بین رفته و کارآیی ابزار کنترل تضعیف شده است. وضعیتی بوجود می‌آید که آنرا انومی یا بی‌هنجاری نام می‌نهند. او مثال می‌زند که یک روستایی مادام که در روستا است بلحاظ همبستگی و انسجام فرهنگی روستا همیشه خود را مقید به رعایت وجدان جمعی می‌بیند، چون ضمانت اجرا مشخص است. اما در شهر که وارد می‌شود آن همبستگی متقابل دیگر وجود ندارد و او خود را فارغ از قیود معمول در روستا می‌بیند. آن بار هنجاری که قبلاً بر دوش وی بود، اکنون نیست. این حالت سبب میشود که او از این خلاء هنجاری استفاده کرده و به اعمالی دست بزند که اگر در روستا بود چنان نمی‌کرد.

در بحث انومی یا احساس خلاء هنجاری یا احساس عدم پابندی به هنجارها یک بحث روان‌شناسی وجود دارد. انسانی که در این وضع قرار می‌گیرد خود را آزاد از قیود می‌بیند. در کتاب خودکشی، دورکیم می‌گوید که مجردها بیشتر خودکشی می‌کنند. حضور کودک در خانواده نقش حمایت در برابر خودکشی دارد و از انومی

¹ - R. Merton

² - Cohen

³ - Cloward / Ohlin

⁴ - Anomie

جرم‌شناسی ۲۰۴۵

جلوگیری می‌کند. لذا می‌توان گفت که حضور در خانواده سبب همبستگی بیشتر و مانع خودکشی می‌شود.

دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی می‌گوید که انومی بیماری جوامعی است که محروم از هنجارهای اخلاقی و حقوقی هستند (اخلاق و حقوق وجود دارد اما وجودش احساس نمی‌شود). در این شرایط شاهد فروپاشی همبستگی اجتماعی هستیم. در کتاب خودکشی او از این تز دفاع می‌کند که انومی در یک فرد یعنی تراکم مسایل و مشکلات جمعی جامعه در او. فرد سمبل بحرانها و مشکلات جامعه می‌شود مثل بی‌ثباتی اقتصادی یا بی‌ثباتی خانواده که قواعد اجتماعی عادی را تضعیف می‌کند و این تضعیف به حالاتی مثل خودکشی یا اعتیاد منجر می‌شود.

رابرت مرتون حدود سی سال بعد با الهام از همین تفکر دورکیم نظریه اهداف و ابزار را مطرح کرد. او در کتاب خود تحت عنوان ساختار اجتماعی از این نظریه دفاع کرد که انومی محصول ساختار اجتماعی است. ساختار اجتماعی خیلی بیشتر از فقر و مشکلات خانوادگی در ارتکاب جرم موثر است. مثلاً در مورد بزهکاری در محیطهای تجاری و بازرگانی به همین نظریه انومی اشاره می‌کند.

الف- نظریه اهداف و وسایل^۱

نظریه اهداف و ابزار مرتن دو رکن دارد:

از یکسو اهداف و مقاصد تعریف شده‌ای در جامعه وجود دارد (اهداف مجاز) و از سوی دیگر جامعه ابزار مشروعی را برای دستیابی به آن اهداف در اختیار افراد می‌گذارد. زمانی خلاء هنجاری بوجود می‌آید که بین اهداف توصیه شده و ابزاری که عملاً در اختیار افراد قرار دارد، توازن وجود نداشته باشد. در این شرایط تنش بوجود می‌آید. مثالی که او می‌زند چنین است که در تمدن آمریکایی یکی از اهداف مشروع در مقیاس ارزشها پول است. افراد دعوت می‌شوند که با تلاش به این هدف برسند اما

۲۰۴۶ مباحثی در علوم جنایی

در عمل، ساز و کارهای اقتصادی به همه اجازه نمی‌دهد که به این هدف برسند. این شکاف بین وسایل و آن هدف، باعث واکنشهای مختلفی در افراد می‌شود. واکنش همه افراد یکسان نیست. او واکنشهای افراد به این شکاف را در پنج حالت دسته‌بندی می‌کند:

۱- هم‌نوایی (Conformism): یعنی در چنین شرایطی چون جامعه ثبات دارد و استمرار شرایط تضمین شده است، خیلی‌ها هم هدفها و هم وسایل را قبول می‌کنند و در حد همان وسایل اقدام به دستیابی به اهداف می‌کنند. در این حالت جرم ارتکاب نمی‌یابد.

۲- نوآوری (Innovation): برخی افراد اهداف را قبول دارند و می‌خواهند به آنها دستیابی پیدا کنند اما چون شرایط، امکان دستیابی به آن اهداف را نمی‌دهد، گروه نوآور دست زدن به وسایل مجرمانه را در دستور کار قرار می‌دهند. در اینجا دو حالت از هم تفکیک می‌شود: از سویی بزهکاران یقه‌سفید و از سوی دیگر بزهکاری افراد طبقه پایین‌تر. افراد طبقه بالا اهداف را قبول دارند و همیشه بالاترین هدف را نشانه می‌گیرند اما امکانات آنها اجازه دستیابی به آن اهداف را نمی‌دهد. در این حالت جرایمی مثل سوءاستفاده مالیاتی و ارتشا ارتکاب می‌یابد. از سوی دیگر طبقات پایین در عین اینکه هدفها را قبول دارند (اگر چه آن بالاترین هدف نیست) اما وسایل قانونی را ندارند. برای دستیابی به آن اهداف متوسط هم دست به ارتکاب جرم می‌زنند.

۳- آیین‌منشی یا شعائر‌گرایی (Ritualism): این حالت، شامل نوعی افراد غیراجتماعی می‌شود. آیین‌منشها اهداف بسیار بالا را قبول ندارند و آرمانگرا نیستند. اما در عین حال به قواعد و هنجارهای معمول زندگی احترام می‌گذارند یعنی این افراد در واقع با قناعت زندگی می‌کنند. لذا بیشتر در طبقات متوسط این واکنش دیده می‌شود. نزدیک هستند به هم‌نوایها. با این تفاوت که هم‌نوایها اهداف بالا و عالی را

^۱ - Goals and Means

جرم‌شناسی ۲۰۴۷

قبول دارند و در آن جهت تلاش می‌کنند. اما آیین‌منش‌ها در پی اهداف خیلی بالا نیستند. پس آنها اهداف را نمی‌پذیرند اما وسایل را قبول دارند.

۴- کناره‌گیری (Retreatism) (دست از رقابت کشیدن): این حالت استثنایی است. در این حالت فرد هدف و وسیله هر دو کنار گذاشته و نوعی بی‌تفاوتی را پیشه می‌کند. این قبیل افراد منزوی و غیراجتماعی هستند هم در درون جامعه هستند و هم به آن تعلق ندارند. مثل معتادین، ولگردان و خانه به دوش‌ها (آنچه که در جامعه ما درویشی نامیده می‌شود). این قبیل افراد هم از نظر بزهکاری خیلی مهم نیستند. این افراد برای خود یک خرده‌فرهنگ غیراجتماعی بوجود می‌آورند و اینها از منظر بزهکاری چندان مهم نیستند زیرا خطر مهمی ندارند اگر چه امروزه برخی اعمال آنها جرم‌انگاری می‌شود مثل اعتیاد (جرم مانع) به عبارت دیگر اینان افرادی منفعل هستند نه فعال.

۵- سرکشی یا طغیان (Rebellion): کسانی که از ساختار اجتماعی بیرون رانده شده‌اند و خود را صاحب سهم در اهداف و وسایل نمی‌بینند، آن اهداف و وسایل را غیرقانونی و خودسرانه می‌بینند و به این جهت که بیرون رانده شده‌اند دست به طغیان و شورش می‌زنند. این نوع واکنش داعیه تغییر نظام را دارد و مرتکب جرایم سیاسی و تروریسم و نظایر آن می‌شوند. اهداف و وسایل را قبول دارند اما نه در جامعه فعلی. اعتقاد بر این است که اعتراضات و ناراضی‌ها را خود طبقه حاکم بوجود می‌آورد. واکنش نوع چهارم غیراجتماعی^۱ است ولی واکنش نوع پنجم، ضد اجتماعی^۲ است. به این ترتیب مرتون معتقد است زمانی که رقابت همه ارزشهای اجتماعی را شامل شود و دستیابی به همه ارزشها رقابتی شود نوعی فشار و تنش بوجود می‌آید. همانطوریکه یک ورزشکار برای پیروزی دوپینگ می‌کند و حتی جان خود را پای آن می‌گذارد. جامعه سراسر رقابت سبب می‌شود که نوعی احساس

۲۰۴۸ مباحثی در علوم جنایی

محرومیت بوجود آید و در نتیجه عده‌ای یا از رقابت دست بکشند، یا نوآوری کنند یا آنکه حتی دست به شورش بزنند.

[پیوند نظریه فشار با نظریه دورکیم آن است که نظریه فشار هم با میزان تقید فرد به هنجارهای عمومی موجود ارتباط دارد، لکن در جهت وسایل و اهداف تخصصی شده است].

ایرادات نظریه مرتون

۱- نمی‌توان پذیرفت که در جوامع مادی غربی واقعاً همه جرایم بتوانند در قالب نظریه فشار تبیین شوند. به عبارت دیگر شاید همه افراد برای دستیابی به موفقیت‌های مالی انگیزه نداشته باشند. معبود همه توفیق مالی نیست.

۲- در خصوص جرایم اطفال نظریه مرتون پاسخ نمی‌دهد. چون جرایم اطفال بیشتر جنبه لذت‌طلبی فوری دارد و گاه به خاطر احساس بی‌عدالتی است. لذا ارتکاب جرم توسط اطفال به منظور کسب یک هویت اجتماعی است. با این اوصاف می‌توان نظریه مرتون را یک (Middle range theory) دانست که فقط چرایی گروهی از جرایم را تبیین می‌کند و جامع همه جرایم نیست.

۳- در جوامع غربی هم که سمبل موفقیت، جنبه مادی دارد این سمبل تقسیم می‌شود به موفقیت‌های ورزشی، نوآوری‌های علمی و ... پس رسیدن به موفقیت مالی فقط عامل ارتکاب جرم نیست.

۴- در نظریه مرتون به بزهکاری مهاجرین پرداخته نشده است. مهاجرین در کدامیک از این واکنش‌های پنجگانه قرار می‌گیرند. با توجه به اینکه هنوز با مسابقه آرمانهای جامعه میزبان آشنا نیستند بزهکاری آنها چگونه تبیین می‌شود؟^۱

^۲ - آلبرت آکینو (A. Aquinot) از محققینی است که در پاسخ به انتقادات وارده به نظریه مرتن از نظر ضعف مبانی تجربی اخیراً کوشیده است. بر مبنای نظر او تأکید عمده نظریه‌های فشار اجتماعی، از جمله مرتن، توجه به اهمیت روابط اجتماعی منفی است. این روابط اجتماعی منفی احساسات

^۱ - Unsocila

^۲ - Antisocial

ب- نظریه آلبرت کوهن (خرده فرهنگ مجرمانه):

کوهن با استفاده از نظریه مرتن در جامعه آمریکایی به بررسی مجدد این نظریه در اثر خود تحت عنوان پسران بزهکار (۱۹۹۵) می‌پردازد و تغییراتی در آن ایجاد می‌کند. کوهن اصطلاح جایگاه اجتماعی (Social Status) را جانشین موفقیت (Success) در نظریه مرتن می‌سازد. یعنی طبقات پایین در جامعه از نظر دستیابی به جایگاه اجتماعی دچار ناکامی هستند. جامعه در عین حال که آنها را به کسب منزلت تشویق می‌کند، امکان دستیابی را در اختیار آنها قرار نمی‌دهد.

بر مبنای نظر وی نوجوانان و جوانان طبقه پایین همانند هم‌تایان خود در طبقه متوسط علاقه‌مند به دستیابی به منزلت بالا هستند یکی از مکانهای مهم برای کسب منزلت در زندگی مدرسه است. در جامعه آمریکایی مدرسه بر مبنای هنجارها و ارزشهای طبقه متوسط شکل گرفته است و این ارزشها را ترویج می‌کند. جوانان طبقه محروم که عمدتاً از اقلیتهای نژادی هستند با آن کاملاً بیگانه هستند در نتیجه شکست این افراد بی‌چون و چرا تضمین می‌شود.

آقای کوهن معتقد است که شکل‌گیری خرده‌فرهنگ مجرمانه در محیط مدارس به این جهت است که این محیط از اطفال اقشار مختلف جامعه تشکیل شده است. با توجه به اینکه اطفال متعلق به قشر پایین و متوسط جامعه تحت تأثیر ارزشها و فرهنگ‌های دانش‌آموزان متعلق به طبقه متوسط به بالا قرار دارند زیرا در مدرسه ارزش‌های مطلوب این طبقه (مثل احترام به مالکیت خصوصی، احترام به بزرگتر، ثروتمند شدن، بلندپروازی و امید به ترقی) القا و ترویج و تدریس می‌شود. حال با

۲۰۵۰ مباحثی در علوم جنایی

توجه به اینکه اطفال متعلق به طبقه پایین، ارزشها و بایدها و نبایدهای معمول در گروه خود را در مدرسه نمی‌بینند و درست بعضی اوقات عکس آن‌ها در محیط مدرسه به آنها القا می‌شود، لذا خود را در حالت تنش و کشش بین ارزش‌های غالب تدریس شده و ارزش‌های خاستگاهی و خانوادگی خود می‌بینند که بعضاً متعارض هستند.

این حالت در اطفال سبب می‌شود که اطفال دچار تنش شده و به دنبال راه حل بگردند (راه حل برای مشکل وضعیت و حالت روانی که دارند). یک پاسخ به این وضعیت آن است که به فرهنگ غالب و ترویج شده در مدرسه پشت کرده و به فرهنگ گروه خود پناه ببرند و این خرده فرهنگ ممکن است خلاصه شود در خرده فرهنگ بزهکاری یعنی ممکن است پاسخ به آن تنش، ارتکاب جرم و شکل‌دهی به یک خرده فرهنگ مجرمانه باشد.

چگونگی شکل‌گیری خرده فرهنگ مجرمانه:

در محیط آموزش، دانش‌آموزان طبقه پایین مورد سرزنش و عتاب معلمین و همسالان خود قرار می‌گیرند و چه بسا مدرسه برای رفتار آن‌ها ضمانت اجرا تعیین می‌کند، این رفتار سرزنش‌آمیز مدرسه سبب می‌شود که آن اطفال ارزش و احترامی که برای خود و فرهنگ خود قائل هستند را تدریجاً از دست بدهند و احترام خانوادگی و گروهی آنها از دست برود. لذا دیگر از تلاش برای هم‌نو کردن خود با بایدها و نبایدهای مدرسه دست بکشند. در چنین حالتی دانش‌آموز متعلق به طبقه پایین می‌کوشد با ترک تدریجی تلاش برای هم‌نوایی خود با ارزش‌های مدرسه، استرس و فشاری را که احساس می‌کند، کم کند. چنین دانش‌آموزی با طرد ارزش‌های غالب خود را راحت می‌کند. به این ترتیب است که دانش‌آموزان طبقه پایین خود را از قواعد بازی مطلوب کنار می‌کشند و از قبول قواعد حاکم بر آن خودداری می‌کنند و به تدریج قواعد و هنجارهای بازی خاص خود را درست می‌کنند. چون قواعد

منفی مخصوصاً خشم را به همراه دارند که جنایت و بزهکاری شیوه‌های معمول بیان آن هستند. به نظر اکینو سه منشأ فشار وجود دارد: ۱- عدم موفقیت در دستیابی به اهداف با ارزش از نظر اجتماع ۲- حذف وقایع با ارزش از نظر اجتماع (مثل از دست دادن نزدیکان، طلاق پدر و مادر و...) ۳- تجربه وقایع منفی (مانند سوء استفاده جنسی از کودکان، تنبیه‌های جسمانی و اخلاقی).

جرم‌شناسی ۲۰۵۱

ساخته آنها طوری تنظیم شده که اجازه می‌دهد آرزوهای خود را محقق کنند و استرس خود را رفع کنند. به این ترتیب این قواعد ساخته و پرداخته دانش‌آموزان کم‌چهارچوب‌های هنجاری را تشکیل می‌دهد که تعدادی اطفال به آنها ملحق می‌شوند و نوعی همبستگی و منافع مشترک ایجاد می‌شود. این منافع و اصول مشترک حتی به صورت نانوشته، خرده فرهنگی ایجاد می‌کند که عبارت است از تقسیم ارزشها بین هم. شکل‌گیری خرده فرهنگ مطلوب گروه نوعی پاسخ و راهکار جمعی است به مشکلاتی که دانش‌آموزان برای سازگارسازی خود با محیط با آن روبرو هستند. به عبارت دیگر این خرده فرهنگ سبب می‌شود که این دانش‌آموزان از آن فشار و تنش که احساس می‌کنند، رهایی پیدا کنند. این خرده فرهنگ برای رسیدن به هدف خاصی نیست، بلکه برای فرار از آن تنش است. این خرده فرهنگ در جهت تحقیر و دست‌کم‌گیری فرهنگ متعارف است. از آنجا که این خرده فرهنگ ارزش‌های مبنای محیط متعارف را نقض می‌کند نوعی هنجارشکنی (جرم یا تخلف انضباطی) مطرح می‌شود. این خرده فرهنگ می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد مثل پوشش و آرایش خاص یا استفاده از مواد مخدر. یکی از مظاهر آن هم می‌تواند خرده فرهنگ مجرمانه باشد. در این خرده فرهنگ، اشل^۱ (مقیاس) ارزش‌ها واژگون شده و ارزش‌هایی موضوعیت می‌یابد که از نظر جامعه متعارف ضدارزش و یا بعضاً جرم است. در چنین حالتی رفتار بزهکارانه جنبه‌های مختلف به خود می‌گیرد:

۱- سرقت نه یک عمل سودجویانه بلکه عملی تلقی می‌شود که به فرد شخصیت و جایگاه می‌دهد. سرقت عملی شیطنت‌آمیز است که ارزش‌های متعارف و حاکم را به چالش می‌کشد.

۲- سرقت تملک مال است اما به شیوه‌ای خلاف ارزش‌های حاکم. پس سرقت یک عمل لذت‌طلبانه و مقطعی است. نیازی لذت‌طلبانه را به طور مقطعی رفع می‌کند.

۲۰۵۲ مباحثی در علوم جنایی

در این چهارچوب ارتکاب سرقت بیشتر برای به چالش کشیدن ارزشهای متعارف است. نوعی خودنمایی و ابراز فرهنگ جدید است در مقابل فرهنگ اصلی. چون فرهنگ اصلی آنها را تحقیر یا طرد کرده است. خود نظام آموزشی ممکن است طوری باشد که اطفال طبقه پایین خود را از آن جدا کنند. آنچه نظام آموزشی القا می‌کند فرهنگ مطلوب و رسمی است اما فرهنگ همه نیست. این دوگانگی فرهنگ رسمی و فرهنگ واقعی وقتی بحث فرهنگ واقعی طبقات پایین مطرح شود، بیشتر نمود پیدا می‌کند.

تشکیل خرده فرهنگ به طور کلی و از نوع مجرمانه آن به طور خاص بخاطر خروج عده‌ای از متعارفات جامعه سبب می‌شود که افراد در چهارچوب آن خرده فرهنگ نوعی همبستگی بین خود پیدا کرده و به این ترتیب کسب هویت کنند. این هویت تنش‌زداست و آنها را از فشار خارج می‌کند. در صورت شکل‌گیری خرده فرهنگ‌های مجرمانه و با توجه به اینکه اعضای آنها تأکید بر تثبیت ارزشهای خود دارند برای سازگارسازی آن با اطفال و مهاجرین نیاز به کار مضاعف است: ابتدا خرده فرهنگ مجرمانه مذکور از بین برود (خرده فرهنگ‌زدایی^۱ در ذهن فرد) و سپس فرهنگ متعارف جایگزین آن در وجود فرد بشود^۲ (فرهنگ‌پذیری).

خرده‌فرهنگ‌های بزهکاری به طور خلاصه دارای ویژگیهای زیر می‌باشد:

گرایش غیرسودمندگرایانه

میل به خشونت و ویرانگری

منفی‌گرایی (ارزشهای معمول و رایج به شکل معکوس مورد قبول قرار می‌گیرد)

لذت‌جویی و خوش‌پرستی (لحظه‌ای و برای مدت کوتاه بدون آینده‌نگری)

آزادی و تنوع در کجرفتاری (دزدی، وحشیگری، خشونت، ایجاد وحشت و ...)

استقلال و انسجام گروهی (وفاداری به گروه از اهمیت خاصی برخوردار است)

^۱ - Deculturation

^۲ - Acculturation

^۱ - Echellon

ایرادات وارد بر این نظریات آن است که اولاً: بزهکار طوری ترسیم می‌شود که گویی زشتی عمل خود را درک نمی‌کند. در کسب عادات مجرمانه فردی منفعل است لذا مذمت و سرزنش که عمل او به دنبال دارد را نمی‌بیند و فقط جنبه مثبت اعمال خود را می‌بیند. در حالی که تحقیقات نشان داده که اطفال بزهکار هم ارزش هنجارهای متعارف و قبح اعمال مجرمانه خود را می‌دانند و درک می‌کنند و هم بر بد بودن و منحرف بودن گروه خود و رفتار خود آگاهند. ثانیاً: ایراد دیگری که بر این نظریات می‌شود گرفت آن است که یک عامل (فشار یا از هم گسیختگی) به تنهایی نمی‌تواند جرم را توجیه کند اگرچه به طور موردی ممکن است جواب دهد.

اما در نهایت ترکیب نظریه‌های پیش گفته می‌تواند جوابگوی مسائل باشد. بعداً خواهیم گفت که در نظریه‌های بحث شده تا به حال، بزهکار فردی متفاوت از دیگران و در واقع مجبور به ارتکاب جرم تلقی می‌شود. تحت تأثیر جبریت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مرتکب جرم می‌شود. لذا با نظریات مطرح شده می‌خواهیم سازوکار ارتکاب جرم را تبیین کرده و عوامل جبری مذکور را کنار بگذاریم. مثلاً با اصلاح زیست بوم فرد، زمینه‌های انومی را از بین ببریم و یا با ادغام خرده فرهنگ‌های مهاجرین در فرهنگ مهاجرپذیر، تعارض‌ها و در نتیجه بزهکاری مهاجرین را تقلیل دهیم.

پس نظریات بحث شده تاکنون، از جبریت اقتصادی، اجتماعی یا زیست بوم‌شناختی سخن می‌گویند. یعنی تأثیر آنها را در ارتکاب جرم، جبری تلقی می‌کنند. اما در نظریه‌های خرد محور که در آینده به آنها خواهیم پرداخت بزهکار فردی معتدل و حسابگر و اقتصادی معرفی می‌شود. بزهکار نه فقط فردی بی‌استعداد و کم‌هوش نیست، بلکه اتفاقاً از عقلانیتی برخوردار است که آن را در خدمت بزهکاری قرار داده

است. عقلانیتی مثل عقلانیت اشخاصی که فعالیت قانونی و مشروع دارند. بزهکار مجبور نیست، بلکه خود بزهکاری را انتخاب کرده است.

ج- نظریه فرصت‌های افتراقی / فراوانی فرصت‌های نابرابر

نظریه بعدی در زمینه نظریه‌های فشار، نظریه فرصت‌های افتراقی (Differential- opportunities) به تعبیر دیگر فراوانی فرصت‌های نابرابر یا ابزار غیرقانونی (Illegal means) است.

واضعین این نظریه دو استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو ریشارد کلووارد و لوید اوهلین هستند. این دو کوشیدند نظریه انومی دورکیم را که مورد توجه مرتون قرار گرفته بود و نظریه معاشرت‌های ترجیحی ساترلند و نظریه از هم گسیختگی شاو-مک‌کی را با هم تلفیق و سنتز کنند. یعنی از ترکیب سه نظریه مذکور یک طرح جدید را برای تبیین جرایم و علل آنها استخراج کنند. از منظر نظریه‌هایی که قبلاً گفته شد اگر فرد فکر کند که در موقعیت اقتصادی مغلوب یا پایین باقی خواهد ماند و امکان ترقی و تغییری در جایگاه اجتماعی وی پیش نخواهد آمد و به عبارت دیگر فکر کند در موقعیت اقتصادی ثابت باقی خواهد ماند این تفکر او را سوق می‌دهد به این که راهکاری برای این وضعیت خود بیابد. یکی از این پاسخها ارتکاب جرم و تشکیل خرده فرهنگ مجرمانه و انتخاب وسایل مجرمانه برای دستیابی به اهداف است. اما از نظر کلووارد- اوهلین این تئوری غلط است. زیرا در وضعیت مذکور همه افراد مرتکب جرم نمی‌شوند. چون فرصت‌های مجرمانه و نامشروع در دسترس همه نیست. به عبارت دیگر از نظر کلووارد- اوهلین بزهکاری مجموعه اعمال سازمان یافته و برنامه‌ریزی شده‌ای است که نیاز به شرایط و امکاناتی دارد. فراهم بودن همه این شرایط برحسب موقعیتی که افراد در ساختار جامعه دارند متفاوت است (دسترسی نابرابر، فرصت‌های ارتکاب جرم). به عبارت دیگر همه افراد برای ارتکاب جرم نمی‌توانند همه این شرایط را جمع کنند. زمینه و اسباب برای همه فراهم نیست. مثلاً

جرم‌شناسی ۲۰۵۵

خیلی‌ها دوست دارند با اختلاس پولدار شوند. اما برای اختلاس شرایطی لازم است از جمله اینکه فرد کارمند باشد یا در سمت مناسبی باشد و این موقعیت برای همه فراهم نمی‌شود لذا وسایل نامشروع در اختیار همه نیست.

کلووارد و اوهلین به جای نظریه مرتون، مفهوم وسایل نامشروع و غیرقانونی را برمی‌گزینند و معتقدند که دستیابی به این وسایل غیرقانونی ممکن است سه شکل به خود بگیرد. به تعبیر دیگر دستیابی به آن وسایل از طریق سه خرده فرهنگ صورت می‌گیرد:

۱- خرده فرهنگ مجرمانه^۱ که در محله‌های متمول و سازمان یافته با افراد مبادی آداب شکل می‌گیرد. این امر از طریق ارتباط و رابطه افراد جوان با بزرگسالان به وجود می‌آید. بزرگسالان به عنوان مربی تربیتی عمل می‌کنند. در محیط‌های مذکور سمبلیهای موفقیت، خانه و لباس و سفر خارج از کشور و نظایر آن هستند. در شکل‌گیری این نوع خرده فرهنگ مجرمانه نظریه تقلید تارد و نظریه ساترلند مطرح می‌شود. در چنین حالتی ورود در بزهکاری به معنای آن است که فرد در دنیایی بسیار سازگار یافته با ارزشها وارد شده (بزهکاری یقه سفیدی)^۲ و ظاهراً ارزشها را رعایت می‌کند. در این محیط همزمان می‌آموزد که چگونه این رفتارها را مخفی نگه دارد. ضمن فراگیری دسترسی به وسایل غیرقانونی، شیوه پنهان کردن کار خود را هم یاد می‌گیرد. قابلیت مجرمانه و قابلیت سازگاری چنین مجرمینی بالاست. بزهکاران یقه سفید این دو خصوصیت را با هم دارند. استعداد بالای مجرمانه و قابلیت سازگاری بالا با جامعه.

^۱ - Criminal subculture.

^۲ - White- Collar Criminality

در مورد بزهکاری یقه سفیدها همچنین رجوع کنید به: علی‌حسین نحفی‌ابرنادادی و حمید هاشم

بیکی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۳۵۳-۶.

۲۰۵۶ مباحثی در علوم جنایی

۲- خرده فرهنگ متعارض:^۱ این خرده فرهنگ در مناطق از هم گسیخته و متلاشی شده اجتماعی به وجود می‌آید و شباهتهایی دارد با نظریه زیست بوم شاو- مک کی. مناطق از هم گسیخته اجتماعی مناطق فقیرنشین و گتوها هستند. در این مناطق راههای دستیابی به موفقیت- اعم از قانونی و غیرقانونی- بسته است. وسایل دستیابی به موفقیت در دسترس نیست. در چنین حالتی محرومیت از وسایل به منظور دستیابی به اهداف، نزد افراد و جوانان رفتارهای پرخاشگرانه و غیرعادی را باعث می‌شود و لذا جوانان این مناطق خود را از هر شکل یکپارچه‌سازی و ادغام اجتماعی دور می‌بینند. در چنین محله‌هایی چه یکپارچه‌سازی مجرمانه و چه یکپارچه‌سازی متعارف برای جوانها بسته است. حتی برای مجرم شدن باند و تشکیلات ندارند چون همه چیز بهم خورده است (از هم گسیختگی اجتماعی).

در این شرایط می‌توان گفت که جوانها نسبت به هر شکل بهنجارسازی و جامعه‌پذیری و سازگارسازی با محیط، سرکش می‌باشند و به لحاظ این سرکشی نسبت به نظام کنترل جرم با مجازات و دستگیری و محکومیت روبرو می‌شوند. در شرایطی که در یک محله سازمان یافته و دارای نظم اجتماعی، بزهکاران سازمان یافته می‌توانند از تعقیب پلیس و رفتن به زندان به طرق مختلف خود را رهایی دهند، در مناطق از هم گسیخته اجتماعی جوانها به حال خود رها شده‌اند و حمایت مالی در اختیار ندارند. بزهکاران این مناطق حمایت و کمکی در اختیار ندارند. پولی برای تطمیع پلیس (غیرقانونی) یا گرفتن وکیل (قانونی) ندارند. لذا نوجوانان بزهکار در این محله‌ها با سرکوبی شدید، دستگیری و محکومیت روبرو هستند. به این خرده فرهنگ می‌گوییم «خرده فرهنگ تعارض آمیز» چون خود محله از انسجام برخوردار نیست این خرده فرهنگ هم انسجام ندارد. در چنین محله‌هایی آمار دستگیری مجرمین بالاست چون قابلیت و استعداد مجرمیت بالا ولی قابلیت سازگارسازی کم است. در این

^۱ - Conflict subculture

محلها نمادهای دولتی و جامعی کنترل جرم ضعیف هستند. همبستگی گروهی و اجتماعی ضعیف است. در این خرده فرهنگ برخلاف نوع قبلی اصلاً وسیله دستیابی به اهداف (ولو مجرمانه) در دسترس افراد نیست. زندان بیشتر مملو از این دسته مجرمین است یعنی کسانی که نتوانسته‌اند خود را ظاهرالصلاح نشان دهند (برخلاف طبقه قبلی).

۳- خرده فرهنگ کناره‌گیری یا فرار:^۱ در این خرده فرهنگ افرادی دور هم جمع می‌شوند که شکست مضاعف را تجربه کرده‌اند. به این ترتیب که از سویی نتوانسته‌اند اهداف خود را با وسایل قانونی محقق نمایند و از سوی دیگر موفق نشده‌اند در دنیای بزهکاری جذب و ادغام شوند. برای فرار از این شکست مضاعف به وسایلی روی آورده‌اند که این محرومیت مضاعف را موقتاً به فراموشی بسپرد مثل مصرف موادمخدر، اعتیاد به الکل و نظایر آن.

نظریه فرصتهای نابرابر غیرقانونی مزیتی نسبت به نظریه مرتون دارد و آن اینکه نشان می‌دهد ورود به عالم بزهکاری بستگی دارد به قابلیت‌های آشکار و نامریی فرد در ورود به دنیای مجرمان سازمان یافته. یعنی ورود در دنیای مجرمان سازمان یافته نیاز به یک سری قابلیت‌ها دارد. هر کسی نمی‌تواند مرتکب جرم شود.

از سوی دیگر ایراداتی به نظریه خرده فرهنگ (subculture) توسط آقای دیوید متزا^۲ وارد شده است. به عقیده وی دو رکن ذیل که از ارکان این نظریه هستند، قابل رد می‌باشند.

۱- در این نظریه به طور ضمنی از این موضوع دفاع می‌شود که ارزشهای مجرمانه و غیرمجرمانه متفاوت هستند.

۲- نظریه خرده فرهنگ از این امر دفاع می‌کند که بزهکار همواره براساس ارزشهای مجرمانه عمل می‌کند.

متزا معتقد است که این دو رکن قابل رد هستند. اولاً بزهکاران همیشه در تعارض با جامعه نیستند بلکه در یک جنبش تدریجی که خود آنها هم متوجه آن نیستند به تدریج به دنیای بزهکاری گرایش می‌یابند. به عبارت دیگر بزهکار بین دنیای متعارف و دنیای بزهکاری زندگی می‌کند. گاه نقش بزهکار و گاه نقش یک آدم درستکار را بازی می‌کند. بزهکار بین عمل مجرمانه و متعارف در حال تردد است.

این نظریه متزا را نظریه "Drift" گفته‌اند.^۱ متزا در مصاحبه آزاد با محکومین به حبس به این نتیجه رسید که خرده فرهنگ مجرمانه اصلاً وجود ندارد. تفکیک فرهنگ مجرمین از غیرمجرمین به طور مطلق صحیح نیست. متزا در این مصاحبه‌ها پی برد که: اولاً در پاسخ‌های بزهکاران احساس شرم و تقصیر از عمل ارتكابی مشهود بوده و صحبت از تجربه جنایی آنها برای آنها تلخ بوده است. دوم اینکه اعلام کرده‌اند که معیارهای عمومی اخلاق (مثل تعهد، قول و احترام به خانواده) را قبول دارند. از سوی دیگر بزهکاران می‌گفتند که به افراد درستکار احترام گذاشته و آنهایی را که با وسایل قانونی به موفقیت رسیده‌اند تحسین و جرایم را تقبیح می‌کنند و از سوی دیگر به مقررات و قوانین آگاهند. مجازات خود را هم به حق و عادلانه می‌دانستند.^۲ متزا نتیجه می‌گیرد که زندانیان مشروعیت نظم اجتماعی را قبول دارند و معتقدند که رسیدن به اهداف بدون کار و تلاش، ارزش نیست. متزا نتیجه می‌گیرد که فرهنگ

^۱ - به عقیده او عمل جنایی برحسب موارد ثمره انتخاب ازاد بیش و کم شدید بزهکار است که جرم او در پایان فرآیند تعامل طولانی «دریفت» یعنی «تسلیم هوای دل شدن» و «تردید» و «اهمال» پدیدار می‌شود. (ر.ک به ریمون گسن، جرم‌شناسی نظری، ترجمه مهدی کی‌نیا، چ اول، تهران: مجلد، ۱۳۷۴، ص ۲۰۳).

^۲ - البته متزا با تأکید بر قابل احترام بودن اصول سستی از قبیل مردانگی، شرف، تقوی و ... برای بزهکاران اعلام می‌دارد هنگامی که انگیزه ارتکاب جرم یکی از این احساسات عالی باشد بزهکار علت موجهی در آن می‌بیند به قسمی که اگر محکوم شود احساس بی‌عدالتی می‌کند (همان، ص ۲۰۵).

^۱ - Retreatist subculture

^۲ - David Matza

غالب جامعه نظام ارزشی مجرمین را هم تحت الشعاع قرار می‌دهد. اکثر اعضای جامعه درستکار هستند و محیط پیرامون بزهکاران را هم آنها تشکیل می‌دهند پس بزهکار فردی بیگانه از جامعه نیست بلکه جلوه‌ای است از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند. نظریه‌های بحث شده تا اینجا به تنهایی همه عوامل بزهکاری را توجیه نمی‌کنند. در جمع‌بندی سه فصل اول (از هم گسیختگی اجتماعی، نظریه فشار، نظریه فرهنگی) باید گفت که این سه نظریه از نظریه‌های پیشگام در جامعه‌شناسی جنایی هستند و امروزه هم تحولات از آنها نشأت می‌گیرد. انتقادی که به آنها وارد است اینکه بی‌اندازه به یک عامل توجه کرده‌اند. به این ترتیب چرایی جرم را به تأثیر یک عامل تنزل می‌دهند در حالی که باید به فاکتورهای مختلف توجه کرد. نتیجه آنکه برخی محققین یک تابلوی یکپارچه از این سه نظریه به دست داده‌اند که این چشم‌انداز یکپارچه بزهکاری را برای ما بهتر تبیین می‌کند:

تنش (فشار) اجتماعی
مسائل مربوط به جامعه‌پذیری ← ضعف علقه‌های متعارف ← قوت علقه‌های مجرمانه ← بزهکاری
از هم گسیختگی اجتماعی

آن سه عامل منجر به ضعف علقه‌های غیرمجرمانه (خانواده، مدرسه و محله، دوستان، محل‌گذران اوقات فراغت) و قوت علقه‌های مجرمانه می‌شود که نهایتاً فرد را به سمت بزهکاری سوق می‌دهند. علقه‌های اجتماعی عبارتند از وابستگی، تعهد نسبت به یکدیگر، درگیر شدن و احساس ذینفع بودن و باورها.^۱ وجود این علقه‌های چهارگانه باعث جامعه‌پذیری فرد و ضعف آنها باعث مجرمیت فرد می‌گردد.

گفتار پنجم - نظریه‌های خرد محور

این نظریه‌ها معتقدند که مجرم تفاوت ماهوی با غیرمجرم ندارد و اتفاقاً بزهکار فرد بسیار اجتماعی شده‌ای است و می‌داند که چگونه در مواقع فشارهای اجتماعی - اقتصادی استراتژی طرح کند و استراتژی خود را به اجرا گذارد. بزهکاری قواعد عقلانی خاص خود را دارد. این قواعد بی‌شبهت به هنجارهای حاکم بر فعالیت‌های مشروع نیستند. مجرم می‌داند که چرا مرتکب جرم می‌شود و چگونه آن را باید انجام دهد و برای خود توجیه کند. عقلانیت بزهکار البته مطلق نیست چرا که عقلانیت شرایطی را می‌طلبد که چه بسا مجرم در اختیار نداشته باشد مثلاً اطلاعات کافی در مورد سبیل مجرمانه نداشته باشد. اما بزهکار به هر حال قدرت تشخیص کافی برای قبول مسئولیت اعمال خود را دارد. زیر عنوان نظریه‌های خردمحور، سه جریان نظری را بررسی می‌کنیم:

۱- نظریه فنون خنثی‌سازی

۲- نظریه رابطه اجتماعی

۳- نظریه‌های انتخاب عقلانی

در نظریه‌های سه‌گانه‌ای که در بخش اول بحث شد، بزهکار فردی مجبور، مطرود و منفعل فرض می‌شد اما در نظریه‌های خردمحور بزهکار فردی انتخابگر، حسابگر، اجتماعی و فعال است. به این ترتیب به نظریه‌های بکاریا و بویژه بتنام^۱ نزدیک می‌شویم.

اما آیا اساساً جرم به عنوان عملی ضداخلاقی می‌تواند برخوردار از عقلانیت باشد؟ در پاسخ باید گفت که اصولاً اقتصاد در جرم‌شناسی از دو زاویه بررسی شده است:

^۱ - بتنام با اصل حسابگری جزایی (Criminal/Penal Calculation) خود از نخستین کسانی بود که بزهکار را فردی حسابگر و منطقی معرفی کرد.

^۱ - ر.ک به نظریه Social bond از هیرشی (Hirshi) در صفحه ۶۷ همین جزوه.

جرم‌شناسی ۲۰۶۱

۱- به عنوان عامل جرم: در اینجا در باب علت‌شناسی ما مظاهر اقتصادی را به عنوان عامل جرم بررسی می‌کنیم: فقر، بیکاری، قدرت خرید پایین و گرانی. تأثیر این عوامل بر بزهکاری بررسی می‌شود. در عین حال شکوفایی اقتصادی و ثروت هم به عنوان عامل جرم بررسی می‌شود. در هر دو حالت بحران و شکوفایی اقتصادی، اقتصاد بستر ارتکاب جرایمی را فراهم می‌آورد (رویکرد سلبی).

۲- در رویکردی ایجابی از زاویه دید عده‌ای که ما آنها را مجرم می‌نامیم، اقتصاد به عنوان فعالیتهایی که آثار مادی و معنوی بر آن مترتب است در باب بزهکاری هم صادق است. در اینجا ما جرم را به عنوان یک فعالیت اقتصادی بررسی می‌کنیم که عده‌ای از اعضای جامعه آن را انتخاب کرده‌اند و از زاویه دید آنها اتفاقاً این فعالیت مشروع است و نه فعالیتهای متعارف قانونی.

گفته می‌شود که جرم اشتغال‌زا است. عده‌ای به عنوان بزه دیده از جرم صدمه می‌بینند اما برخی از جرم کسب درآمد می‌کنند. مجرمین اولین گروهی هستند که از جرم استفاده می‌برند اما چون بر این درآمد آنها مالیات و بیمه‌ای وارد نیست، فرد مجرم بابت فعالیت مجرمانه‌اش هزینه‌ای به جامعه نمی‌دهد و بلکه از مزایای جامعه هم استفاده می‌کند. در کنار بزهکاران و برای مهار بزهکاران جامعه غیرمجرم و متعارف بسیج می‌شود، (اعم از دولت و بخش خصوصی) و برای مبارزه با جرم اقدام می‌کند (ایجاد پلیس، استخدام قاضی، ساخت زندان، ایجاد بیمه‌های جرم و ساخت وسایل پیشگیری از جرم). به این ترتیب صنعت و فعالیتهای مبارزه با جرم یک حجم پول و اقتصاد را به خود اختصاص می‌دهد. جامعه با اخذ مالیات صاحب درآمد می‌شود. صنعت کنترل جرم اشتغال‌زا است چنانکه در کشور ما اخیراً با نظارت نیروی انتظامی شرکت‌های پیشگیری از جرم تأسیس شده و اشتغال‌زایی کرده‌اند.

در مقابل، جرم عده زیادی را متضرر می‌کند. اول خود بزه دیده و سپس هزینه‌ای که جامعه برای مبارزه با بزهکاری می‌کند که می‌توانست صرف کارهای دیگر شود.

۲۰۶۲ مباحثی در علوم جنایی

بزهکاری مخارج امنیتی را به دولت و افراد تحمیل می‌کند. خود صنایع مرتبط با جرم، ارتکاب جرم را می‌طلبد تا آن صنعت روی پا بماند. پس جرم از جهات مذکور تالی فاسد دارد (کسب درآمد عده‌ای از راههای نامشروع، هزینه‌های دولت برای کنترل و مبارزه با آنها و...). در اینجا این بحث مطرح می‌شود که در شرایطی که هزاران بیکار و بیمار در جامعه وجود دارند ولی نظم جامعه را نقض نکرده‌اند آیا باید شاهد صرف هزینه‌ها در راه مبارزه با مجرمینی باشیم که امکان برخورد ساده‌تر و ارزان‌تر با آنها هم وجود دارد (مثل مجازاتهای شدید سرکوبگرانه، اعدام و نظایر آن).

نظریه‌های خردمحور برای ما یادآور دیدگاههای بتنام- اقتصاددان و فیلسوف کيفری انگلیسی- است که نظریه حسابگری جزایی او یا نظریه سود و لذت از یکسو و رنج و عذاب مجازات از سوی دیگر برای ما مأنوس است.

در دیدگاه طرفداران نظریه‌های خرد محور انسان بزهکار قربانی جبر اقتصادی و فرهنگی نیست. قربانی فقر و خرده فرهنگ مجرمانه نیست بلکه برعکس، یک عامل یا سوژه‌ای است که دست به انتخاب استراتژی می‌زند. به این ترتیب بزهکاری از قواعدی تبعیت می‌کند. قواعدی مشابه قواعد مربوط به رفتارهای اجتماعی متعارف. بنابراین بزهکار می‌داند که چرا فلان عمل را مرتکب می‌شود و چگونه باید آن را انجام دهد. برای ارتکاب جرم دست به انتخاب زده و براساس موانع احتمالی، استراتژی خود را تغییر می‌دهد. او هویت مجرمانه را برای خود قبول می‌کند.

از میان نظریه‌های خرد محور نظریه فنون خنثی‌سازی و نظریه رابطه اجتماعی ناظر به شخص مجرم (مجرم محور) هستند و چرایی ارتکاب جرم را با مطالعه مجرم به عنوان عاملی اقتصادی و حسابگر مطالعه می‌کنند. اما نظریه‌های انتخاب عقلانی بیشتر ناظر به بزه دیده هستند. در نظریه‌های اخیر انتخاب بزهکار تابعی است از رفتار و نحوه بودن بزه دیده. پس در نظریه‌های خردمحور، از سویی بزهکار و از سوی دیگر بزه دیده وجه غالب را تشکیل می‌دهند.

چنانکه در باب نظریه‌های فشار آمد، دیوید متزا ایرادی به نظریه خرده فرهنگ مجرمانه گرفت مبنی بر اینکه از دید این نظریه ارزش‌های مطلوب بزهکاران با ارزش‌های مطلوب انسان‌های درستکار یکی نیست. بزهکاران ارزش‌ها و فرهنگ خاص خود را دارند. متزا^۲ معتقد است که بسیاری از ارزش‌ها در دو فرهنگ مجرمانه و متعارف مشترک است. بزهکاران هم زشتی عمل خود را می‌پذیرند و ارزش‌های متعارف را قبول دارند. اما در مورد اینکه ارتکاب جرم چگونه اتفاق می‌افتد متزا دو پاسخ می‌دهد. از یکسو متزا معتقد است که علت بزهکاری اطفال را باید در موقعیت‌های خاص جستجو کرد که جوانان در آن قرار دارند یعنی محیط پیرامون و محیطی که آن‌ها را دور هم جمع می‌کند. این تشکل جوانان به آن‌ها اجازه می‌دهد که استرس دوره نوجوانی و جوانی را خشی کنند. یک احساس جمع بودن و همبستگی به آن‌ها دست می‌دهد. برخی از این تشکل‌ها ممکن است منجر به یک سوء تفاهم و وضعیتی شود که آن وضعیت جرم باشد. به عبارت دیگر تشکل جوانان این کارکرد را دارد که فشارها را بهتر تحمل کنند و احساس تنهایی نکنند اما ممکن است همین تشکل که برای جرم تشکیل نشده، تبدیل شود به محیط جرم. این تشکل‌ها علی‌الاصول کارکرد مثبت دارند اما در شرایطی که فرد کار و موقعیت اجتماعی فعال نداشته باشد، این تشکل‌ها مستمر و دائم می‌شود. پس اگر فرد نوجوان موفق به کار و ازدواج و ورود به فعالیت‌هایی شود که هویت اجتماعی پیدا کند، فوراً از تشکل خارج می‌شود اما زمانی این تشکل‌ها دائمی شده و زمینه‌ساز جرم می‌شوند که شخص موفق نشود در سنی که استعداد کار دارد فعالیت رسمی و هویت اجتماعی

^۱ - Techniques of neutralization

^۲ - گفتنی است که متزا با همکار خود آقای گرشام سایکز آثارشان در دهه ۶۰ به چاپ می‌رسد و کوشش کرده‌اند تا از پدیدار شناسی برای بررسی مسئله کجرفتاری استفاده نمایند.

داشته باشد. متزا می‌گوید بزهکاری نوجوانان به چند دلیل در چارچوب این تشکل‌ها ممکن است به وجود آید:

۱- انکار مسئولیت و خودداری از قبول مسئولیت اعمال و رفتار خود. فرد نوجوان به خود می‌گوید که مجبور به ارتکاب جرم بوده است و برای خود دلیل می‌تراشد، مثل بیکاری و نیاز مالی.

۲- انکار زیان و کوچک کردن خطای ارتکابی. کوچک‌نمایی خساراتی که به بزه دیده وارد شده است.

۳- منکر شدن وضعیت بزه دیدگی مجنی علیه و حتی وجود او.

۴- محکوم کردن پلیس و قاضی و تقبیح آن‌ها به این جهت که فاسد هستند و قائل به تبعیض می‌شوند. این کار را در جهت توجیه خود انجام می‌دهد.

۵- پیروی از اصل وفاداری نسبت به مافوق. تقاضاها و هنجارهای مسلط جامعه را فدای تقاضاهای گروه کوچک می‌کند مثلاً خویشاوندان دار و دسته، دوستان و ...

به این ترتیب نظریه متزا از این جهت در نظریه‌های خرد محور مورد بحث قرار می‌گیرد که به موجب آن فراگیری بزهکاری نیاز به فراگیری همزمان روش‌های خشی‌سازی موانع درونی فرد دارد. خشی کردن این موانع، ارتکاب جرم را برای او عملی مشروع جلوه داده و تسهیل می‌کند. پس تکنیک‌های خشی‌سازی به بزه کار اجازه می‌دهد که به عمل خود همان اعتباری را دهد که فرد درستکار به عمل خود می‌دهد.

تکنیک‌های خشی‌سازی ناظر به قبل از ارتکاب جرم است. با این تکنیک‌ها فرد راه ارتکاب را برای خود تسهیل می‌کند. خشی‌سازی باعث می‌شود عقلانیت مجرم او را از ارتکاب جرم باز ندارد. در واقع منظور از خشی‌سازی در اینجا خشی‌سازی عقلانیت است. خشی کردن نیروی وجدان یا پلیس درونی (Inner policeman) منظور است.

جرم‌شناسی ۲۰۶۵

دلیل تراشی‌ها به فرد اجازه می‌دهد اعتبار هنجار و ارزش‌ها یا یک ماده قانونی را خنثی و آنها را برای خود بی‌اثر کند.

آورده متزا در نظریه فنون خنثی‌سازی این است که فراگیری بزهکاری ملازمه دارد با فراگیری و اشراف بر تکنیکهای خنثی‌سازی. فرد می‌تواند هنجارهای اجتماعی و قوانین دولتی را نقض کند در عین اینکه به این قوانین دولتی و هنجارهای اجتماعی بها می‌دهد. این فرق نظریه متزا با نظریه‌های قبلی است. او می‌گوید مجرمین برای ارزشهای اجتماعی اعتبار قائلند اما سعی می‌کنند آنها را برای خود بی‌اعتبار جلوه داده و به این ترتیب آنها را دور بزنند. به این ترتیب تأکید دیوید متزا بر عمل مجرمانه و عقلانیت جرم است که به موجب آن مجرم فرد نامتعارفی نیست. نظریه او راجع به علل بزهکاری چیزی نمی‌گوید بلکه برای ما بزهکاری (بویژه در اطفال) را توجیه می‌کند.

انتقادات نظریه متزا ایراد وارد بر نظریه متزا این است که افرادی که مکرراً مرتکب نقض هنجارها می‌شوند چه عقلانیتی می‌توانند داشته باشند بویژه وقتی جرایم ارتکابی ناچیز و سود حاصله کم است؟ ممکن است در این حالت مجرمین دچار یک نوع آسیب باشند که عقلانی عمل نمی‌کنند. لذا استدلال جامعه‌شناختی برای جرایم آنها کارآیی خود را از دست می‌دهد.

با توجه به اینکه امروزه تکنیکهای پیشگیری از جرم و دستگیری مجرمین پیشرفت کرده و لذا امکان دستگیری و شناسایی مجرمین نسبت به گذشته بیشتر شده‌اند لذا عقلانیت مجرمانه ایجاب می‌کند برای ریسک‌پذیری پایین و سودآوری بالا مرتکب جرایم خطرناک مثل سرقت مسلحانه نشوند بلکه برای کسب همان سود که با ارتکاب سرقت مسلحانه بدست می‌آید، از طریق ارتکاب تعداد بیشتر سرقت عادی عمل کنند. کمیت جای کیفیت را می‌گیرد. امکان شناسایی و کشف سرقت ساده کمتر از سرقت از بانک یا سرقت مسلحانه است. به این ترتیب عقلانیت بزهکاری امروزه

۲۰۶۶ مباحثی در علوم جنایی

به لحاظ مصون‌سازی سبیل‌های جرم سبب تحول سرقت‌ها از جهت کیفیت ارتکاب جرم شده است. سرقت ساده جای سرقت مسلحانه و سرقت از بانک را گرفته زیرا ریسک کمتری دارد و در صورت تکرار می‌تواند همان سود سرقت از بانک را هم داشته باشد.

از دیدگاه و روش متزا ما نمی‌توانیم به حقیقت نزدیک شویم فقط نقطه نظر مجرمین و بزهکاران در مورد جرایم آنهاست اما اعتقاد آنها ممکن است غلط باشد یا دچار آگاهی کاذب شده باشند. مثلاً کسی که عقیده دارد هر کس محیط زیست را نابود می‌سازد می‌تواند مورد صدمه و آزار جسمانی قرار دهد حقی غیرقانونی برای خود قائل شده است.

حمله نئونازیها در انگلستان به خانواده‌ها و کودکان هندی به دلیل این اعتقاد غلط بود که وجود اقلیتهای نژادی مهاجر علت همه بدبختیهاست. همه مجرمین برای عمل خود دلایلی دارند اما مسئله این است که این دلایل تا چه حد به واقعیت نزدیک است.

نپرداختن به ساخت جامعه و نابرابریهای موجود در آن است. البته متزا زندگی در زاغه‌ها و محله‌های فقیر نشین و عدم دسترسی به امکانات را باعث گرایش به بزهکاری می‌داند اما او این امر را بدیهی می‌داند. ساختار جامعه و فرهنگ تغییرناپذیر است و مجرم هیچ انتخابی ندارد مگر اینکه به علت یأس و ناامیدی از طریق فعال شدن در اعمال مجرمانه حرکت کند. در حالیکه همه افراد در شرایط نامناسب لزوماً بزهکار نمی‌شوند بعضی آن را می‌پذیرند و بعضی خواستار حقوق بیشتری از دولت می‌شوند و ...

ب- نظریه رابطه (علقه - پیوند) اجتماعی^۱

این نظریه با نام هیرشی^۲ عجین است.^۳ او در کتابی به سال ۱۹۶۹ تحت عنوان علل بزهکاری

(Causes of delinquency) معتقد است که انسان ذاتاً منحرف است. ناهم‌نواپی و پشت کردن به هنجارها در ذات انسانهاست. اصل بر این است که انسان هنجارشکن است. پس هم‌نواپی و قانونگرایی استثناست. لذا سؤال اصلی باید این باشد که چرا عده‌ای هم‌نوا با قانون هستند و مرتکب جرم نمی‌شوند؟ چون از نظر هیرشی نقض هنجارها، جاذبه‌دار و لذت‌آور و سودآور است. هیرشی به دنبال بیان انگیزه‌هایی است که افراد را به سمت قبول و پذیرش رفتار بهنجار سوق می‌دهد. چه چیزی باعث می‌شود انسان قانونگرا بشود؟ هیرشی معتقد است که ما باید انواع کنترل‌ها و روابط و انواع موانع سبب این کار را بررسی کنیم. هیرشی معتقد است که علقه‌ها یا پیوندهای اجتماعی متعارف مثل زناشویی، دوستی، همکار بودن و ... نقش کنترل‌کننده عمده‌ای را در عدم ارتکاب جرم ایفاء می‌کنند. هر قدر که این روابط و دلبستگی‌های فرد ضعیف باشد استعداد او برای ارتکاب جرم بیشتر است.^۴

نظریه هیرشی مبتنی است بر تحقیق از چهار هزار دانش‌آموز درخصوص جرایم ارتكابی آنها که شناسایی و کشف نشده‌اند. این روش برآورد رقم سیاه را روش خود اعترافی بزهکاران^۵ می‌گویند. براساس تحقیق مذکور بود که هیرشی نظریه روابط

^۱ - Social bond

^۲ - Hirshi

^۳ - این نظریه را «کنترل اجتماعی هیرشی» یا «تقید اجتماعی» نیز نامیده‌اند.

^۴ - در اینخصوص نظریات دیگری هم هست از جمله نظریه خویشنداری یا کفّ نفس (موانع درونی و موانع بیرونی) که جهت مطالعه بیشتر مراجعه شود به تقریرات درس جرم‌شناسی آقای دکتر نجفی ابرندآبادی، دوره کارشناسی ارشد سال ۷۴-۱۳۷۳، تدوین و تنظیم توسط بتول پاکزاد (جلد ۱، مباحثی در علوم جنایی، تقریرات دکتر نجفی ابرندآبادی، اسفند ۱۳۸۳).

^۵ - Self Report Study

(علقه‌ها / پیوندهای) اجتماعی را مطرح کرد. این نظریه چهار رکن دارد که همراه هم عمل می‌کنند:

- ۱- وابستگی (Attachment) ۲- تعهد (Commitment) ۳- درگیر بودن و درگیر شدن (Involvement) ۴- اعتقاد (به ارزش و اعتبار قواعد مشترک) (Belief)
- ۱- وابستگی: این رکن با میزان گرایش فرد به تشبیه خود به اشخاص مرجع در جامعه مرتبط است مثل پدر و مادر، دوستان و استاد و ... این علقه وابستگی به افراد مدل، با قضاوتی که آن مدلهای نسبت به فرد دارند تکمیل می‌شود. بنابراین فرد نسبت به طرز فکر و برداشت والدین و دوستان حساس است. هر قدر قضاوت آنها نسبت به وی مثبت باشد، رکن وابستگی بیشتر و قوی‌تر می‌شود. اما هر قدر احساس وابستگی کمتر شود و فرد نسبت به قضاوت مدل در مورد خود بی‌تفاوت شود میزان پشت کردن به هنجارها بیشتر می‌شود. فرزندى که نمی‌خواهد والدین نسبت به او بدبین شوند سعی می‌کند کار بدی نکند. هر قدر کنترل والدین بیشتر باشد و القاعات تربیتی آنها بیشتر باشد فرآیند دوری از هنجار کمتر می‌شود. هیرشی در تحقیق خود پی برده که هر قدر نظارت والدین بیشتر بوده، جرایم ارتكابی اطفال کمتر بوده است.
- ۲- تعهد: منظور احساس پایبندی به تعهدات قبلی است. زمانی که فرد نسبت به تعهدات خود دغدغه دارد و هزینه‌های آن را می‌پردازد، کمتر مرتکب جرم می‌شود. در اینجا اطفال بدلیل تمایل به حفظ هویت اجتماعی مثبت خود سعی می‌کنند تعهدات خود را نسبت به جامعه و گروه انجام دهند.

۳- درگیر بودن: منظور سرگرم بودن و دلمشغولی داشتن نسبت به یک امر اجتماعی است. به عبارت دیگر وقتی نوجوانان جذب فعالیت‌های اجتماعی باشند و دغدغه آن را داشته باشند فرصت ارتكاب جرم را ندارند.

۴- اعتقاد به اعتبار و مشروعیت هنجارهای مشترک: احترام به قواعد رابطه تنگاتنگی دارد با اعتباری که ما برای آن قواعد قائل هستیم. در اینجا رابطه بین قانون

جرم‌شناسی ۲۰۶۹

و انتظارات تابعان آن مطرح می‌شود. اگر تابعان قانون انتظارات و خواست‌های خود را در قانون متبلور ببینند احترام بیشتری به قانون می‌گذارند. قانون نگرش شخص مسئول نیست بلکه حکمی مردمی است و از قاعده به رأس آمده است. اعتبار قانون از انطباق آن با انتظارات عمومی می‌آید.

انتقادی که بر دیدگاه هیرشی وارد کرده‌اند این است که بُعد تعارض را در شکل-گیری رفتارها در نظر نمی‌گیرد. زیرا شکل‌گیری شخصیت و اغلب از فراز و نشیب‌هایی مانند مخالفت و روابط اجتماعی می‌گذرد. پس رفتار ما اصطلاحاً یک نوع محصول آبدیدگی است. فراز و نشیب‌ها را طی کرده و تثبیت رفتار، بدون تعارض و تنش و اصطکاک با دیگری نبوده است. (خود آن اصطکاک خالی از تنش نبوده است). به این ترتیب نظریه هیرشی از یکسو، با دیدگاه‌های فرهنگ محور در تعارض است، زیرا در نظریه‌های فرهنگ محور عقیده بر این است که بزهکاران صلاحیت لازم برای توسعه و بسط روابط اجتماعی را ندارند و روابط اجتماعی آنها بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر است. در عوض ساترلند و کوهن معتقدند که بزهکاران دارای صلاحیتهای اجتماعی گسترده و توسعه یافته هستند و اتفاقاً در بستر رابطه با گروه جرم را فرا می‌گیرند و در این چارچوب است که در واقع بزهکاری فراگرفته می‌شود. با توجه به این مطالب می‌شود بر هیرشی ایراد گرفت که به بُعد عمودی فرآیند انتقال هنجارها بهای بیش از اندازه می‌دهد. یعنی به نظر او هر قدر رابطه فرزند با والدین بیشتر باشد او بهتر ارزشهای مطلوب را می‌پذیرد. این بها دادن بیش از اندازه به بعد عمودی به قیمت کم بها دادن به کنش متقابل یا تعامل از نوع افقی است. یعنی تعامل بین همکلاسی‌ها و دوستان. پس رکن اول نظریه هیرشی (attachment) زیر سؤال می‌رود. وابستگی (attachment) به معنای القای عمودی باید‌ها و نبایدها از یک مدل به فرد است اما القای ارزشها همواره اینطور نیست بلکه طفل از طریق افقی (دوستان و همسالان) نیز ارزشهایی را فرا می‌گیرد. تراویس هیرشی به این بُعد افقی توجه

۲۰۷۰ مباحثی در علوم جنایی

چندانی نکرده است. پس نظریه هیرشی یک نظریه جامع نیست و فقط بخشی از رفتارهای مجرمانه را تبیین می‌کند.

ج- نظریه‌های انتخاب عقلانی

نظریه‌های مشهور به گزینه عقلانی (Rational choice theories) بر دو دسته هستند:

۱- نظریه مدل شیوه و سبک زندگی (Life style model)

۲- نظریه فعالیت روزانه (Routine activity)

در نظریه‌های مشهور به گزینه عقلانی انسان مجرم واقعاً به عنوان یک انسان مقتصد، محاسبه‌گر و معقول ترسیم و مطالعه می‌شود. مجرم در این نظریه کسی است که کسب رضایت خود را به اوج می‌رساند. کسی است که از نظر خود بهترین وسیله را برای دستیابی به اهداف خود انتخاب می‌کند. مزایا و معایب عملش را بررسی می‌کند. هزینه‌های ارتکاب جرم را می‌سنجد (شانس شناسایی و دستگیری و همچنین شانس محکومیت و میزان کیفر احتمالی) و سپس انتخاب می‌کند.

ویژگی دو نظریه مذکور در این است که بزهکاری را منتقل می‌کند به بزه دیده و از نقطه نظر بزه‌دیدگان بررسی می‌کند. بدین معنا که بزه‌دیده چه ویژگی‌هایی داشته که سیل^۱ جرم واقع گشته است. پس می‌توان گفت در این نظریه‌ها بخش عمده‌ای از محاسبه بزهکار براساس موقعیت، سن، شغل و هویت اجتماعی بزه دیده شکل می‌گیرد.

۱- نظریه مدل شیوه و سبک زندگی

این نظریه به گات فردسن و هیندلانگ منسوب است و طبق آن، هر قدر یک فرد شیوه زندگی بازتری داشته باشد یعنی فعالیتهای شغلی و تفریحی و اوقات فراغت

¹ - Target

جرم‌شناسی ۲۰۷۱

وی بیشتر باشد احتمال بزه دیده شدن او بیشتر است. هر چقدر یک شخص با افراد بزهکار یا با محیطهای مجرمانه یا محیطهای خطرناک یا در زمانهای خطرناک بیشتر رفت و آمد کند شانس بزه‌دیدگی خود را افزایش می‌دهد. کسانی که در مرکز شهر زندگی می‌کنند نسبت به کسانی که در محله‌های دوردست زندگی می‌کنند بیشتر شانس بزه‌دیدگی دارند. جوان‌ها برخلاف تصور ما که بیشتر مجرم می‌شوند اتفاقاً به جهت شیوه زندگی بازتری که دارند شانس بزه‌دیدگی آنها بیشتر است، زیرا در مقایسه با افراد مسن شیوه و مدل زندگی آنها براساس فعالیت است و نه براساس انفعال.

نظریه مدل زندگی در واقع چنین وانمود می‌کند که مردان (ترجیحاً جوان و ترجیحاً مجرد و ترجیحاً شهرنشین و بیکار یا کم درآمد) بیشتر در معرض بزه‌دیدگی هستند. بزهکاران، این سیبلها را انتخاب می‌کنند. افراد مسن کمتر بزه دیده می‌شوند چون شیوه زندگی آنها بسته‌تر و محتاطانه‌تر است. همچنین است وضع زنان زیرا آنها می‌دانند که سیبل جرم هستند لذا احتیاطات لازم را به عمل می‌آورند.

۲- نظریه فعالیت روزانه (فعالیت جاری):

این نظریه بیشتر به فلسون (Felson) مرتبط می‌شود. مارکوس فلسون و لورنس کوهن این نظریه را طرح کرده‌اند و به وسیله آن، نظریه قبلی (مدل زندگی) را تکمیل کرده‌اند.

نظریه فعالیت روزانه در مقام پاسخ به این سؤال است که چه عواملی تمایل به ارتکاب جرم را مساعد می‌کند. بحث این است که آیا موقعیت (situation) و شرایط سیبل جرم (بزه دیده)، ارتکاب جرم و تعرض به آن سیبل را مساعد می‌کند؟ نظریه فعالیت روزانه بیشتر توجه دارد به اوضاع و احوال یا شرایط مادی ارتکاب جرم، آنچه که ما شرایط مشرف بر ارتکاب جرم می‌نامیم مثل روز بودن یا شب بودن و ... در این نظریه بحث بر سر رابطه فقر و بزهکاری یا بیکاری و بزهکاری نیست بلکه اتفاقاً

۲۰۷۲ مباحثی در علوم جنایی

برعکس، کوهن و فلسون معتقدند که در دهه ۶۰ میلادی، آمریکا دارای شرایط اقتصادی شکوفا و مثبتی بود. اما در عین حال در همین زمانها بحران اجتماعی و تنشهای اجتماعی از جمله بزهکاری در حد زیادی بود. کوهن و فلسون نتیجه گرفتند که فقط فقر و بیکاری بحران‌زا نیست بلکه ثروت و سازندگی هم می‌تواند جرمزا باشد. درخصوص جرایم علیه اموال کوهن و فلسون معتقدند که برای ارتکاب این جرایم سه شرط لازم است:

۱- وجود فردی مصمم به ارتکاب جرم

۲- وجود یک سیبل جاذبه‌دار

۳- عدم وجود محافظ یا حفاظت اندک از سیبل (آماج).

برای وقوع جرم باید این سه شرط جمع باشد که هر سه به یکدیگر ارتباط دارند و در همه آنها بطور مستقیم یا غیرمستقیم آماج یا سیبل جرم نقش و تأثیر دارد. کوهن و فلسون معتقدند که تحولات جامعه‌شناختی که مثلاً از طریق مهاجرت رخ داده و تحولات اقتصادی که از طریق رشد فناوری و صنعت بوجود آمده سبب تحول فعالیت‌های روزانه مردم شده است. به عبارت دیگر ما از سالهای ۱۹۵۰ میلادی به این سو شاهد تکثر فعالیتها و مشاغل هستیم. این تنوع فعالیتها منجر به تکثر جابجا شدن، سیالیت و حرکت شده و بنابراین، این تحول مشاغل به نوبه خود زمینه اجتماع سه شرط پیش گفته را مساعد کرده است. توضیح آنکه مثلاً افزایش سرقت از منازل در آمریکا در سالهای ۷۷-۱۹۴۷ همراه بوده با افزایش تجرد و افزایش جابجایی‌ها بین محل کار و سکونت و توسعه کار زنان (چنانکه امروز در کشورهای صنعتی زوجین ناگزیر به کار هستند) لذا در ساعات زیادی از روز خانه خالی است و یا برای رفتن به محل کار، ساعاتی از حیات ما در رفت و آمد سپری می‌شود یا به لحاظ گرانی مسکن در مرکز شهر، مردم به ناچار در شعاع دورتر محل سکونت خود را برمی‌گزینند و این هم باعث می‌شود برای رفت و آمد به شهر ساعات بیشتری خانه را

جرم‌شناسی ۲۰۷۳

خالی گذارد. افزایش روزهای تعطیل و افزایش تمایل مردم به مسافرت هم بر خالی ماندن خانه‌ها در برخی روزها می‌افزاید. نتیجه آنکه شهروند آمریکائی بخش مهمی از زندگی خود را خارج از خانه‌اش سپری می‌کند. در نتیجه تعداد خانه‌های خالی از سکنه در ساعات قابل توجهی از روز زیاد می‌شود و به همین ترتیب سیبل حفاظت نشده را برای مجرمین مصمم بیشتر می‌کند، لذا سرقت از منازل افزایش می‌یابد.

به این تحول فعالیت‌های روزانه باید تحول تعداد اموال منقول (قابل سرقت) را افزود. تعداد این کالاها نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است. مثلاً رادیو در ۵۰ سال پیش بسیار کمتر از زمان حال در دسترس مردم بود. پس سیبل‌های جرم در جوامع مصرفی زیادتر شده است. هر چه جاذبه این سیبل‌ها بیشتر باشد همزمان تمایل به ارتکاب جرم بیشتر می‌شود.

تسهیلات حمل و نقل و جابجا شدن هم از طریق خودرو، مترو، اتوبوس و موتورسیکلت افزایش یافته پس بزهکار به راحتی می‌تواند اموال را جابجا کند. از سوی دیگر از جهت سهولت حمل و نقل، کالاهای امروزی بسیار ساده‌تر حمل می‌شوند. چنانکه تلویزیون‌های امروزی بسیار سبک‌تر از مدل‌های قدیمی هستند. این سهولت جابجایی هم وقوع سرقت را تسهیل می‌کند.

همزمان با این تحولات، وسایل حفاظتی و حمایتی مثل دزدگیر سبب شده است که ارتکاب جرم دشوار گردد. در نتیجه آن سیبل‌ها یا بزه‌دیدگان بالقوه‌ای بیشتر در معرض جرم قرار می‌گیرند که احتیاط نکنند و امکانات حفاظتی لازم را بکار نگیرند. پس عوامل بزه‌دیده‌زا ناشی از قصور خود بزه‌دیده می‌باشد که اقدامات احتیاطی مناسب را انجام نداده است. در این شرایط بزهکار آن سیبلی را برمی‌گزیند که از نظر حفاظتی خلع سلاح و بی دفاع است.^۱

^۱ - چنانکه ملاحظه می‌شود این نظریه دربی تعیین سهم بزه دیده در وقوع جرم است و از این جهت در نخستین رویکرد بزه دیده شناسی یعنی رویکرد مقصر انگاشتن بزه‌دیده در وقوع و ارتکاب

۲۰۷۴ مباحثی در علوم جنایی

فلسون- کوهن نتیجه می‌گیرند که بزهکاری نتیجه مشکلات اجتماعی یا سوءکارکردهای نهادهای اجتماعی نیست بلکه در واقع نتیجه تضعیف کنترل اجتماعی است یعنی افراد در برخی فعالیت‌ها و مشاغل احتیاطات لازم را به خرج نمی‌دهند و خود را در برابر جرم محافظت نمی‌کنند.

نظریه مذکور با بحث پیشگیری فنی و وضعی^۱ بیشتر مانوس است. پیشگیری وضعی در عین اینکه بحثی قدیمی است اما با طرح نظریه فلسون- کوهن امروزه دوباره طرفداران زیادی پیدا کرده است. پیشگیری وضعی قدمتی بسیار دارد مثلاً در گذشته افراد برای جلوگیری از سرقت سکه‌های خود، آنها را درون خاک دفن می‌کردند. این نوعی پیشگیری وضعی است و یا مُحرَّز بودن مال به معنای پیشگیری وضعی است. لذا وقتی مال در حرز است بزه دیده پیش‌بینی‌های لازم را کرده و سرقت از حرز، سرقت حدی محسوب می‌شود.

بیمه سبب شده تا حدی افراد در حفاظت از اموال خود مراقبت کافی به عمل نیاورند. دلیل دیگر احتیاط کمتر مردم امروز نسبت به گذشته آن است که جایگزینی اموال نسبت به گذشته بسیار راحت‌تر شده است. مثلاً جایگزین نمودن رادیوی مسروقه در گذشته بسیار دشوارتر از امروز بود.

برخلاف پیش‌گیری‌های دیگر، در پیش‌گیری وضعی تمرکز جرم‌شناسی بر شخص بزه دیده یا سیبل‌های جرم است. در پیش‌گیری‌های اجتماعی^۲ و کیفری از جرم، مجرم محور اقدامات است و حمایت از سیبل مطرح نیست. اما در پیشگیری وضعی دغدغه

جرم (Victim Blaming) جای می‌گیرد. رویکردحمایتی به بزه دیده در چارچوب Victim helping

قرار می‌گیرد

^۱ - Situational Prevention / Techno prevention

^۲ - جرم‌شناسی پیشگیرانه (Preventional criminology) که به تعبیر استاد گسن یکی از سه شاخه

جرم‌شناسی کاربردی است در یک تقسیم‌بندی کلی منقسم می‌شود به پیشگیری وضعی و

پیشگیری اجتماعی

جرم‌شناسی ۲۰۷۵

این را داریم که چه کنیم تا فرد خودش بزه‌دیدگی خود را تسهیل نکند. پس پیشگیری وضعی، پیشگیری غیرمستقیم است. در پیشگیری وضعی با مصون‌سازی سیبل‌ها و ایمن کردن فضاهای آسیب‌پذیر بزهکاران را از ارتکاب جرم منصرف می‌کنیم و انصراف از ارتکاب جرم یعنی جلوگیری از بزه‌دیدگی.

با پیشگیری وضعی از جرم می‌خواهیم هزینه ارتکاب جرم را برای بزهکار افزایش دهیم تا او را از بزهکاری منصرف گردانیم.

۱- انتقادات وارد بر نظریه‌های خرد محور

این نظریه‌ها جامع همه بزهکاران و اشکال بزهکاری نیستند از قبیل:

الف - اطفال بزهکار، بزهکاران مختل المشاعر

ب - بزهکاران متجاوز که به طور ناگهانی مرتکب جرم می‌شوند

ج - جرایم غیر عمدی.

۲- ایرادات وارد بر پیشگیری وضعی

الف - این نوع پیشگیری و به طور کلی نظریه فلسون (فعالیت روزانه) یک تحلیل ابزاری از بزهکار ارائه می‌کند. یعنی بزهکار را یک عامل منزله از شخصیت وی و بستر تربیت و پیشینه خانوادگی و آموزش وی می‌بیند. در حالی که نباید گذشته فرد را نادیده گرفت.

ب - همه اعمال مجرمانه و همه مجرمین سنجیده و از پیش مطالعه کرده و سازمان یافته مرتکب جرم نمی‌شوند. خیلی از جرایم خلق‌الساعه و یا غیرعمدی هستند مثل کیف‌زنی. از سوی دیگر عمل بزهکارانه ممکن است معنایی نمادین داشته باشد یعنی فرد واقعاً به دنبال لذت نباشد اما آن عمل را مرتکب می‌شود زیرا از انجام آن صرف‌نظر از آثارش لذت می‌برد یا با ارتکاب آن عمل قدرت خود را نشان می‌دهد شاید به این ترتیب مجرم محرومیت و عقده خود را جبران می‌کند. یا آنکه بزهکار

۲۰۷۶ مباحثی در علوم جنایی

بخاطر محرکهای روحی و روانی مرتکب جرم می‌شود. لذا نظریه فلسون در مورد همه مجرمین صادق نیست.

درخصوص پیشگیری وضعی باید این نکته را افزود که بزهکار باهوش و مصمم می‌تواند به هدف برسد ولو اینکه تدابیر حفاظتی بسیار هم قوی باشد. هیچ چیزی بزهکار مصمم را منصرف نمی‌کند.

ج - چون هزینه‌بر است، افراد نادار و بی‌بضاعت بیشتر در معرض جرم قرار می‌گیرند.

د - پیشگیری وضعی یک مسکن است و با بزهکاری برخورد ریشه‌ای نمی‌کند. اصلاح بزهکاران اقدامات روانی و اجتماعی می‌طلبد که زمان‌بر هستند. پیشگیری وضعی موقتاً بزهکار را از جرم منصرف می‌کند اما شخصیت مجرمانه وی را تغییر نمی‌دهد.

ه - جابجایی بزهکاری باعث بهبودگی اقدامات پیشگیری وضعی می‌شود. مجرمین به دنبال سیبلهایی می‌روند که فاقد امکانات حفاظتی هستند، پس نهایتاً میزان جرم کاهش نمی‌یابد.

و - ایراد بعدی، از جنبه حقوق بشری است. تدابیر پیشگیری وضعی یعنی محدودسازی رفت و آمد و فعالیت‌های اجتماعی، پیشگیری وضعی یعنی محدودیت در حضور اجتماعی و برخورداری از اوقات فراغت. پس پیشگیری وضعی نوعی محدودسازی فرد است. فرد قربانی جرم نمی‌گردد اما بخشی از آزادی خود را از دست می‌دهد. مثلاً در ساعت معینی باید به خانه برگردد یا اتومبیل گران قیمت خود را به جاهای خطرناک نبرد.

جرم‌شناسی ۲۰۷۷

ز _ پیشگیری وضعی به قیمت ورود به خلوت افراد است. مثلاً نصب دستگاه شنود در اتاق قاضی برای جلوگیری از ارتشا توسط وی و صدور حکم ناحق اگرچه به پیشگیری می‌انجامد اما مغایر با حق خلوت افراد است.^۱

پیشگیری وضعی در جرایم بدون بزه دیده هم می‌تواند مؤثر واقع شود مثلاً در جرم قاچاق مواد مخدر وجود پستهای ایست و بازرسی می‌تواند جنبه پیشگیرانه وضعی داشته باشد. یا در جرم اختلاس اقداماتی مثل کنترل حسابهای بانکی افراد کارمند می‌تواند سازوکار پیشگیری وضعی محسوب شود. اگرچه در برخی جرایم بدون بزه دیده پیشگیری وضعی مفهوم ندارد مثل زناى ساده.

[نصب پلهای هوایی برای جلوگیری از تصادفات رانندگی پیشگیری وضعی نیست بلکه پیش‌گیری فنی است اما اینها یک ویژگی مشترک دارند و آن مصون و مقاوم سازی آماج جرم^۲ در برابر بزهکاران است. در پیشگیری وضعی فرض بر این است که مجرم محاسبه‌گر است و ما می‌خواهیم این محاسبه وی را به نفع عدم ارتکاب جرم بهم بزینم لذا در جرایم غیر عمدی محملی از طرح ندارد. پس آن مثال ما پیشگیری فنی است].

«پیشگیری وضعی در جرایم تعارض‌آمیز (Conflicting offences) یا جرایم ناشی از اختلاف و تعارض نیز مطرح می‌شود مانند قتل با سبق تصمیم یا همسر آزاری. در این جرایم چون جرم مسبوق به رابطه قبلی بزه دیده و بزهکار است می‌توان با پیشگیری وضعی از گذار اندیشه به عمل جلوگیری به عمل آورد. مثلاً در رابطه بحرانی یک زن و شوهر، دخالت خانواده‌های زوجین باعث جلوگیری از حاد شدن امر و در نتیجه جلوگیری از فرضاً ضرب و جرح یا قتل زن توسط شوهر

۲۰۷۸ مباحثی در علوم جنایی

می‌گردد و یا همسایه‌ای که می‌داند همسایه وی از وی کینه داشته و دیر یا زود دست به سرقت جهت انتقام می‌زند می‌تواند با انجام تدابیر لازم همچون نصب نرده یا دزدگیر در خانه از سرقت جلوگیری به عمل آورد».

گفتار ششم - جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی^۱

بحث امروز فصل جدیدی از جامعه‌شناسی جنایی است تحت عنوان جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی.

تا به حال از دو گروه نظریات صحبت کردیم. دسته اول مجرم را یک فرد غیرعادی و متفاوت نسبت به دیگران تلقی می‌کردند و او را به دلیل مسائل فرهنگی و اجتماعی و مهاجرت و نظایر آن قربانی جامعه می‌دانستند و لذا وی را متفاوت از دیگران تلقی می‌کردند. در این نظریه‌ها مجرم قربانی جبرینهای فرهنگی و اجتماعی است. او فرد منفعل و متفاوتی است و لذا نیاز به اصلاح و درمان دارد. نیاز به رویکرد پزشکی اجتماعی دارد. نظریه‌های دسته دوم نظریه‌های خرد محور (Rationalist) بودند. این نظریه‌ها برعکس نظریات قبلی مجرم را فردی منطقی و محاسبه‌گر و مشابه افراد غیر بزهکار می‌دانستند و به این ترتیب در نظریه‌های دسته دوم ما باز شاهد دو گروه نظریه بودیم: نظریه‌های خرد محور مجرم مدار و نظریه‌های خرد محور بزه‌دیده مدار. در هر حال در این نظریه‌ها بزهکار فردی محاسبه‌گر و اقتصادی است و لذا فعالیت مجرمانه را با محاسبه سود و لذت انتخاب می‌کند.

وجوه مشترک این دو دسته نظریه عبارتند از:

¹ - Social Reaction Criminologies

در مورد جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی رک. تقریرات درس جرم‌شناسی استاد، کارشناسی ارشد، تهیه و تنظیم فاطمه قناد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ۷۴-۱۳۷۳.

^۱ - برای ملاحظه تفصیل ایرادات وارد بر پیشگیری وضعی نگاه کنید به: علی صفاری، انتقادات وارد بر پیشگیری وضعی از جرم، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۶-۳۵، ۱۳۸۱.

² - Target Hardening

جرم‌شناسی ۲۰۷۹

۱- در هر دو، مطالعه جرم و چرایی آن از زمان وقوع جرم و از زمانی که جرم در قانون پیش‌بینی شده است آغاز می‌شود. نقطه آغاز مطالعات جرم‌شناسی در این گروه از نظریات، قانون است.

۲- در این دو دسته نظریه، مجازات امری است لازم و بحق و لذا مجرم مستحق تحمل مجازات است چون با آزادی اراده عمل مجرمانه را انتخاب کرده است.

۳- این دو دسته نظریه طرفدار اصلاح قانون و حقوق هستند. وضع موجود را با اصلاحات تداوم می‌بخشند. به دنبال ایجاد انقلاب و انقطاع در وضع موجود نیستند. لذا در این دو دسته نظریات ما با جرم‌شناسی‌های کلاسیک سر و کار داریم.

اما نظریه‌های واکنش اجتماعی دوربین مطالعاتی خود را از بزه‌دیده و مجرم برداشته و به روی نهادهایی که متولی مبارزه با جرم و کنترل جرم هستند قرار می‌دهند، یعنی جرم‌شناس در این نظریه‌ها بزه‌کار را یک کُنشگر (Actor) می‌داند اما کنشگری که واکنش نهادهای دولتی او را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. رفتار اجتماعی انسان و عامل جرم در پرتو عوامل کنترل جرم تعریف و مشخص می‌شود. جریان واکنش اجتماعی معتقد است که جرم‌شناسی کلاسیک یک نوع جرم‌شناسی خُرد است و عوامل خرد مثل فقر و طلاق و لذت و رنج را به عنوان عامل جرم مطالعه می‌کند. اما در بحث جرم‌شناسی واکنش اجتماعی باید ابتدا متعرض تعریف و مصادیق جرم شویم. تعریف قانونی^۱ جرم تابعی است از: ۱- انواع رفتارهایی که قرار

۲۰۸۰ مباحثی در علوم جنایی

است موضوع حقوق جزا شوند. لذا این تعریف تابعی است از تفاوت رفتارها در جامعه. پس تعریف از جرم کاملاً گزینشی است. ۲- تعریف جرم بستگی دارد به گروه‌هایی که مشمول حقوق جزا قرار می‌گیرند. مثلاً چرا اشخاص حقوقی تا بیست سال پیش موضوع حقوق جزا نبودند یا صغار موضوع حقوق کیفری نیستند؟ چرا ارتشا در بخش خصوصی مصداق ندارد و اعمال نمی‌شود؟ چرا ما برای نمایندگان مجلس مصونیت کیفری قائل می‌شویم؟ اینها را جرم‌شناسی کلاسیک مورد توجه قرار نداده است.

این ایرادات حاکی از آن است که جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی شعاع مطالعات خود را به زمان جرم‌انگاری تسری می‌دهند و فرآیند جرم‌انگاری در دستور کار مطالعه آنها قرار می‌گیرد. از نظر تاریخی جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی به دهه ۵۰ میلادی برمی‌گردند و اوج آنها هم دهه ۶۰ بوده است.

الف- قانون از اصل قابل پیش‌بینی بودن آثار آن تبعیت کند (Predictability) یعنی مجرم از رهگذر مجازات و آثار جرم پیش‌بینی شده در قانون بتواند عواقب کیفری - حقوقی عمل خود را بفهمد.

ب- قانون مبهم و دوپهلو نباشد (Precision).

ج- قانون قابلیت دسترسی داشته باشد (Accessibility).

قانون برای همه به سادگی قابل دسترس باشد. چون در هر کشور حقوق کیفری یک تنه اصلی دارد (قانون مجازات عمومی) که قانون مادر است. مهمترین ارزشها (در قسمت جزای اختصاصی) و اصول حاکم بر آنها (در قسمت جزای عمومی) در آن آمده است. اما بر این تنه درخت پیوندهای متفرقه زده می‌شود مثل قانون کار و قانون سجل احوال که همگی در دل خود برخی مقررات کیفری دارند. این پیوندهای متفرقه از نظر اصول عمومی تابع کلیات حقوق جزا هستند اما در دهها متن و سند پراکنده هستند. پیوندهای کیفری باید همچون تنه اصلی همیشه در دسترس باشند و ناسخ و منسوخ مشخص باشد. لذا امروزه به جای اصل قانونی بودن (Legality)، اصل کیفیت (Quality) مطرح است.

۱- امروزه به جای اصل قانونی بودن جرم در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر صحبت از اصل کیفی بودن جرم است. در این جا صحبت از این است که آیا کیفیت قانون به گونه‌ای هست که برای فرد قابل فهم باشد یا خیر. پس اصل کیفی بودن فراتر از اصل قانونی بودن است. برای این کار لازم است که:

جرم‌شناسی ۲۰۸۱

بستر سیاسی- اجتماعی ظهور این نظریه‌ها چنین بود: ۱- عمدتاً در آمریکا مطرح شدند ۲- از سوی جامعه‌شناسان مطرح شدند ۳- بیشتر از سوی جامعه‌شناسان معترض به سیستم حاکم مطرح شدند. ۴- دهه ۶۰ در آمریکا مصادف بود با: الف) اشغال ویتنام و مخالفت مردم آمریکا با این حمله نظامی (این یک بستر اعتراض علیه دولت وقت بود). ب) جنبش‌های فمینیستی، ضد تبعیض نژادی و برابری خواهی. به این ترتیب این دهه دوره جوشش و خروش علیه دولت و سیاستهای رسمی بود. این خیزش اجتماعی اعتراضی در روش مطالعات جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان هم وارد شد. انتقاد به وضع موجود برای دگرگونی. پس جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی در بستری اعتراضی و انتقادی بوجود آمدند.

برخی نظریات واکنش اجتماعی اعتراضی است به نظام قضایی و پلیس و نظام کیفری آمریکا. در نظام کیفری آمریکا، پلیس و ضابطین دادگستری دارای پاره‌ای اختیارات قضایی هستند. مثل معامله یا مصالحه اتهامی (Plea bargaining) این اختیارات خاص پلیس از نظر آثار بی‌اشکال نیست و تالی فاسد دارد. چه بسا پلیس علیه مردم از قدرت خود سوءاستفاده کند. همین را به عنوان علت جرم مطرح می‌کنند.

پس بستر این نظریه‌ها سیاسی، حقوقی و اجتماعی بود. گفتمان فمینیستی بی‌تاثیر در ظهور این جرم‌شناسی‌ها نبود. این جرم‌شناسی‌ها را تعبیر کرده‌اند به یک گسست یا انقطاع معرفت‌شناختی نسبت به نظریه‌های قبلی در جرم‌شناسی یعنی رویکرد و نگرش جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی کاملاً با نگرش نظریه‌های قبلی متفاوت است. این انقطاع کلی با سنت جرم‌شناسی را می‌توان در سه گروه انتقاداتی جستجو کرد که جرم‌شناسان واکنش اجتماعی علیه نظریه‌های قبلی مطرح کردند:

۱- در سنت جرم‌شناسی نقش حقوق کیفری و نهادهای کنترل جرم در تعریف جرم و تعریف فرآیند کیفری مورد مطالعه قرار نگرفته است. به عبارت دیگر در سنت

۲۰۸۲ مباحثی در علوم جنایی

جرم‌شناسی تعریف مقنن از جرم عملی ثابت و قطعی تلقی شده و از آن پس است که مطالعه آغاز می‌شود. خود این تعریف جرم و آثار آن بر بزهکاری مطرح نمی‌شود. جرم‌شناسان کلاسیک در پرتو تعاریف نظام کیفری از جرم، مجرمین را مطالعه و علل بزهکاری را در خود فرد و اطرافیان وی جستجو می‌کردند. اما هیچگاه درصدد اصلاح تعاریف و روشها بر نمی‌آمدند.

۲- در سنت جرم‌شناسی تا دهه ۶۰ میلادی فرض بر این بوده که بین بزهکار و غیر بزهکار تفاوت است و لذا سعی در تبیین این تفاوت شده است. حال آنکه بین این دو گروه تفاوتی نیست. زیرا اولاً رقم سیاه باعث می‌شود آمار جنایی قابل اعتماد نباشد پس نمی‌شود نتیجه گرفت که همه کسانی که مرتکب جرم شده‌اند در آمار منعکس هستند. رقم سیاه باعث می‌شود نتیجه مطالعات دقیق نباشد. دوم اینکه آمار جنایی عکسبرداری از کارنامه و عملکرد نهادهای پلیسی و قضایی است. هر قدر این نهادها فعالتر عمل کنند تعداد جرایم کشف شده بیشتر می‌شود. لذا این تصویر، واقعیت تعداد مجرمین را نشان نمی‌دهد.

حتی در بین مجرمین هم نهادهای پلیسی و قضایی بیشتر مجرمینی را در آمار منعکس می‌کنند که یقه آبی هستند و یقه سفیدها کمتر وارد آمار جنایی می‌شوند زیرا سوءظن به آنها کمتر است یا امکان دفاعی بیشتر دارند. سوم اینکه فردی که مرتکب جرم می‌شود چه بسا بصورت اتفاقی و تصادفی مرتکب جرم شده لذا ارتکاب جرم نمی‌تواند دلیل تفاوت او با دیگران باشد. پس نتیجه‌گیری جرم‌شناسی کلاسیک مبنی بر تفاوت مجرم و غیر مجرم صحیح نیست.

۳- جرم‌شناسی کلاسیک یک نگرش جبریندار داشته و معتقد است که بزهکاری محصول فرهنگ، بستر شهری، تنش‌های اجتماعی و اختلاف بین آرزوها و امکانات دستیابی به آنها است. در حالیکه از منظر دیدگاههای واکنش اجتماعی گفته می‌شود که در واقع جرم باید در فرایند تعامل (Interaction) مطالعه شود یعنی تعامل بین

کنشگران مختلف، موقعیت و وضعیتی را بوجود می‌آورد که آن وضعیت منجر می‌شود به جرم.

در اینجا به چند تئوری در زمینه جرم‌شناسی واکنش اجتماعی اشاره می‌کنیم:

الف- انحراف اولیه و انحراف ثانویه^۱

ادوین لی‌مرت^۲ جامعه‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۵۱ میلادی آنرا مطرح کرد. او می‌گفت رفتار مجرمانه مبتنی است بر واکنش اجتماعی. او بین دو مفهوم قائل به تفکیک می‌شود: انحراف اولیه و انحراف ثانویه. انحراف اولیه از این موضوع ناشی می‌شود که هر شهروندی در زندگی خود در هر لحظه می‌تواند هنجار و قاعده گروه را نقض کند. هر عضو جامعه همواره بین دوقطب در نوسان است: هم‌نوایی- پشت کردن به هنجارها (انحراف).

گرایش به سمت بزهکاری محصول بسترهای اجتماعی و فرهنگی و روانشناختی مختلف است. انحراف اولیه اینگونه شکل می‌گیرد که مثلاً فرد مواد مخدر سبک مصرف کند یا بدون بلیط سوار اتوبوس شود. این اعمال آثار کم‌اهمیتی بر نظم اجتماعی و تعادل روانی فرد دارد و حساسیت برانگیز نیست اما اگر واکنش اجتماعی (مثل واکنش پلیس و ضابطین قضایی) نسبت به این انحرافات ساده ابراز شود این واکنش اجتماعی می‌تواند رفتار مجرمانه اولیه را که ساده و ابتدایی است تبدیل کند به رفتاری مرکزی و اصلی در مسیر زندگی فرد چنانکه آن رفتار در زندگی فرد تقویت و تجدید شود.

پس انحراف اولیه اگر با واکنش نهادهای اجتماعی روبرو نشود ممکن است در فرد گذرا باشد اما اگر پلیس و سایر کنترل‌های اجتماعی نسبت به این رفتارهای ساده واکنش نشان دهند و عاملین آنها را وارد فرآیند دولتی کنند ممکن است این انحراف

ساده به انحراف جا افتاده و مرکزی تبدیل شود. این انحراف ساده که ممکن است فقط یک اتفاق باشد فرد را با واکنش اجتماعی وارد دنیای جرم می‌کند. انحراف ثانویه محصول رفتارهای پلیس، والدین و نهادهای کنترل دیگر است که میزان تسامح آنها نسبت به دگرزیستی‌ها بسیار کم بوده است.

به این ترتیب، واکنش اجتماعی، فرد منحرف پیش پا افتاده را از جامعه منزوی می‌کند و هویت اجتماعی او را تخریب می‌کند. جمله مشهور لی‌مرت این است: «انحراف یا جرم نیست که به مجازات یا کنترل اجتماعی ختم می‌شود بلکه کنترل اجتماعی و مجازات است که به انحراف (ثانویه) ختم می‌شود». انحراف ثانویه از نظر حقوقی همان تکرار جرم است.

ایرادات وارد بر نظریه انحراف اولیه و انحراف ثانویه

۱- این نظریه با تاکید بر انحراف ثانویه از مطالعه انحراف نخستین یا اولیه غافل بوده است و اهمیتی برای آن قائل نشده است.

۲- در این نظریه به انحراف گروه‌های قدرتمند و ثروتمندان جامعه که هرگز برچسب نمی‌خورند توجه نشده است. افراد متعلق به این گروه‌ها به علت موقعیت اجتماعی و قدرتی که دارند، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند و مسئله برچسب خوردن را ندارند ولی رفتار مجرمانه در آنها تداوم می‌یابد.

۳- برچسب خوردن را نمی‌توان تنها علت انحراف ثانویه در نظر گرفت. در بسیاری از موارد افراد به علل گوناگون مرتکب جرم می‌شوند، بدون اینکه برچسبی بخورند.

۴- به عقیده بعضی این نظریه شرایط لازم برای یک نظریه را ندارد. زیرا یک نظریه باید بتواند قضیه‌های مربوط به هم را که دارای پیوستگی منطقی و قابل آزمایش هستند را ارائه دهد و دارای قدرت تبیین باشد. این نظریه فقط یک دیدگاه است که تنها در بعضی موارد قابل استفاده است و تنها به یک بُعد (انحراف ثانویه) توجه دارد.

^۱ - Primary deviance / Secondary deviance.

^۲ - Edwin Lemert

ب- فرآیند برچسب و انگ زنی (Labelling process)

این موضوع ابتدا در سال ۱۹۳۸ توسط یک آمریکایی آلمانی تبار به نام تانن بام^۱ در کتابی بنام «جرم و اجتماع» مطرح شد. او در این کتاب نقش اجتماع یا جامعه محلی را در بوجود آمدن حیات و شغل مجرمانه تعریف می‌کند. به این ترتیب که می‌گوید بزهکاری معمولاً با رفتارهای ساده و کم اهمیت شروع می‌شود مثلاً طفل شیشه ساختمانی را می‌شکند. از دیواری بالا می‌رود و یا از مدرسه فرار می‌کند. به این ترتیب جامعه به خاطر عدم پاسخ به این جرایم ابتدایی به تدریج میزان تسامح و تساهل خود را کم می‌کند. بنخاطر مزاحمتها و مشکلاتی که این جرایم ساده برای جامعه ایجاد می‌کنند تسامح و گذشت جامعه در برابر این رفتارها به سمت صفر متمایل می‌شود. لذا تعریف جرم و انحراف تغییر می‌کند. به این ترتیب است که جامعه همان اعمالی را که قبل از این گذشت می‌کرد حالا با آن برخورد می‌کند. مثلاً والدین طفل را مؤاخذه می‌کند یا پلیس را خبر می‌کند. این رفتار جامعه همچون برچسب (tag) منحرف زدن به آن فرد است. به این ترتیب که آن فرد نوجوان وقتی با اعتراض افراد محل روبرو می‌شود، از آن پس به عنوان فردی متفاوت از دیگران زندگی می‌کند. به این ترتیب شاهد فرآیند ایجاد مجرم هستیم که حاصل پایین آمدن آستانه تحمل اعضای محله است که خود ناشی از افزایش شمار آن رفتارهای انحرافی ساده است. این گرایش امروزه تحت عنوان «تساهل صفر» یا «Zero tolerance» در سیاست جنایی آمریکا مطرح است. یعنی دولت آمریکا هیچ جرمی را ولو خفیف و پیش پا افتاده، بی‌پاسخ نمی‌گذارد. ضابطین مکلفند هر خلافی را که رویت کردند ولو بسیار خفیف به دادگاه ارجاع کنند لذا مثلاً روی دیوار نوشتن و یا کثیف کردن محله بلافاصله با واکنش پلیس مواجه می‌شود.

سیاست تسامح صفر اختیار ضابطین را در بایگانی کردن پرونده و تعلیق تعقیب سلب می‌کند. حتی در برخی ایالات آمریکا دستورالعمل‌ها یا اصول حاکم بر تعیین مجازات (Sentencing guidelines) وجود دارد که قاضی را به عامل اجرای حقوق بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی بزهکار تبدیل کرده‌اند.

اندیشه مبنایی سیاست تساهل صفر این است که جرم از بی‌نظمی بوجود نمی‌آید، بلکه جرم از تسامح و تساهل نسبت به انحرافات کوچک بوجود می‌آید. چنانچه جامعه و مردم و ضابطین جرایم بسیار خفیف و انحرافات جزئی را با اغماض برخورد کنند سبب می‌شود که در آن منطقه و محله بی‌نظمی بوجود آید و چنین تصور شود که آن محله و گروه صاحب ندارد که به انحرافات پاسخ بدهد. از دل این بی‌نظمی ناشی از عدم برخورد با جرایم ساده و خفیف جرایم بزرگ و شدید بوجود می‌آید. جرم منجر به بی‌نظمی نمی‌شود بلکه جرم ناشی از استمرار بی‌نظمی است. برخورد قوی با جرایم ساده از جرایم بزرگتر جلوگیری می‌کند. اما ایراد این نوع سیاست آن است که منجر به فرهنگ‌سازی نمی‌شود و نقش مقطعی دارد. به محض اینکه کنترل و نظارت قدری کم شود جرایم افزایش می‌یابد.

تانن بام معتقد است دلیل عدم گذشت جامعه نسبت به انحرافات جزئی به تدریج آن فرد نوجوان در محله برچسب می‌خورد و در دنیایی متفاوت از دیگران سیر می‌کند. چنین نوجوانی به تدریج از گروه متعارف خارج می‌شود و به قول آقای کوهن کم‌کم مدرسه را ترک کرده و به سمت گروهها یا افرادی هدایت می‌شود که او را قبول دارند یا خود وی به آنها تمایل دارد. این تفکر تانن بام عنوان برچسب‌زنی نگرفت. اما در سال ۱۹۶۳ آقای هوارد بیکر^۱ - استاد دانشگاه شیکاگو - نظریه تانن بام را روزآمد کرد و تئوری برچسب‌زنی (Labelling theory) یا انگ زنی یا لکه زنی (Stigmatization) را ارائه داد. بیکر این نوآوری را نسبت به تانن بام داشت که

^۱ - Howard Becker

^۱ - Tanenbaum

اشاره کرد به ضرورت تعیین مفهوم انحراف. چون تعریف وضعیها و موقعیتهای براساس افراد و وابستگی‌های گروهی آنها متفاوت است. به عبارت دیگر ممکن است عملی که در یک جمع متعارف است برای گروه دیگر انحراف باشد. او معتقد است که رایج‌ترین برداشت از انحراف جنبه آماری دارد یعنی منحرف کسی است که از هنجارهای میانگین جامعه دور شود.

اما ممکن است انحراف شامل رفتاری باشد که از هنجارهای یک گروه خاص و نه کل جامعه تبعیت نکند (عدول از هنجارهای یک گروه). در هر جامعه گروه‌های مختلفی وجود دارد و هر فردی نسبت به چند گروه ناهمنوا و منحرف باشد و همین فرد نسبت به گروه‌های دیگر همنوا باشد. بیکر اشاره می‌کند به اینکه قدرت و اهمیت هنجارها بستگی دارد به درجه اجماع و توافقی که راجع به آن وجود دارد. بنابراین اطلاق «انحراف» به یک رفتار، وصفی است که در اثر عدم اجماع یا عدم توافق کافی راجع به یک رفتار، به آن عمل و رفتار داده می‌شود آن رفتار به خودی خود قبیح نیست بلکه قضاوت دیگران آنرا انحراف می‌داند و منحرف کسی است که برچسب انحراف از سوی دیگران بر وی الصاق شده است. به تعداد گروه‌ها ما می‌توانیم منحرف داشته باشیم. تنها وجه اشتراک مجرمین این است که جامعه توانسته به همه آنها وصف منحرفانه را اطلاق کند پس انحراف محصول تعامل یا کنش متقابل است بین گروه اجتماعی و یک فرد. فردی منحرف است که از نظر اجماع آن گروه، قاعده و هنجار گروه را نقض کرده است. لذا پاسخ یا واکنش دیگران است که فرد را به منحرف تبدیل می‌کند. این پاسخ و واکنش است که باید مطالعه شود. یعنی مطالعه اینکه چگونه و تحت چه ضوابطی، اجماع گروه فلان عمل را انحراف و جرم می‌داند مهم است. پس عمل منحرفانه فرد ذاتاً قبیح و جرم نیست بلکه وصف انحراف را گروه براساس میزان اجماع، به عمل فرد زده است. پس فرآیند اطلاق این وصف باید مطالعه شود نه خود فرد. مثلاً وقتی فرزندان طبقات متوسط جامعه به عنوان مظنون

دستگیر می‌شوند در مقایسه با بچه‌های طبقه فقیر مورد رفتار یکسان پلیسی و قضایی قرار نمی‌گیرند. مثلاً در آمریکا، بیکر مثال می‌زند که اگر یک مرد سیاهپوست به یک زن سفید پوست تعرض کند شدیدتر از مرد سفیدپوستی که همان عمل را انجام داده مجازات می‌شود.

مثال دیگری که او می‌زند این است که جرایم شرکتهای بزرگ تجاری به لحاظ نفوذ و جایگاه آنها معمولاً در دادگاههای مدنی - به عنوان شبه جرم^۱ - تعقیب می‌شود در حالیکه اگر همین اعمال توسط اشخاص حقیقی ارتکاب یابد توسط محاکم کیفری تعقیب می‌شوند. خصیصه منحرفانه تا حدی به ماهیت عمل بستگی دارد اما بیش از آن بستگی دارد به واکنشی که دیگران نسبت به آن عمل دارند. این واکنش تابع عوامل چندی است:

۱- تعلق طبقاتی فرد ۲- موقعیت اجتماعی فرد ۳- موقعیت اقتصادی فرد ۴- تضمیناتی که او می‌تواند در مورد هویت خود بدهد. برچسب‌زنی حاصل تعاملی دو یا چند جانبه است. بطوریکه این فرآیند نامتقارن است. هر فرآیندی ترکیبی از عوامل مختلف است مثل محل زندگی فرد، موقعیت والدین فرد، نتایج تحصیلی آن دانش‌آموز و عضویت او در یک باند یا گروه. تمام این فاکتورها مورد توجه قرار می‌گیرند ولی همه آنها به طور متقارن و همزمان بر فرد تاثیر نمی‌گذارند بلکه زمان تاثیرگذاری آنها متفاوت است. توالی مراحل است که در خصوص فرآیند تعامل نقش اصلی را ایفا می‌کند. هر فرآیندی مرحله‌ای دارد: تولد - جریان - نتیجه‌گیری.

در فرآیند تعامل در یکسو شخص منحرف قرار دارد و در سوی دیگر اشخاصی که نسبت به او واکنش نشان می‌دهند. این فرآیند نامتقارن و ناهمزمان است. در واقع تمام وقایع این فرآیند در یک لحظه و زمان رخ نمی‌دهد. سلسله توالی مراحل است

جرم‌شناسی ۲۰۸۹

که این فرآیند را تشکیل می‌دهد. در این توالی مراحل ممکن است یک علامت در یک فاز بسیار مهم و دارای نقش زیاد باشد اما در فاز دیگر نقشی نداشته باشد. بیکر معتقد است که رفتار مجرمانه باید به عنوان حرفه یا حیات شغلی (Career) تلقی شود که در زمان شکل می‌گیرد و آنی نیست.

مراحل حرفه‌ای شدن بزهکار

رفتار مجرمانه باید به عنوان حرفه‌ای بررسی شود که در یک فرآیند مرحله‌ای و در طول مراحل پیاپی شکل می‌گیرد. این مراحل به تعبیر بیکر شامل چهار مرحله می‌شود:

۱- مرحله اول این حرفه عبارت است از نقض یک هنجار. در اغلب اوقات اولین انحراف یا عملی که نقض یک قاعده یا هنجار است به صورت عمدی و باسبق تصمیم نبوده است. بلکه آن عمل انحرافی برای فرد حاکی از همنوا و همسو کردن خود با شیوه تفکر و اقدام در محیطی است که فرد در آن زندگی می‌کند. پس در ذهنیت فرد عمل نقض‌آمیزی رخ نداده بلکه او خود را با شرایط گروه همنوا کرده است. در این مرحله جستجوی انگیزه و علل عمل نقض‌آمیز بیهوده است زیرا همه انسانها در حیات شغلی خود وسوسه‌های مجرمانه داشته‌اند. سؤال این است که چرا عده‌ای تسلیم این وسوسه‌ها شده‌اند و از میل به عمل آمده‌اند؟ بیکر معتقد است که پاسخ را باید در سلسله درگیریها و تعهدات فرد در جامعه و محیط کار خود نسبت به دیگران جستجو کرد. به عبارت دیگر انحراف را باید در درگیر شدن فرد با محیط خود و هنجارها و نهادهای جامعه جستجو کرد. وقتی ما وسوسه‌های مجرمانه را مجازات می‌کنیم در واقع قبل از هر چیز به آثار منفی این اقدام یا وسوسه مجرمانه فکر می‌کنیم. لذا اگر بتوانیم ظاهر خود را مطابق متعارفات جامعه نگه داریم و ظاهر شخص آن عمل نقض‌آمیز را تکذیب کند او موفق می‌شود از فرآیند برجسب‌زنی فرار کند. ظاهر الصلاح بودن او باعث می‌شود که گرفتار برجسب منحرف نشود. در این

۲۰۹۰ مباحثی در علوم جنایی

خصوص می‌توان به بزهکاران یقه‌سفید اشاره کرد. یعنی کسانی که هم درجه خطرناکی و هم استعداد جامعه‌پذیری و مردم‌آمیزی آنها در سطح بالایی است.

۲- در مرحله دوم آن عمل مجرمانه یا منحرفانه بسیار سبک و ابتدایی که اغلب اوقات به صورت تصادفی اتفاق افتاده می‌تواند تبدیل شود به یک شیوه زندگی و خو گرفتن به نقض هنجار. در اینجا ما با فرآیند یادگیری و تعامل با افراد دیگر روبرو هستیم یعنی فرد منحرف در تعامل با دیگران در یک فرآیند فراگیری عمل مجرمانه ساده را فرا می‌گیرد. این تجربه بصورت اتفاقی رخ می‌دهد اما در اثر انگیزه‌هایی که در تماس با دیگران کسب می‌کند، این تجربه اتفاقی تبدیل می‌شود به یک شیوه زندگی.

بیکر فرآیند الصاق برجسب معتاد را توضیح می‌دهد. او می‌گوید که برای اینکه فرد مصرف‌کننده مواد شود لازم است با کسانی که قبلاً مواد مصرف کرده‌اند و فنون مصرف را بلدند آشنا شود. دوم اینکه با فراگیری مصرف مواد، درک یا تاثیر آثار مصرف مواد را فرا بگیرد (فاز خوگیری) یعنی لذت مصرف مواد را لمس کند. این موضوع از طریق تعامل با سایر مصرف‌کنندگان اتفاق می‌افتد. مصرف‌کننده تفننی با تعامل با معتادان تبدیل می‌شود به مصرف‌کننده حرفه‌ای. در مرحله بعد، فرد مصرف‌کننده مواد باید یاد بگیرد که آثار ناشی از نشنگی را دوست بدارد این حالتی که از طریق رابطه با دیگران در فرد بوجود می‌آید، کم‌کم فرد را به دنیای مواد مخدر آشنا می‌کند. در مرحله دیگر فرد معتاد نیاز پیدا می‌کند که چگونه عوامل کنترل جرم و عواملی که امکان شناسایی وی را فراهم می‌کنند خنثی کند.

مرحله بعدی این است که فرد معتاد یاد بگیرد چگونه مواد خود را تهیه کند بدون اینکه این کار رؤیت شود چون رؤیت‌پذیری اجتماعی برای فرد معتاد آثار کیفی و طرد‌کننده خانوادگی به دنبال دارد. در اینجا فرد معتاد نیاز دارد به ساز و کار دیگری و آن اینکه موانع درونی شده خود را خنثی کند مثلاً به خود بگوید که مصرف مواد

جرم‌شناسی ۲۰۹۱

مخدر از شرب خمر بهتر است. به این ترتیب خود را توجیه کند و پلیس درونی خود را خشتی کند.

۳- در مرحله سوم فرد به عنوان منحرف تعیین می‌شود (برچسب‌زنی به معنای واقعی).

استقرار برچسب مجرم یا منحرف بر روی کسی، تصویر اجتماعی او را تغییر می‌دهد، مثلاً به عنوان معتاد شناخته می‌شود. بار منفی خود این برچسب بسیار شدیدتر از مجازات است. کسب این هویت منحرفانه از یکسو دارای خصایص اصلی و از سوی دیگر خصایص تبعی است. از منظر بیکر، انحراف (بیکر جامعه‌شناس بود و چه بسا منظور از انحراف جرم باشد) جزء خصایص اصلی این جایگاه و موقعیت محسوب می‌شود. این خصیصه اصلی انحراف دارای آثار تبعی است. مثلاً برای اینکه به شخص وصف مجرم اطلاق شود کافی است یکبار در عمرش مرتکب جرم شود و وارد پروسه کیفری شود. واژه جرم برای فرد حقوقدان معنایی ندارد بلکه مهم برای حقوقدان، نوع جرم و محکومیت است اما از منظر جامعه، جرم بودن عمل مهم است. بار منفی جرم از منظر افراد غیر متخصص بسیار شدیدتر است. همین عدم تمایز از سوی جامعه، چه بسا فرد را به سوی ارتکاب جرایم شدیدتر سوق می‌دهد.

چنانچه مجرمی دارای پیشینه کیفری باشد باز تاثیر بسیار زیادی در تحقیقات و رفتار پلیس با آن فرد دارد در حالیکه اگر فرد دارای سابقه‌ای نباشد پیش داوری کاملاً متفاوتی برای ضابط قضایی ایجاد می‌کند.

این واکنش نسبت به سابقه مجرمانه ساده فرد یا جرمی که چه بسا بصورت تصادفی مرتکب شده، منجر به رویه و رفتار جدیدی می‌شود. فردی که یکبار مرتکب جرم شده دیگر به دشواری می‌تواند در گروه آبرومند و متعارف قرار گیرد. به عبارت دیگر هرچه خوبی کاشته به اعتبار همان یک جرم از بین می‌رود. به این ترتیب است که در پاره‌ای از قوانین استخدامی مثلاً برای تصدی شورای شهر یا نمایندگی مجلس،

۲۰۹۲ مباحثی در علوم جنایی

یکی از شرایط لازم عدم اشتهار به فساد است. این اشتهار نمونه بارز برچسب خوردگی فرد است. چه بسا فرد مرتکب جرم هم نشده اما به این عنوان مشهور باشد. خود این کلمه اشتهار یعنی قضاوت دیگران نسبت به شخصی که تا پیش از آن هویت اجتماعی پاکی داشته است، اما عمل ساده‌ای باعث شده او پایگاه اجتماعی خود را از دست بدهد و اشتهار وی چه بسا مانع می‌شود برای ادامه شغل سابق، ازدواج و غیره. اگر چه به طور اعتباری در حقوق کیفری تاسیسی داریم به نام اعاده حیثیت اما این اعاده حیثیت امری حقوقی است. در بحث ما آنچه مهم است، مجازات کمانه‌ای است. مجازات کمانه‌ای آثار اجتماعی مجازات قانونی است. چه بسا حتی صدور قرار مجرمیت در محل زندگی فرد بازخورد داشته و کمانه می‌کند و دامن فرد را می‌گیرد. رفتار اطرافیان و جامعه محلی نسبت به کسی که از نظر پلیس، مظنون است، مجازات کمانه‌ای است. لذا در این مرحله می‌توان گفت که کسی که اینگونه جایگاه اجتماعی خود را از دست داده به تدریج سوق می‌یابد به سوی پایگاه اجتماعی جدید که همانا منحرفانه است. اینجاست که انحراف ثانوی شکل می‌گیرد. قضاوت افراد، شخص را سوق می‌دهد به سوی این انحراف ثانوی. خارج شدن از قالب این عنوان برای فرد بسیار مشکل و زمان‌بر است. آقای بیکر در ادامه این مرحله سوم توضیح می‌دهد که همیشه در مورد منحرفین و مجرمین مراحلی که گفته شد به طور اتوماتیک محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر کسی که در مقابل آثار منفی عمل خود قرار می‌گیرد ممکن است در عین حال بکوشد تا به جامعه قبلی (متعارف) باز گردد. یعنی همه کسانی که راجع به آنها قضاوت منفی شده به سمت دنیای انحراف و جرم هدایت نمی‌شوند؛ برخی می‌کوشند به دنیای متعارف بازگردند. در خصوص این دسته از منحرفین باید گفت که توفیق آنها در بازگشت به هویت آبرومند بستگی دارد به حمایت یا مقاومت دیگران و افراد پیرامون. اگر اطرافیان همچنان فرد را منحرف بدانند بازگشت وی دچار مشکل می‌شود.

جرم‌شناسی ۲۰۹۳

برای برچسب‌زدایی، فرد برچسب خورده باید تلاش کند اما علاوه بر آن لازم است که اطرافیان هم او را در این راه مشایعت کنند و دیگر او را منحرف قلمداد نکنند.

۴- مرحله آخر این است که فرد منحرف وارد یک گروه سازمان‌یافته مجرمانه شود. اشخاصی که احساس می‌کنند از جامعه متعارف اخراج شده‌اند و تلاش آنها به جایی نرسیده ممکن است برای دور زدن یا خنثی کردن برچسب مجرمانه و فشارهایی که روی آنها وارد می‌شود تصمیم بگیرند حول یک فرد یا گروه جمع شوند و با این تجمع به همدیگر قوت و انرژی بدهند. چون سرنوشت مشترکی دارند، گردهم جمع شده و دارای وجدانی گروهی می‌شوند و بهتر می‌توانند با دنیای بیرون مبارزه کنند. به این ترتیب آنها یک خرده فرهنگ را تشکیل می‌دهند تا فشارهای جامعه متعارف را بهتر تحمل کنند.

تعلق به یک خرده فرهنگ برای آنها هویتی بوجود می‌آورد که از منظر اعضای گروه نجات بخش است. برای اینکه این گروه منحرفانه یک سیستم خود توجیهی برای خود درست می‌کند (Self justification). ساز و کار خود توجیهی به اعضای گروه اجازه می‌دهد که در مسیری که واقع شده‌اند ادامه مسیر بدهند و در گروه باقی بمانند. بقای گروه مستلزم انجام فعالیت‌های مجرمانه است بی‌آنکه ریسکی برای آنها باشد.

ساز و کار ارتکاب جرم هم در بستر گروه فرا گرفته می‌شود. به این ترتیب فرد منحرف اتفاقی که در بستر سازمان یافته وارد شده شانس بیشتری برای ادامه مسیر خود دارد.

نتایج نظریات بکر

پیام بیکر را می‌توان در چهاربعد خلاصه کرد:

۲۰۹۴ مباحثی در علوم جنایی

۱- او می‌خواهد ضمن کالبد گشایی یا تشریح انحراف آن را پدیده‌ای خیلی پیچیده نداند. او می‌خواهد بگوید انحراف پدیده ساده‌ای است. اشخاصی که منحرف و بزه‌کار می‌شوند اشخاص متفاوتی نسبت به دیگران نیستند. انحراف این اشخاص شبیه فعالیت‌های مشروع اشخاص دیگر است. به همان دلیل که افراد در مسیر فعالیت‌های مشروع طی طریق می‌کنند منحرفین هم به همان انگیزه‌ها در مسیر منحرفانه باقی می‌مانند.

۲- انحراف یک فعالیت جمعی است که در آن فرد منحرف اصولی را فرا می‌گیرد (مثل اینکه چگونه نقش خود را انجام دهد و چگونه به هنجارهای آن خرده فرهنگ اقتدا کند).

۳- خوردن برچسب منحرفانه آثار قابل توجهی روی حیات آینده فرد دارد. به عبارت دیگر برچسب زنی دارای آثاری است که دامن فرد و حتی خانواده‌اش را می‌گیرد. منظور بیکر این است که فردی که برچسب می‌خورد خیلی دشوار است که به زندگی عادی و هنجارمند ادامه دهد زیرا آن برچسب برای او قضاوت و نگاهی در دیگران ایجاد کرده که مانع راه وی در ادامه زندگی هنجارمند است. بیکر معتقد است که اولاً مقنن باید حتی‌المقدور از ایجاد جرایم جدید خودداری کند و از ساز و کارهای دیگر برای کنترل رفتارها استفاده کند. ثانیاً حتی‌المقدور پلیس و دستگاه قضایی از قضایی کردن و دادگاهی کردن افراد مجرم خودداری کنند. ثالثاً تا حد امکان مدت اقامت یا رفت و آمد فرد با دادگستری و کلانتری و نظایر آن کم باشد. هر قدر این مدت بیشتر باشد حجم استقرار وصف منحرفانه در فرد بیشتر می‌شود. بیکر معتقد است که نظام کیفری برای افراد هزینه‌های اجتماعی زیادی (علاوه بر هزینه کیفری) دارد. پاک شدن سابقه رفت و آمد با دادگاه و پلیس و نظایر آن بسیار زمان بر است. لذا صحبت از جرم‌زدایی می‌شود.

جرم‌شناسی ۲۰۹۵

یک دلیل مخالفت با مجازات زندان هم همین است؛ زندانی سابق به دشواری می‌تواند به زندگی عادی خود برگردد. طرح بحث جایگزین‌های حبس نیز از ثمرات همین دیدگاه‌هاست.

انتقادات وارد بر نظریه برچسب‌زنی

۱- نظریه تعامل‌گرایی توضیح قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد که چرا برخی افراد تمایل به نقض هنجارها دارند اما برخی دیگر چنین نیستند. مسائل و مباحثی مثل خصایص شخصی و یا اوضاع و احوالی که فرد را به سوی ارتکاب جرم سوق می‌دهد در مطالعات بیکر وارد نشده است. بیکر می‌گوید که در فاز سوم فرد وارد حرفه مجرمانه می‌شود اما او نمی‌گوید که کسب این پایگاه منحرف آیا به خصایص شخصی فرد یا ویژگی‌های محیطی او هم بستگی دارد یا خیر. بیکر چنین وانمود کرده که فرد صرفاً به خاطر برچسب دیگران وارد حرفه مجرمانه می‌شود غافل از اینکه تربیت، تحصیلات، علقه‌های اجتماعی و غیره همگی در این روند موثر هستند.

۲- در دیدگاه بیکر به پاسخهای اجتماعی مناسب یا پاسخهای رسمی و دولتی مناسب به جرم و نقض هنجار اشاره‌ای نشده است. عده‌ای از طرفداران نظریه تعامل‌گرایی معتقدند که به برخی جرایم و انحرافات ساده بهتر است پاسخ داده نشود و همین امر هم باعث زوال آن رفتار می‌شود. چه بسا پاسخ ایجاد تجری می‌کند. در حالیکه در مورد برخی دیگر از منحرفین و مجرمین فرآیند برچسب خوردن را ممکن است پاسخی که به آن عمل داده می‌شود متوقف کند. فرآیند تکرار جرم و ترقی در مسیر مجرمانه در برخی افراد با واکنش اجتماعی ممکن است متوقف شود. اما بیکر راجع به کیفیت پاسخ به جرم چیزی نگفته است. به برخی واکنش‌های رسمی و دولتی به عنوان فرآیندهای جرم‌زا اشاره کرده اما پیشنهادی در مورد واکنش مناسب نداده است.

۲۰۹۶ مباحثی در علوم جنایی

بطور کلی ایراد مکاتب واکنش اجتماعی و از جمله مکتب تعامل‌گرایی آن است که راجع به چگونگی شکل‌گیری جرم اولیه چیز خاصی نمی‌گویند. مثلاً در فاز دوم حیات مجرمانه بیکر اشاره می‌کند که فرد از طریق آشنایی با دیگران با مواد مخدر آشنا می‌شود اما نمی‌گوید همان دیگران چگونه با مواد آشنا شده‌اند.

در واقع علت ارتکاب آن جرم یا انحراف اولیه در این نظریه‌ها توضیح داده نمی‌شود.

۳- یک ایراد دیگر نظریه بیکر این است که در مورد بزهکاری افرادی که درگیر فرآیندهای رسمی کنترل جرم نشده‌اند توضیحی نمی‌دهد.

ج- جرم‌شناسی رادیکال

یکی دیگر از دیدگاه‌هایی که در جرم‌شناسی واکنش اجتماعی مطرح می‌شود جرم‌شناسی رادیکال است. این جرم‌شناسی بحث خود را در ابتدا با انتقادات و ایراداتی به جرم‌شناسی کلاسیک مطرح نمود. اولین ایراد آنها به جرم‌شناسی کلاسیک تعریف آنان از جرم بود برای مثال تعریفی که در ماده ۲ ق.م.آ آمده است (در مورد جرم) صرفاً یک تعریف فنی است و مفهومی را القا نمی‌کند. باید تعریف آنقدر معنادار باشد که اشخاص حقیقی و حقوقی هر دو بتوانند بالقوه پاسخگو باشند. دولت نیز می‌تواند مرتکب جرم شود و تعقیب شود. به انواع مصونیتها در جرم‌شناسی رادیکال خرده گرفته می‌شود مثل مصونیت رئیس جمهور. آنها معتقدند که چه بسا آیین دادرسی زمینه نقض حقوق افراد توسط دولت را فراهم کند. جرم‌شناسان رادیکال معتقدند که این نکته که دولت هم می‌تواند مجازات شود باید در تعریف جرم بیاید.

جرم‌شناسی رادیکال معتقد است که حقوق کیفری باید کاملاً دگرگون شود و به نظامی تبدیل شود که خود دولت را هم کنترل کند. به همین جهت است که برای قاضی نشست استقلال قضایی در نظر گرفته اند تا به این ترتیب وقتی مثلاً یک وزیر

جرم‌شناسی ۲۰۹۷

یا متهم یقه سفید یا با نفوذ را محاکمه می‌کند، دغدغه از دست دادن شغل خود را نداشته باشد استقلال قضایی (Inamovibility). یعنی عدم امکان جابجایی قاضی نشسته خلاف خواسته او، چیزی غیر از مصونیت قضایی (Immunity) آنان است.^۱ پس اولین ایراد جرم‌شناسی رادیکال این است که تعریف جرم در حقوق کیفری کلاسیک کاملاً فاقد پیام آموزشی فراگیر است.

ایراد دوم جرم‌شناسان رادیکال بر جرم‌شناسی کلاسیک این است که طرفدار حفظ نظم موجود از طریق اصلاحات مکرر هستند. اما این اصلاحات در واقع آثار مقطعی دارد و مشکل اساسی را حل نمی‌کند زیرا حقوق کیفری موجود فقط منافع طبقه صاحب قدرت را تامین می‌کند. لذا اصلاح موجب ابقای نظام کیفری موجود می‌شود. ایراد سوم این است که موضوع مطالعه جرم‌شناسی کلاسیک، موضوعات خرد است یعنی جرایمی چون سرقت، کلاهبرداری و بطور کلی جرایمی که طبقه متوسط و پایین جامعه مرتکب می‌شوند. بدین منظور جرم‌شناسی کلاسیک با رویکردی التقاطی با حجم گسترده‌ای از نظریه‌های علت شناسی به تحلیل بزهکاری می‌پردازد. اما رویکرد خرد راه به جایی نمی‌برد. زیرا از منظر رادیکالیسم ایراد عمده، در بنای جامعه است و این خود نظام کیفری است که باید اصلاح شود.

ایراد دیگر این است که حقوق کیفری می‌تواند وسیله‌ای باشد برای مهار نارضایتی‌ها از طریق اصلاحات مقطعی و سرکوبی ایرادات و اعتراضات. حقوق کیفری در اینجا نقش قیم مآبانه یا پدرانه (Paternalism) را ایفا می‌کند. قاضی و زندانبان و ضابط قضایی همگی چون پدرانی عمل می‌کنند که صلاح و خیر مردم را از نظر نظام سیاسی متبوع خود می‌فهمند و از این رهگذر در جهت ابقای حکومت، حق را به دولت و قانون داده و از مردم می‌خواهند که مطابق قانون عمل کنند.

۲۰۹۸ مباحثی در علوم جنایی

در چنین شرایطی می‌توان گفت که جرم‌شناسی کلاسیک: با مطالعات خرد و شناسایی علل خرد بزهکاری و راهنمایی دولت و مقنن و فراهم کردن زمینه اصلاحات اجازه بقای دولت و وضع غالب و حاکم را می‌دهد. جرم‌شناسی کلاسیک موفق به تغییر این بنیاد جرم‌زا نمی‌شود. مضاف بر اینکه خود جرم‌شناسان کلاسیک وابسته به دولت و حکومت هستند زیرا حیات علمی و مادی آنها وابسته به دولت موجود است و به این ترتیب طبیعی است که جرم‌شناسان کلاسیک انسانهای محافظه‌کاری باشند و همه واقعیت را نگویند و فقط در جهت اصلاح پیشنهاد کنند و نه برای دگرگونی عمده.

پیشنهادات جرم‌شناسان رادیکال

تونی پلت (platt) یکی از اساتید دانشگاه ییل (yale) این پیشنهادات را مطرح کرده است:

الف) ما باید دنیای کوچک جرم‌شناسی کلاسیک را بشکنیم و جرم‌شناسان کلاسیک را که برای ادامه حیات علمی و مادی خود از نظر سیاسی بی‌تفاوت هستند، صاحب رسالت اجتماعی کنیم.

ب) حقوق کیفری و مبانی و اصول و تعریفی که از جرم ارائه شده را مورد بازبینی قرار دهیم. اگر ما تعریف جرم را از یک تعریف فنی به یک تعریف فلسفی تغییر دهیم که مبانی و جهت‌گیری حقوق کیفری در آن منعکس باشد می‌توان گفت که حقوق کیفری امکان ایجاد تحولات عمیق در جامعه را دارد. این تعریف از نظر فنی قابل قبول نیست، زیرا بسیار کلی است اما معنای فلسفی دارد. به موجب این تعریف «جرم رفتاری است که به حقوق بنیادی اشخاص که از نظر سیاسی تعریف شده است لطمه بزند». حقوق بنیادی حقوقی است که در قانون اساسی در بخش حقوق ملت آمده و در سطح بین‌المللی در میثاقین حقوق (۱۹۶۶) ذکر شده است.

^۱ - در مورد استقلال قضات دادگاه در ایران، اصل ۱۶۴ قانون اساسی و آیین‌نامه محکمه عالی انتظامی

قضات و قانون تعیین وظایف رییس قوه قضاییه (۱۳۷۸) بررسی و با هم مقایسه شوند.

به موجب این تعریف، جرم می‌تواند ناشی از مأمورین دولت و یا اشخاص حقوقی هم باشد. به عنوان مثال تأمین اشتغال یکی از حقوق اساسی مردم و تکلیف دولتها در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. در قانون اساسی هم این کار تکلیف دولت دانسته شده است. حال اگر در اثر سوء تدبیر دولت و ریخت و پاش و به دنبال فساد اداری و مالی، ثروت کشور در خدمت و تولید قرار نگرفت بنابر آن تعریف، دولت مرتکب جرم شده و مقنن باید این موارد را ضمانت اجرادار کند.

این دورنما بسیار جاذبه‌دار است اما مرز حقوق بنیادی کجاست؟ رادیکالها مرز این حقوق را مشخص نمی‌کنند. این خطر در جرم‌شناسی رادیکال هست که اگر فردا یک جنبش رادیکالتر مدعی شد که حقوق موجود کافی نیست و بنابراین باید تعریف دیگری را وارد حقوق کیفری کرد ما شاهد تزلزل حقوق کیفری خواهیم بود و هیچگاه به ثبات نخواهیم رسید.

رادیکالیزم می‌تواند به افراط بیشتر منجر شود و لذا این ایراد بر جرم‌شناسی رادیکال هست که گفتمان آن جنبه سیاسی بیشتری دارد تا جنبه علمی و مبتنی بر مشاهده و مقایسه و آزمون نیست بلکه یک سری تأملات ایدئولوژیک است که اگر چه در جای خود مفید است اما می‌تواند خطری برای ثبات حقوق کیفری و مطالعات جرم‌شناسی باشد.

اما جرم‌شناسی رادیکال و بطور کلی رادیکالیزم کیفری آثار مثبتی هم داشته است. آثار مثبت آن را می‌توان در کنوانسیونهای بین‌المللی دید مثل کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹)، کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارهای موهن، سازمان ملل متحد (۱۹۸۴) و کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹)، تشکیل دادگاههای کیفری بین‌المللی رواندا و یوگسلاوی و کنوانسیون مریدا مشهور به کنوانسیون مبارزه با فساد اداری و مالی، همگی از آثار مبارزات جنبش‌های رادیکال در حقوق کیفری

است که معتقدند حقوق کیفری نباید اعمال و رفتار دولتمردان و صاحب‌منصبان را نادیده بگیرد.^۱

گفتار هفتم - جهت‌گیریهای امروزی حقوق کیفری

در خاتمه اما بد نیست اشاره‌ای هم کنیم به جهت‌گیری تحولات حقوق کیفری^۲ در آغاز هزاره سوم. آیا حقوق کیفری بیشتر تحت تاثیر مطالعات جرم‌شناسی پیش می‌رود یا بیشتر به دنبال اشکال نوین جرم و سازمان یافته شدن جرایم، تاسیسات خود را متحول می‌کند؟

برای پاسخ به این سؤال باید حقوق کیفری کلاسیک را از حقوق کیفری مدرن جدا کرد. تابعان حقوق کیفری کلاسیک عمدتاً اشخاص حقیقی هستند لذا عمده اصول حقوق کیفری کلاسیک حول اشخاص حقیقی تعریف و تعیین شده است. از سوی دیگر، در حقوق کیفری کلاسیک تحت تاثیر مکتب دفاع اجتماعی انسان مجرم دشمن جامعه تلقی نمی‌شود بلکه شخصی است که موقتاً از راه راست خارج شده و قابل اصلاح، بازپروری و بازگشت به جامعه است. از نظر مکتب دفاع اجتماعی، دفاع از جامعه با اصلاح و نجات مجرم محقق می‌شود نه با طرد و کنارگذاری او. به این ترتیب، در حقوق کیفری کلاسیک، در آیین دادرسی کیفری تضمین‌های زیادی برای متهم در نظر گرفته شده است، زیرا امید به بازگشت او به جامعه بسیار زیاد است. لذا تضمینات دادرسی عادلانه و نحوه عادلانه اعمال مجازات جملگی باید زمینه بازگشت او به جامعه را فراهم کند تا مجرم ساده به دشمن جامعه تبدیل نشود. از اینرو در حقوق کیفری کلاسیک به شهروند اعتماد می‌شود و مجرم درون جامعه حفظ می‌شود.

^۱ - برای تفصیل جرم‌شناسی رادیکال رک. جزوه جزوه فاطمه فتاد، دانشگاه شهید بهشتی ۷۴-۱۳۷۳.

^۲ - رک. نجفی ابرندآبادی، ع.ح. حقوق کیفری در آغاز هزاره سوم، دیباچه در: فلچر، جرج، مفاهیم بنیادی حقوق کیفری برگردان سیدزاده، انتشارات دانشگاه رضوی، تیر ۱۳۸۴.

جرم‌شناسی ۲۱۰۱

مجرم خودی است و دشمن نیست. موقتاً از راه راست خارج شده و باید به راه راست برگردانده شود. اماره برائت، دادرسی عادلانه، حق استفاده از وکیل، امکان پرسش از شهود، دو درجه‌ای بودن رسیدگی، برابری اطراف دعوی کیفری، حق دفاعی از دستاوردهای این دیدگاه است.

اما در تحولات اخیر، یعنی و پیدایش اشکال جدید بزهکاری، بویژه انواع تروریسم و سازمان یافته شدن و فراملی شدن بزهکاری، حقوق کیفری با نسل جدیدی از جرایم و مجرمین سر و کار پیدا کرده است که ساز و کارهای کیفری کلاسیک نسبت به آنان کارایی کافی ندارد. ما حدود ۱۵ سال است که شاهد شکل‌گیری حقوق کیفری جدیدی هستیم که دشمن مدار یا به تعبیر دیگر، امنیت مدار است. حقوق کیفری کلاسیک، مجرم را یک فرد خودی می‌داند و لذا برخورد عادلانه با وی را توصیه می‌کند اما در حقوق کیفری مدرن فرد مجرم یک دشمن است و تامین امنیت جامعه برخورد شدید با وی را توجیه می‌کند. بدین سان است که شاهد عقب نشینی حقوق کیفری بشری^۱ شده، دست کم در قبال پاره‌ای جرایم، هستیم. به نظر می‌رسد امنیت به نوعی وسایل دستیابی به آن را توجیه کند.

الف - عوامل شکل‌گیری و ویژگیهای حقوق کیفری امنیت مدار

عوامل متعددی در شکل‌گیری حقوق کیفری مدرن نقش داشته‌اند:

۱- از نظر سیاسی، دولتها متولی امنیت هستند. حق بر امنیت یکی از حقوق بشری است که شهروندان آن را مطالبه می‌کنند و لذا حق امنیت، دولتها را مکلف می‌کند که امنیت جانی، مالی و حیثیتی شهروندان را تضمین نمایند. لذا دولتها بیش از پیش خود را مکلف به تامین امنیت می‌دانند چنانکه در نظامهای مردمسالار که بر اساس انتخابات، اعضای حکومت از بالا تا پایین به طور ادواری تغییر می‌کنند، گفتمان امنیتی گاه رأی‌آور است و مصرف سیاسی دارد. وعده تامین امنیت به یک راه جلب رأی

۲۱۰۲ مباحثی در علوم جنایی

مردم تبدیل شده است. امنیت مقوله‌ای حقوق بشری و در عین حال سیاسی است. با توجه به اینکه از یکسو، جرایم سنتی در حال رشد هستند و از سوی دیگر، شکل‌گیری جرایم تروریستی که جرایم بدون مرز هستند و احساس ترس از جرم را در میان مردم افزایش می‌دهند، مردم بیش از پیش از دولتها مطالبات در مقوله امنیت دارند.

۲- از نظر جرم‌شناسی، نسل جدید بزهکاران یعنی مجرمین سازمان یافته و تروریستها فقط دنبال کسب مال و ثروت نیستند بلکه ارتکاب جرم توسط آنها گاه نفی و انکار نظم سیاسی موجود است. آنان با نظم موجود در کشور- حتی در یک قاره یا در دنیا- مخالفت می‌ورزند. پس این یک مبارزه مجرمانه سیاسی است. در چنین شرایطی بزهکاران خود را آشکارا از جامعه جدا می‌کنند.

۳- دلیل اقتصادی: بزهکاری بویژه از نوع سازمان یافته آن بیش از پیش بودجه کشور را به خود اختصاص داده و دولتها را از درآمد هنگفتی محروم می‌کند و همزمان نیروی زیادی برای مبارزه با آن لازم است. صرف هزینه زیاد برای اصلاح این مجرمین- بدلیل عدم امید به اصلاح آنها- به صلاح یا متناسب با امکانات موجود دانسته نمی‌شود، لذا طرد آنان به عنوان راه چاره مطرح می‌شود.

با توجه به این علل امروزه چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح داخلی شاهد شکل‌گیری حقوق کیفری امنیت محور یا دشمن محور هستیم، با این خصایص:

۱- گفتمان مقنن و دولت در حقوق کیفری جدید (امنیت مدار) یک نوع گفتمان رزمی، خطاب به مجرمین است؛

۲- حقوق کیفری امنیت مدار از آنجا که رفتار مجرمانه اشخاص بزهکار را نوعی خصومت با نظم خود می‌داند، لذا آن بزهکاران را دشمن خود می‌داند. گفتمان مقنن تبدیل می‌شود به گفتمان دشمن مدار (بزهکار غیر خودی و دشمن تلقی می‌شود)؛

¹ - Regression of the Rule of Law

جرم‌شناسی ۲۱۰۳

۳- از آنجا که مجرمین نسل جدید در واقع منکر نظم موجود هستند، بنیان و اساس نظم سیاسی یک کشور یا حتی نظم عمومی بین‌المللی را تهدید می‌کنند مقنن در اینجا یک گفتمان طرد و اخراج از جامعه را نسبت به این قبیل مجرمین ترویج می‌کند؛ ، طرد (Exclusion) و دفع به جای جذب و ادغام (Inclusion)، یعنی جامعه در پی اصلاح و درمان آنها نیست و حتی برای رعایت اصول دادرسی عادلانه در مورد آنها سرمایه‌گذاری متعارف را نمی‌کند؛

۴- تشریفات دادرسی منصفانه مثل اصل تساوی سلاحها (برابری اطراف دعوای کیفری) و اصل علنی بودن محاکمه تا اندازه‌ای تضعیف می‌شود، مثلاً اماره مجرمیت در خصوص برخی جرایم جای اماره بیگناهی را می‌گیرد؛

۵- در جرایم تروریستی گاه هویت شهود، شاکی (بزه دیده)، قاضی و وکیل پنهان و مخفی می‌شود مانند تدابیری که برای حمایت از شهود در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی اندیشیده شده است. حتی دولتها مکلفند هویت شناسنامه‌ای یا حتی هویت فیزیولوژیک شاهد یا قاضی را عوض کنند تا آنان از انتقام‌جویی مجرمین و شرکایشان در امان بمانند. مثلاً در کلمبیا، قضات مواد مخدر بعد از یک محاکمه، برای مدتی به ماموریت خارج از کشور فرستاده می‌شوند تا از دسترس بزهکاران و سازمان‌های مجرمانه دور بمانند؛

۶- در حقوق کیفری دشمن مدار یا امنیت مدار به جای مفهوم تقصیر یا مجرمیت (Culpability) مفهوم خطرناکی (Dangerousness) مطرح می‌شود، لذا اصل تناسب جرم و مجازات در این نوع حقوق کیفری منتفی است. در این زمینه می‌توان به آنچه در گوانتانامو می‌گذرد اشاره کرد. در آنجا مجازات بر مبنای خطرناکی افراد تعیین می‌شود. این حالت خطرناک با حالت خطرناک مورد نظر مکتب تحقیقی تفاوت دارد. حالت خطرناک مورد نظر مکتب تحقیقی آن چیزی بود که حکایت از نوعی بیماری و تفاوت فرد با دیگران می‌کرد (مثل مجرم مجنون یا بزهکار به عادت). اما

۲۱۰۴ مباحثی در علوم جنایی

حالت خطرناک مورد نظر حقوق کیفری دشمن محور حکایت از نوعی خطرناکی آگاهانه دارد. یعنی مجرم تروریست یا سازمان یافته آگاهانه برای جامعه خطر می‌آفریند. او هم ظرفیت مجرمانه بالایی دارد و هم ظرفیت و قابلیت جامعه‌پذیری بالا (این خصوصیت آنها شبیه مجرمین یقه سفید است).

در حقوق کیفری دشمن مدار به جای بحث مسئولیت کیفری مبتنی بر اخلاق، مسئولیت کیفری مبتنی بر ملاحظات اجتماعی مطرح می‌شود که موجب عدم تناسب جرم و مجازات می‌شود.^۱

ب - نمونه‌هایی از حقوق کیفری مدرن یا امنیت مدار

کافی است نمودهای این حقوق کیفری را در بعضی اسناد بین‌المللی برشماریم:

۱- اساسنامه‌های دیوانهای کیفری بین‌المللی رواندا، یوگسلاوی و دیوان کیفری بین‌المللی دائمی (رُم)؛

۲- کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با فساد مالی (مریدا، ۲۰۰۳).

۳- کنوانسیون مبارزه با جرم سازمان یافته فراملی (پارمو، ۲۰۰۰).

در این اسناد می‌بینیم که چگونه دغدغه تضمین امنیت بر دغدغه‌های عدالت پیشی گرفته است و اسناد بین‌المللی در جهت تحقق امنیت پاره‌ای از اصول مسلم حقوق کیفری کلاسیک را تعدیل کرده و حتی در شرایطی کنار می‌گذارند.

تحول مشابهی هم در جرم‌شناسی دیده می‌شود. در جرم‌شناسی برای مجرمین، جرم‌شناسی بالینی را مطرح کردیم، یعنی مجرمین را قابل بازپروری می‌دانیم و با اقدامات فرهنگی و اجتماعی جرم را قابل پیشگیری تلقی می‌کنیم، یعنی نگاه مثبت به مجرم وجود دارد. اما در شکل جدید پیشگیری از جرم، یعنی پیشگیری وضعی، ما در

^۱ - برای مطالعه بیشتر رک. کاشفی اسماعیل‌زاده، حسن، «جنبشهای بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها»، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره-

جرم‌شناسی ۲۱۰۵

مقام محدودسازی حقوق و آزادیها و نحوه اعمال و استفاده از آنها، بویژه آزادی رفت و آمد انسانها، هستیم. یعنی در اینجا هم دغدغه‌های تامین امنیت بر دغدغه‌های تامین حقوق و آزادی‌های فردی اولویت داده می‌شود و به افراد توصیه می‌شود که برای مصون ماندن از جرم، تا حدی خود را سانسور کنند و مثلاً به برخی محله‌ها رفت و آمد نکنند، در ساعات معینی رفت و آمد کنند و ... پس، پیشگیری وضعی نیز مبارزه با جرم را به قیمت تحدید حقوق و آزادیهای افراد ممکن می‌داند. به موازات حقوق کیفری امنیت مدار، جرم‌شناسی امنیت مدار هم مطرح شده است. چنانکه مثلاً در سطح شهر لندن، میلیون‌ها دوربین مخفی در موسسات، خیابان‌ها، متروها و ... کار گذاشته شده است که افراد را کنترل می‌کنند. این امر، مخالف حق بر خلوت افراد است. این تصاویر بعضاً مورد استفاده سوء قرار می‌گیرد. پیشگیری وضعی یک شکل غیر کیفری در تحولات اخیر سیاست جنایی است.

می‌توان گفت که در خصوص برخی جرایم (جرایم تروریستی و سازمان یافته) ما از یک سیاست جنایی کلاسیک و شهروند مدار که حاصل حدود نیم قرن تلاش و مبارزه است به سمت یک سیاست جنایی امنیت مدار و دشمن محور در حال تحول هستیم. دستاوردهای حقوق بشری تحت تاثیر فشار برخی مجرمین دستخوش تغییر شده است. دستاوردهای حقوق بشر در نظام کیفری را، تروریستها بطور غیرمستقیم در معرض تزلزل و خطر قرار داده‌اند، این چالش پیش روی حقوق کیفری جدید است.

در حقوق کیفری شهروندمدار نسبت به بزهکار یک احساس همدردی (empathy) وجود دارد و چه بسا آنان قربانی جامعه و سیاست دولت تلقی می‌شوند، اما در حقوق کیفری دشمن مدار نسبت به بزهکاران نوعی خصومت (antipathy) وجود دارد.

چالش پیش روی حقوق کیفری این است که آیا با حفظ اصول دادرسی منصفانه می‌توان با بزهکاران و اشکال جدید مبارزه کرد یا اینکه لازم است از آن اصول تا

۲۱۰۶ مباحثی در علوم جنایی

حدی عدول شود. برخی نهادهای حقوق کیفری دشمن مدار در حقوق داخلی را می‌توان اینگونه برشمرد:

۱- اماره مجرمیت به جای اماره براءت؛

۲- غیر علنی کردن برخی دادرسی‌ها؛

۳- توسعه کیفیات مشدد؛

۴- سلب اختیارات قاضی و تمایل به مجازاتهای ثابت؛

۵- افزایش اختیار پلیس و ضابطان در کنترل هویت افراد در اماکن عمومی بدون

وقوع جرم مشهود؛

۶- افزایش موارد و مدت بازداشت موقت مثلاً در جرایم مواد مخدر؛

۷- جرم انگاری کلیه موارد شروع به جرم در جرایم تروریستی، اقتصادی و

سازمان یافته؛

۸- مادی شدن جرایم؛

۹- جرم انگاری شرکت و معاونت در این گونه جرایم؛

۱۰- تسهیل معاضدت قضایی و پلیسی بین‌المللی در این قبیل جرایم و ...

از جهت اقدامات پیشگیرانه هم در حال حاضر در جرم‌شناسی بحث پیشگیری اجتماعی و بالینی کم‌رنگ شده و گفتمان غالب در جرم‌شناسی پیشگیرانه، همان «پیشگیری وضعی - فنی» است که با محدود کردن آزادی رفت و آمد و شیوه زندگی و فعالیت اشخاص، به منظور کاهش موارد و زمینه‌های بزه‌دیدگی آنان ملازمه دارد.

کتابشناسی مختصر

۱. انجمن جامعه‌شناسی ایران، آسیب‌های اجتماعی و روند تحول آن در ایران، مجموعه مقالات اولین همایش ملی، آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۱، آگه، ۱۳۸۳.
۲. _____، اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۲، آگه، ۱۳۸۳.
۳. _____، پرخاشگری و جنایت، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۳، آگه، ۱۳۸۳.
۴. _____، خودکشی، مجموعه مقالات اولین همایش‌های آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۴، آگه، ۱۳۸۳.
۵. _____، روسپیگری، کودکان خیابانی و تکدی، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۵، آگه، ۱۳۸۳.
۶. _____، مسایل و جرایم مالی، اقتصادی و سرقت، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۶، آگه، ۱۳۸۳.
۷. _____، آسیب‌های اجتماعی در ایران (مجموعه مقالات)، آگه، ۱۳۸۳.
۸. _____، مسایل اجتماعی ایران (مجموعه مقالات)، آگه، ۱۳۸۳.
۹. پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه دکتر نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.

۱۰. تیت، مارک، فلسفه حقوق، ترجمه حسن رضایی خاوری، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴.
۱۱. سلیمی، علی و داوری، محمد، جامعه‌شناسی کجروی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه قم، ۱۳۸۰.
۱۲. سوتیل، کیت و پیلو، مویرا و تیلور، کلر، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه میرروح... صدیق، نشر دادگستر، ۱۳۸۳.
۱۳. شیخاوندی، داور، جامعه‌شناسی انحرافات و مسایل جامعه‌ی، نشر، چ ۴، ۱۳۷۹.
۱۴. شیخاوندی، داور، جامعه‌شناسی انحرافات و مسایل جامعه‌ی، نشر قطره، چ اول، ۱۳۸۴.
۱۵. رئیس دانا، فریبرز، بررسی‌هایی در آسیب‌شناسی اجتماعی در ایران، انتشارات سازمان بهزیستی کشور و دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۸۰.
۱۶. کاتوزیان، دکتر ناصر، فلسفه حقوق، جلد ۱، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰.
۱۷. کی‌نیا، دکتر مهدی، مبانی جرم‌شناسی، جل ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
۱۸. ممتاز، فریده، انحرافات اجتماعی، نظریه‌ها و دیدگاه‌ها، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱.
۱۹. نجفی ابرندآبادی، ع.ح، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۷.
۲۰. نجفی ابرندآبادی، ع.ح، تقریرات درس جرم‌شناسی (موضوع: انحراف)، دوره دکتری، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۸۴-۱۳۸۳.
۲۱. ولد، جرج، جرم‌شناسی نظری، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، ۱۳۸۰.

جرم‌شناسی ۲۱۰۹

۲۲. ویلیامز فرانکلین، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳.

۲۳. وایت، راب، درآمدی بر جرم و جرم‌شناسی، ترجمه صدیق بطحایی، نشر دادگستر، ۱۳۸۱.

۲۴. هومر، آلن، خشونت و ناامنی شهری، ترجمه گودرزی بروجردی، انتشارات مجد، ۱۳۸۲.

۲۵. کوسن، موریس، اصول جرم‌شناسی، ترجمه صدیق، نشر دادگستر، ۱۳۸۵.

۲۶. ستوده، هدایت‌الله، آسیب‌های اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)، انتشارات آوای نور، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.

۲۷. شیخاوندی، داور، جامعه‌شناسی انحرافات و مسائل جامعه‌ی ایران، نشر قطره، ۱۳۸۴.

۲۸. صدیق سروستانی، رحمت‌الله، آسیب‌شناسی اجتماعی ایران، چاپ دوم، انتشارات آن، ۱۳۸۵.

29. J. Faget, Sociologie de la délinquance et de la Justice Pénale / Trajets / Ed. Eres / (France), 2002.